

با سپاس از دوست گرامی ام آقای فرخ نگهدار که نسخه خطی این کتاب را در اختیارم گذاشت تا در سایت "آرشیو اسناد
اپوزیسیون ایران" در دسترس خوانندگان گرامی قرار دهم.

اژدر بهنام

عیار شبهه ها در اصالت کتاب «حماسه سیاهکل»

فرخ نگهدار

25 اسفندماه 1395

15 مارس 2017

از زمان انتشار کتاب «حماسه سیاهکل» در تابستان گذشته تا کنون شماری مقاله و مصاحبه روی اینترنت قرار گرفته که انتساب کتاب به زنده یاد حمید اشرف، دوست و رفیق دیرین مرا مورد سوال قرار می دهند.

نمونه هایی از اظهار نظر ها

1. مهدی سامع معتقد است «به طور قطع باید گفت که صاحبکار اصلی صنعت جدید جعل و تحریف تاریخ یکی از مهم ترین جریانهای انقلابی ایران معاصر، یکی از نهادهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی است»
2. فریبرز سنجرى انتشار کتاب را به «دست های آلوده» نسبت می دهد و می نویسد «تاکنون از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ده ها اثر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر شده است ... اما از آن جا که مردم مبارز ما و جوانان آگاه مان با شناختی که از وزارت اطلاعات دارند می دانند که نباید به نهادی و کسانی که "کسب و کارش" مرگ است، اعتماد کنند، حال برای فریب آن ها روش دیگری برگزیده و به نام یکی از شناخته شده ترین رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق (رفیق حمید اشرف) کتاب می نویسند و آن را توسط کسانی که مارک "اطلاعاتی" ندارند به چاپ رسانده و منتشر می کنند»
3. آقای ناصر مهاجر اما در مصاحبه با رادیو همبستگی در سوئد روش برخورد دیگری دارد. او روی عدم انتشار عین سند اشاره می کند و آن را محل شبهه می شناسد. او در عین حال تاکید میکند اطلاق عنوان «حماسه سیاهکل» مربوط به بعد از انقلاب است و فداییان در دوره های قبل از انقلاب بیشتر از عنوان «رستاخیز سیاهکل» استفاده کرده اند. با این همه ناصر مهاجر نیز در جای جای مصاحبه خود - و مشخص تر از همه از دقیقه 30 تا 34 - به سند سازی های جمهوری اسلامی با هدف ضربه زدن به فدائیان اشاره دارد و ذهن خواننده بدان می رود که امکان دست داشتن عوامل جمهوری اسلامی در این کار هم مطرح است.
4. در تماس هایی که با برخی نامداران فدایی خلق (غیر اکثریتی) داشته ام مکرر دیده ام که آنها نیز موضوع دست داشتن وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در تولید این جزوه را منتفی نمی دانند.
5. دوست و همرزم دیرین خانم ناهید قاجار نیز اخیرا مقاله ای در زمینه نسبت یا عدم نسبت «حماسه سیاهکل» به حمید اشرف انتشار داده است. ناهید شهادت می دهد که اگر این جزوه نوشته حمید اشرف بود غیرممکن بود که او نه آن را دیده باشد و نه در باره آن شنیده باشد. چون از سال 54 در ارتباط با رفیق حمید (محمود) بوده و در بخش انتشارات سازمان در مشهد فعال بوده است. ناهید ضمن نقد روش تحقیق انوش صالحی و اقناع کننده ندانستن آن می گوید «کتاب حماسه سیاهکل با متن نوشتاری و سبک بررسی موضوعات حساس و حتا بسیار فرعی امنیتی که حمید اشرف با دقت و تیزبینی خاص خود دنبال میکرد هیچ خوانائی ندارد. به دلیل طولانی شدن این نوشته از توضیح این مساله در میگذرم.»
6. آخرین مطلبی که در این زمینه منتشر شده و من خوانده ام متن پیاده شده از نوار گفتگوی طولانی با فدایی قدیمی و یادگار ایام تدارک مبارزه مسلحانه، علی محمد دلیل صفایی است که تماما به جزئیات موضوعات مندرج در کتاب پرداخته و نتیجه گرفته است که، نظر به بسیاری عدم دقت ها، کتاب «حماسه سیاهکل» نمی تواند به قلم حمید اشرف باشد. برای نمونه علی محمد می گوید نام برادرش سیف دلیل صفایی است و نام ناصر نام شناسنامه ای نیست. و نام «ناصر سیف دلیل صفایی» نمی توانسته نامی باشد که کارت مالکیت ماشین نوشته بوده باشد. و علی دلیل صفایی می گوید: «حالا شما آقای دکتر شما این تکه را ببینید. من می خواهم بگویم که خود این کتاب با همین نکته بر جعلی بودن خودش اذعان می کند.»

ادعای بی پایه

1. ادعای آقایان مهدی سامع و فریبرز سنجری دائر بر این که این کتاب از جعلیات جمهوری اسلامی است ادعایی بی پایه، ناسنجیده، مضحک و از سر عصبیت است. فتوکپی های هر دو نسخه این سند - یعنی فتوکپی های نسخه های دست نویس شده و تایپی - هر دو موجودند و سند شناسان قادرند سن و سال و زمان فتوکپی ها را دقیقاً روشن کنند. نسخه دست نویسی شده که دست من است از سال 62 تا امروز دست نخورده باقی مانده است و نسخه ای که نزد آقای صالحی است نیز متعلق به سال 63 و یا قبل از آن است. آقای حیدر تبریزی مطرح کرده است که چنانچه هر دو نسخه در اختیار متخصصان تخمین عمر اسناد کاغذی قرار داده شود معلوم خواهد شد سن آنها چند سال است. من خود را متعهد می دانم که از هیچ کوششی برای تعیین سن کاغذ نسخه ای که نزد من است دریغ نکنم. چنانچه سند شناسان سن این دو نسخه را تشخیص دهند نادرست بودن ادعاهایی به اثبات خواهد رسید که ادعا کرده اند این سند از تولیدات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، یا از تراوشات ذهن انوش صالحی است که در سال 62 و 63 هنوز در سنی نبوده است که این کار از عهده اش بر بیاید. گرچه از امروز تا روزی که عمر نسخه های موجود توسط سند شناسانی که کارشان اعتبار حقوقی دارد معلوم شود حداکثر چند ماه فاصله است، قاعدتاً باید انتظار داشت که کسانی که بدون هیچ مدرک، جزوه «حماسه سیاهکل» را دست پخت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دانسته اند دست کم از تهمتی که زده اند اظهار تاسف کنند. بسیار دشوار می بینم که برجسب زندگان، که نیم قرن است همه جا همین رفتار را با مخالفان و منقدان داشته اند، امروز بتوانند یا بخواهند خود را تغییر دهند یا چیز تازه ای یاد بگیرند.

چه زمانی مطلع شده ام

2. بسیار شنیده ام که چرا فرخ نگهدار نسخه ای را که نگهداری می کرده طی این سال ها نشر نداده است. پاسخ این است که فرخ نگهدار خود از وجود این متن تا اوایل سال 2015 کاملاً بی خبر بوده است. وقتی من در سال 2012 برای گردآوری اسناد و برجای مانده ها به برخی دوستان قدیم مراجعه کردم تا برای ثبت مستند خاطرات خود منابع بیشتری در دسترس داشته باشم یکی از دوستان در سال 2014 مرا از وجود نسخه دیجیتالی این کتاب نزد خود مطلع کرد. و من همان زمان برخی مسوولین سازمان اکثریت را از وجود آن مطلع کردم. توضیح انوش صالحی در مقدمه «حماسه سیاهکل» در باب زمانی که من او را از وجود نسخه دست نویس شده مطلع کرده ام هم کاملاً درست است. من اگر بیست سال پیش یا دهسال پیش هم این نسخه به دستم می رسید، حتماً قبل از هر کار رفقایم در سازمان اکثریت را از وجود آن مطلع می کردم. هرگز رسم من این نبوده است که به استناد اختلاف نظرها در سازمان اکثریت، یا با سایر فعالین در جنبش فدایی، کوشش کرده باشم اسناد و اطلاعاتی را که در باره سازمان داشته ام یا از وجود آنها مطلع بوده ام از سازمان اکثریت به دور نگاه دارم. اعتقاد داشته ام که اگر این اسناد به نوعی به سایر طیف های فدایی هم مربوط می شود آن طیف ها نباید از آن اطلاعات و اسناد محروم بمانند.

تذکرات به جا

3. آقای ناصر مهاجر به «عدم انتشار کلیشه های نسخه های دست نویس شده و تایپی» و به «عدم استفاده از عنوان «حماسه» برای حمله به پاسگاه سیاهکل در آثار فدایی در دوره های قبل از انقلاب اشاره دارد و این دو موضوع را شبیه آفرین دانسته است. در مورد عنوان «حماسه سیاهکل» شهادت می دهم که نسخه دست نویس شده که نزد من است اساساً فاقد عنوان است. به شهادت آقای انوش صالحی نسخه تایپی هم فاقد عنوان بوده و کسی بعداً با دست عنوان «حماسه سیاهکل» را روی صفحه اول جزوه نوشته است. در ضمن من به خاطر می آورم که در ایام پس از انقلاب این که سازمان برای نامیدن واقعه سیاهکل از چه واژه ای استفاده کند مورد بحث بوده و توافق عمومی این شد که به جای واژه های رستاخیز، قیام، خیزش و ... از عنوان حماسه استفاده کنیم. در کاربرد این واژه هیچ یک از جناح ها و جریان های فدایی اختلاف نظر نداشته و همه به کرات از آن استفاده کرده و می کنند. 4. تمام تلاش من این بود که جزوه خطی برای چهلمین سالگرد جان باختن حمید اشرف به زیور طبع آراسته و در سمیناری که برای عرضه «نویافته ها و نونگاشته های جنبش فدایی» تدارک دیده می شد عرضه شود. قبول می کنم که به دلیل فشرده گی زمان بخش مهمی از کارهایی که حتماً برای انتشار یک سند لازم بود رعایت نشد. به شهادت آقایان انوش صالحی و مسعود مافان من اصرار داشتم که حتماً باید دو صفحه اول و دو صفحه آخر نسخه خطی همراه با عکس هایی نویافته از حمید به آخر کتاب افزوده شود. تدقیق هایی هم برای گنجاندن در مقدمه قطعاً ضرور بود. از جمله تصریح این که نسخه خطی به خط حمید اشرف نیست و زمان تدوین و زمان نخستین انتشار و دامنه انتشار جزوه نیز توأم با حدسیات است. متأسفانه صفحه بندی مجدد و افزودن ضمایم زمانی به مسعود مافان رسید که کتاب زیر چاپ رفته بود.

انتقاد ناصر مهاجر و دیگر دوستان، در باره ضرورت انتشار متن کامل سند مبنا، کاملاً پذیرفته است. و من به همین دلیل متن کامل نسخه دست نویس شده را به ضمیمه این یادداشت برای انتشار برای سایت اسناد اپوزیسیون ایران ارسال می‌کنم.

نظر مشخص من

5. همانطور که در مصاحبه‌ها و اظهار نظرها مکرر تأکید کرده‌ام من به لحاظ شناختی که از شخصیت و نگاه حمید داشته‌ام و نظر به اطلاعاتی که در دیدارها گفتگوهای با او بین آبان 49 و اسفند 49 داشته‌ام وقتی سطور جزوه خطی را در لندن خواندم نه تنها همان چهره و رفتار و خلق و خوی حمید در سال 49 پیش چشمانم ظاهر شد، بلکه همان اطلاعاتی را در جزوه دیدم که حمید از رویدادهای منتهی به اسفند 49 برایم تعریف کرده بود. با این حال به محققان و علاقه‌مندان به تاریخ فدایی، بخصوص به مخالفین فکری و سیاسی خود، حق می‌دهم که علاوه بر برداشت من از روای جزوه دلایل و شواهد سند شناختی نیز برای اثبات این ادعا که جزوه توسط خود حمید است ارایه‌دهم.

6. من فقط می‌توانم ثابت کنم که این جزوه قبل از سال 62 به شکل امروزی وجود داشته و تمام ادعاها در این مورد که بعد از سال 62 در آن دستکاری شده بکلی باطل است. به علاوه محتویات جزوه این حدس را هم باطل می‌کند که جزوه ممکن است در فاصله سال‌های 57 تا 62 تحریر شده باشد. دلیل اصلی من برای منتفی کردن این گمانه این است که هیچ کلمه‌ای نیست که بر کاغذ یا بر زبان ما فداییان خلق در آن ایام در مورد گذشته سازمان جاری شده باشد و حس تعلق جناحی در آن ناپیدا یا ناموجود باشد. ادبیات به جا مانده از سال‌های اول انقلاب را بخوانید و با زبان کتاب «حماسه سیاهکل» مقایسه کنید. کتاب فاقد حس تعلق به اکثریت، اقلیت، و چپ و راست سازمان است. هرکس که کتاب را بخواند نوع عواطف، محتوای اطلاعات و مشخصه‌های اصلی دیدگاه‌های فداییان خلق در قبل از انقلاب را در آن می‌بیند. چه کسی در بیرون از سازمان تا این حد بر جزئیات آنچه که بر ما گذشته است احاطه داشته؟ نظام ارزشی مندرج در روح نویسنده جزوه جمع بندی سه ساله با نظام ارزشی مندرج در روح نویسنده «حماسه سیاهکل» یکی است.

7. مدعی متن شناسی نیستیم. اما حالا با انتشار نسخ دست نویس شده و تائیدی برای متن شناسان و تاریخ شناسان این فرصت فراهم آمده است که با بررسی دقیق‌تر این متن و سایر نوشته‌های حمید اشرف و دیگر نویسندگان فدایی تشخیص دهند که آیا این ادعا که محرر کتاب «حماسه سیاهکل» ارتباطی با جنبش فدایی نداشته تا چه حد معنا دار و قابل توجه است و این حرف که این جزوه در درون سازمان فدایی و در دوران قبل از انقلاب تحریر شده اعتبار و اصالت دارد؟ مطالعه مجدد جمع بندی سه ساله و حماسه سیاهکل بر من مجدداً مسلم می‌کند که «حماسه سیاهکل» اگر هم از خامه حمید اشرف نثر اویده باشد قطعاً باید تحریر کسی باشد که نه تنها وجودش با وجود فداییان خلق در آن زمان در هم تنیده است، بلکه عمیقاً و با جزئیات نیز از آنچه در سیاهکل رخ داده مطلع بوده است. در نوشته رفیق و مسوول من در خانه تیمی در ایام قبل از انقلاب، ناهید قاجار، به تأکید آمده است که جزوه «حماسه سیاهکل» به قلم حمید اشرف نیست. و من با شناختی که از وجود، از علائق و از نوع نگاه ناهید در ذهن دارم، می‌توانم حدس بزنم که او هرگز مدعی یا معتقد نیست که آنچه در کتاب حماسه سیاهکل آمده توسط جمهوری اسلامی یا دیگر معاندان سازمان فدایی تحریر شده است. به زعم من ناهید قاجار این «حماسه سیاهکل» را به نوعی «دوستی خاله خرسه» تلقی می‌کند. او می‌نویسد: «تاب حماسه سیاهکل مستقل از این که با چه نیت و هدفی نوشته شده باشد حتماً اگر صد در صد به نفع چپ تمام شود، چون با واقعیت‌های تاریخی سازمان چریک‌های فدائی خلق در آن سال‌ها انطباق ندارد و خلاف حقیقت است، طبیعتاً به لحاظ اخلاقی هم عملی ناپسند و مذموم است.» اعتراض ناهید به نگاه و نیت و آرمان نویسنده نیست. او می‌گوید نسبت دادن این سند به حمید جعل است و خلاف اخلاق حتی اگر به نیت خدمت به چپ نوشته شده باشد.

این نسخه درونی است

8. از پانویس شماره 1 مندرج در نسخه دست نویسی شده نیک پیدا است که نسخه‌ای که در دست است نسخه‌ای برای تصویب بوده و تصویب شده نبوده. در این پانویس گفته می‌شود: «انتشار این مطلب ممکن است نوعی توهین به جنبش فلسطین تلقی شود و باید حذف شود. مگر این که ما یک برنامه سیستماتیک توضیحی به خاطر مقاصد مشخص بخواهیم پیاده کنیم.» این پانویس کاملاً ثابت می‌کند که جزوه تحت بررسی بوده و هنوز آماده انتشار بیرونی نیست. روکش زرد از من و جهت تأکید است.

به علاوه یادآور می‌شوم که شماره گذاری صفحات در نسخه دست نویس شده‌ای که نزد من است از یک شروع شده و تا 4 رفته، دوباره از یک شروع شده و تا 106 رفته است. دلیل این که چرا این گونه صفحات جزوه را شماره گذاری کرده‌اند بر من روشن نیست. اما نظر به پانویس شماره 1 در متن دست نویسی شده، شاید چهار صفحه اول به دلایلی که برای من روشن نیست برای اظهار نظر یا تصمیم‌گیری برای کسی فرستاده نشده. نسخه تائیدی که نزد انوش صالحی

است شماره مسلسل دارد و 4 صفحه اول آن شماره گذاری مجزا ندارد.
یاد آور می شوم که انوش صالحی در پانویس صفحه 6 کتاب حماسه سیاهگل توضیح داده است زیرنویس های ایتالیک از نویسنده و زیر نویس های غیر ایتالیک توضیحات اوست. می توانم تصور کنم که بسیاری از خوانندگان متوجه اهمیت این توضیح نشده باشند. در نتیجه بعید می دانم که اکثر کسانی که متن چاپ شده حماسه سیاهگل را خوانده اند دریافته باشند که آنچه در دست دارند نسخه ای داخلی و برای اظهار نظر بوده و هرگز در سالهای قبل از انقلاب منتشر نشده است.
قبل از انتشار البته من اصرار کرده ام که ضروری است شماره گذاری زیرنویس های انوش واضح تر از زیرنویس های اصلی تفکیک شود و این مطلب در مقدمه به روشنی توضیح داده شود. اما به دلیل تاخیر و تعجیل این درخواست عملی نشد.

جمع بندی

9. به این ترتیب با استناد به شواهد کارشناسانه می توان باور داشت که
- جزوه در سال های قبل از انقلاب وجود داشته است. و در سال های بعد از انقلاب پدید نیامده است.
 - جزوه در درون سازمان تنظیم و تحریر و در سطح محدود توزیع شده است. هیچ گاه انتشار بیرونی نداشته و برای خارج کشور هم ارسال نشده است.
 - جزوه توسط خود حمید یا کسی بسیار نزدیک به او - یعنی با همان سطح اطلاعات، در سطح رهبری، اما با همان طرز فکر اما از زبان حمید - تحریر و یا ویرایش شده است. جزوه نمی تواند توسط کسی خارج از سازمان تدوین شده باشد.
 - اطلاعات مندرج در کتاب با اطلاعاتی که طیف های مختلف فدایی خلق از سیاهگل در حافظه دارند و یا در سایر نوشته های سازمان ضبط است همخوانی دارد. و هیچ تناقض عمده ای میان آنچه در کتاب آمده و آنچه همه ما از قبل می دانستیم وجود ندارد.

خواهش

10. حال با قرار گرفتن متن کامل نسخه دست نویس شده و با توجه به نکته های معقولی که در نقدهای منقدان آمده، امیدوارم شرایط بهتری، برای محققان و علاقه مندان به تاریخ جنبش فدایی، فراهم گردد که به پرسش ها و نکات مبهم پیرامون این جزوه پاسخ دهد.
بدین وسیله از همه فعالان قدیمی جنبش فدایی، و از همه علاقه مندان به تاریخ فدایی، تقاضا دارم که برای یافتن پاسخ برای پرسش های زیر با هم همکاری کنیم. اگر به سندی در دسترس دارید، یا اطلاعاتی دارید که به روشن تر شدن تاریخ این جنبش کمک می کند، ممنون می شوم اگر یک نسخه از آن را برای ایمیل من farrokh1946@gmail.com بفرستید. لطفا یک نسخه هم برای سایت [آرشیو ایوزیسیون ایران](http://www.arshio-ayozisiyon.com)، یا برای هر یک از رفقای قدیمی تر که سراغ دارید بفرستید.

11. عرصه های زیر از جمله مواردی است که پاسخ یا کمک شما بسیار راهگشاست؟
- آیا نسخه دیگری از این جزوه را دیده اید یا در اختیار دارید؟ آیا از در باره این جزوه شنیده اید؟ در چه زمانی؟
 - آیا اطلاعات مندرج در جزوه را از منابع دیگر هم شنیده اید؟ درجه وثوق آنها را در چه حد می دانید؟ آیا موردی به یاد دارید که به نحوی دیگر در یاد شما مانده باشد؟
 - آیا دست خط نویسنده جزوه را می شناسید؟
 - آیا شما به هیچ یک از نوشته ها، عکس ها یا نوارهایی که از زنده یاد حمید یا سایر رفقا باقی است دسترسی دارید؟ آیا می توانید یکی از آن را برای آرشیو ایوزیسیون یا برای هرکس که به وی اعتماد دارید ارسال کنید تا در اختیار محققان یا مشتاقان قرار گیرد؟ اگر قادر یا مایل به ارسال نیستید آیا ممکن است من یا فرد دیگری از فداییان قدیمی را از وجود آن مطلع کنید؟
 - بسیار برایم آموزنده خواهد بود که شما مرا از نظر خود در باره این مطلب و عیار سخن منقدان مطلع کنید.

فرخ نگهدار

25 اسفندماه 1395 - 15 مارس 2017

لندن

بعد از آنکه مرد جزئی را در زمین خورده و بشیران جزئی و چند تن از رفقاء بشیر شده
که در این یاد انتری مختصر اشاره ای می یابانست مرد با آن اشاره انگریزانه
اینکه خود زرقای بزور زدی باین امر بطور مفضلتی پردارند
انرا باقیماض گروه با اینهمه تجربیات بسیار کمی از زندگی و مبارزه در دهه گذشته
تقسیم گرفتند بر چنین از شریک های دشمن در صورت اساسی که بیشتر من غرضی
بوده بفرستند زیرا آنرا همه صورت علی زنگی میگوید نزد انسان در سترسی تا آنان آسان
بود

چنین ضرورتی علی زود احساس شد و پیشتر از وقتا اشاره بچوبانتره
کیانتره، حسدی، جنایی [و من بگونه رفتیم آمانه گی در کوه در شرف تر از آن بود
که ما تصورش را داشتیم زیرا بهر آن هیچ نوع تدارک قطعی آنرا آغاز نکرده بودیم
بعد از اینهمه امانت در کوه بشیر برگشتیم و هر کس که کار خود رفت [تجربیات
این زندگی بگفته ای صورت باقی بودن فرصت نوشته بواحد شدیم
سعید انتری بازن و بچه خود خانه ای خرید که زندگی نیمه حقی خود را آغاز کرد
من بچو که از سیاحت انتری کرده بود خانه جداگانه داشت. مفهوم اضافی دیگری
داشتیم. همه مان بزنگی علی مان ادامه میدادیم.

سعید انتری باقی، بشیران جزئی بود و مادر سعید ملاقات او بوقت و ضروری
از زده آن میگذرد. و این اخبار و بیایا توسط زن سعید که خانه مادر سعید رفت
آمد داشت. بزقتا سعید جزئی از راه همین ارتباط «اسلامی» را با افراد
گروه جزئی کرده انرا با اظهاری او مبارزه ادامه دهند. اسد می که بعد از آن
خود در مطبوعاتش او را مورد «حزب چپ» نامیده. عضو تشکیلات ایران
خریب کرده بود و از جانب خود نیز که مادر فعالیت و باسوسی در آن تشکیلات
و در صورت آسان سایر گروه های مبارزه بسیار میآید. او هیچ نوع زندگی
شاهی نه است و علاقت ذهنی و اشتیاق علی خدای می نموانست از خود
بزود جدا. و بهر رو فراموشی را که با او میدادند، مریبوا اجرا میکرد.
رفقای ما که انرا که او توسط بشیران جزئی مسلم و در راه اعتماد معرفی شده بود

در سردا و سردیه زیادی نمیدرد. گر چه این برای یک انفلابی استباه نوری محسوب
 میشود. علاوه بر این او کاغذی بر گزیده انجام میدهد که عملاً مفید بود در مصیبت بعد
 پانز اشاره معیود. اینهم حاصل دیگری بود که اعتماد زقار نسبت باو بری انگشت.
 این صغاری نیز تک آفریده می بود این شرف در اداد و اسلامی هر ترار مسترکی
 که با ظرافتی و افشار داشت. هر در و اوداد آنرا دستگیر شده. اما زقار نیز از هم بنام
 سندش جزئی رابطه خود را با اسلامی ادا نم داد. این بار غزنی پیام داد که بهتر است
 بعضی از زقار ایران را ترک گویند. و اسلامی تهیه قدمات این سفر را بپوش
 و کار تهیه کند نامه و سایر قدمات لازم را با تمام رساند. در این است که این
 اسامات بر سیم پلس بر اسلامی فراهم میگردد هدف از آن دام زادن برای
 پنج تن از زقار بود که هنگام عبور از مرز بر ارضی و یک با بچنگ پلس میفتند.
 پلس از راهی دیگر بر دستگیری زقارستانی بخرج نمیداد تا امکان دست یافتن
 بر روی آنان از دست زمان آرد دست نه عهد.

انار دست در همین اراقم بود که رابط غزنی با زقار زن سعید متناقضه و تعقیب
 شده خانه فتنی و جهمی زقار بد نیز تیب لر رفت. خانه در حال تناسلی بهتر
 از همانب فرودان سداک بود که بی از زقار دکتر جوان که از سر و در آن
 معروف سداک. از آن طالی و در و بخاطر سابقه منبی در بار او اشناخت
 و سایر زقار اطلاع داد که خانه را ترک گویند. زقارستانب زده با من ما اقدام
 کردند. و تحت تعقیب پلس از منطقه گریختند. اما بزوری ترجمه شده
 که کتف ماهی مدارک - در نامه و غیره را بجا نه است. از چاره ای نبود
 باید هر طره بود کتف و یک دست نیز در کتف را نجات میدادند.
 زیرا زقارستانب از آنیم که در نامه دست خود پلس تهیه شده در آن
 موقعیت احتیاج بر می آید تا میبرد که از ایران خارج شود دست
 زدن چنان رسیکی بطرات احتمالش می آرزند. رفیق صغاری این واقعه

را بپوشد گرفت. و چنان برگشت زن سعید که بعد از آن متوجه جاماندن کتف مدارک
 شده بود. و تقریباً نیمه امکان بر گزین زقار و در استقامت باشد. با کتف آماد و کتف پلچره
 ایجاد شده بود. و بعضی درین رفیق صغاری کتف را بسوی او پرتاب کرده بود. رفیق
 باز هم تحت تعقیب پلس و پس از زود درین مسافت زیادی از محل عادتش دور شد
 و خود را بعد از زقار رساند. زقار موثقا پیش حسن پور رفتند و مدتی هم در کنار او با چادر
 زده و اقامت کردند. چون فصل تابستان بود این کار مائلاً عادی بنظر میرسد.
 او اسط تابستان ۶۷ بود که این ماجراها اتفاق می افتاد. زقار با صغاری نیز
 با اسلامی رابطه بر قسطه. و شش بر خروج از ایران که مائلاً تابع نظر او بودند.
 قرار چنین شده که ده تن از زقار (صغاری و صغاری) از مرز بلخ زده. بعد از آنکه
 پیام سلمتی شان ابر زقاری دیگر فرستادند. آنهم از مرز خارج شود.
 شستی از بر نامه دشمن در میان با کتف راهب شد. و در آن مجبور از راهی ای
 دیگر گرد. و ای سیم صورت گرفت. نتیجه این بود که غزه هم سالم در نظر از مرز
 در ازای دستگیری سفر باقیاضه. و نقشه اجرا شد. اسلامی را غنایی در رفیق
 را در خروج از مرز بپوش گرفت. او فصلی ای یک با سوس را با تمام پلچره و در آن
 ایجاد داشت. با اینکه دشمن ادزای قدمات او بر دستگیری سه نفر با آن من باه
 فرد زیادی میسر داشت ولی او هیچ فرستی را برای شناسایی از دست نداد. بود.
 سر نیز بر زقار اخذ کرده بود که کتف پوش را بپوشه نیاد زده و با به بد لالی که در
 بود زقار از مرز بگذراند. پولی بهر از زد.

گر چه رفیق صغاری با صغاری متوجه نیز تک او میشود. خودش نیز از نزدی درند
 که پول زیادی به راه نیابون است. ولی ناگزیر مبلغی باو میدادند.
 زقار با کتف از منطقه العرب بیضه میزدند و از آنجا عازم بغداد میگردد.
 و پیام سلمتی خود را بر زقاری باقیانده میفرستند. زقار در چو پانزاده
 لیانقراد - کلا نتری - با در یافت پیام عازم سفر میگردند. و در مسلم

مردی بنام (محمد عرب) که خود را باران اسلمی برده او میروند و در کتف میروند
در حالیکه، تقدر میکردم آزادی به تنی از سرزنش شده اند. و مدتی بعد از خبر دیگری
آزاد گاه شدم.

x x x x
x x
x

www.Iran-archive.com

اواسط تابستان ۴۷ زنتا. صفای و صفای. از ناصیه چلچله در فرشته شهر با عبور
 از رشته العرب بپهلو آمدند. در آنجا عازم بغداد شدند. از آنجا بیام سلطنتی خود
 را بر تقاتی که در ایران منتظر بودند میفرستد. در بغداد جان را می توانستند تا آنکه بپهلو
 مسافر خان را میروند. از آنجا رسیدند. مابراین در زمان انصیت عراق را می زنه ان
 میزند و مدت سه ماه با سایر زنه انیان سیاسی بسری بریزد. در آن زمان عبدالسلام
 عارف در عراق حکومت میکرد. در تمام مدت دولت عراق و قضاوت برده میگردید
 که در ماه آذر از بدست ایران تحویل دهد. و از این رو حکام که بگذرد از قضاوت زنه
 بغداد هم چنانچه ضرورت زندگی یک مبارزه راه آزادی است. تجارت بسیاری آفریده
 بود. هم سلطنتی آنرا را کرده و از این تشکیل میدادند. زنتا از تقویت ایرانی
 آنرا در حق و از مدلسنی آنرا میگردند. در این میان ششگونی که آنرا نسبت به زنه انستان
 باز زنه انیان سیاسی وقتار چندان خوبی نمید. بسیار که زنه انیان به رضی صفای
 دست داده بود تا زنه ان را اجاره کنند. و رفیق با او گواهی نمیشد. کتب فارسی مصلحتی
 راه انداخته بود. اما در این مورد را تشبیه کرده بودند.
 سه ماه بعد حسن اکبر با یک که در نادر عراق بر سر کار می آید او به نسبت بگذشتگان
 خود قرضی کرده که طبع زنه انیان سیاسی را آزادی کنند. در این بین باز هم کتایف
 زنتا نامعلوم بوده است.

دولت عراق قصد داشته آنرا را به اردون بفرستد در حالیکه او با شاه ایران برای
 زنتا چندان ترقی نمیکرده زیرا که بدست او سپرده شدن همان بود و تحویل دادند
 بدولت ایران توسط ملک حسین همان. از این رو زنتا در خواست می کنند که آنرا
 را تا امر سورج برسانند. از جانب دولت عراق آنرا در نقطه ای پیاده میروند.
 بعد از مقدار زیادی پیاده روی به انانقک شتر داری میروند. آنجا با عربی تکلم
 نسبت به آمدن می گویند که ایرانی هستند و قصد دارند به فدائیان فلسطین میروند.
 در هم عمل نادرین فرزی در حق انگیزه انفراد که با چنین بوده که آنرا را میسر زنه ان
 نفرستند در مورد زنتا هم چنین قصدی داشتند. زنتا تا دو نفر از زنه انیان برای

انجام ماری در همان لحظه با تمام مژده‌های مری که کرده بود در آن که چنانچه از نفوذ نسبی هم
برخوردار بوده اند. آنرا از سخنان زقانیست که می‌فرماید: آنچه چه قصدی دارید و چون
از رفتار انسان سرری نیزه انبوه با خبر بوده از او می‌نویسند که زقانی از جمله فدائیان گشته
و عضو سازمان آنان می‌باشند و غیره نیستند و بدینسان زقانی از در سرگردانی رها می‌شود.
حمله فدائیان بر او می‌افتد و هنوز مقصدی راه نرفته به فرمانده زقانی می‌گوید که
میخورد. فدائیان مراتب را به اطلاع فرمانده خود می‌رسانند فرمانده زقانی را بر انداز
می‌کنند و بعد می‌گویند:

و لشکر کند شایه چاکرس باشند و آنرا زقانی را بجا نبرد و او را گدازند. زقانی بسیار
دگر دگر بار سرگردانی می‌شود بی اینکه نماند شود و هنوز چند لحظه نگذشته همان جیبی
که حامل فرمانده بوده برگردد و بر قفای گدی که سرگردان بود و آنرا از انقباض
سازمان خود می‌پذیرد. اما اندوه این پشیمانی این بوده است که در آن زمان در
مجلسین تعداد بسیاری سازمان، فرماندهی افراد گوناگون وجود داشته است که
طبق یک آمارگیری در حدود ۵ هزار در دست سازمان اینهم در میان افراد سازمان
اعضایی از کشورهای دیگر وجود داشته باشند. از افتخارات آن سازمان محسوب
می‌شد و برای او کتب اعتباری کرده از اینرو فرمانده مذکور از ترس اینکه این
ایرانیان را سازمان دیگری به عضویت خویش بپذیرد از گروه خود پشیمان می‌شود
و خیلی زود سلاح زقانی آید. او مسئول مالی سازمان بوده است. بنا به تعریف
زقانی چنین مقامی در مجلسین از حقوق ویژه‌ای مابعد از گروه‌های برخوردار است.
ادهم‌داری تکلیفات عظیم و طولانی و زنده‌ی بسیار مرئی بوده و از وقتانیترها

۱- آثار این مطلب سخن است که در همین به جنبش کنونی مجلسین مربوط
شود از این جهت باید حذف شود هر آنکه ما می‌برنام سیمانتین
توضیحی بخاطر تضاد مشخص در این مورد بخواهیم می‌دهیم.

با همان شرفیات پذیرایی کرده بعد برای نذر آن دوره تعلیمات آنرا به اردو فرستاده
بود و برایشان کمارت عضویت صادر کرده بود. در دوره تعلیمات سازمان آنجا
با فتح ادغام شده و مسئول مالی هم البته تمام نفی گرفته بود.
در اردو گمان رفتار زقانی چگونه بود:

از خوش شانس زقانی سازمانی که در آن عضو شده بود، یکی از بهترین سازمانها
بوده است. فرماندهی آن سازمان را انصری مصری به عهد داشتند که خودش
بسیار جدی و با دسیسین بوده است. و از اینرو واقعیتی که در اردو گمان جنب
زقانی آن مراجع شده بودند در روزهای نخستین چندان متعجبانه مقدمات آنجا
نمیده است.

زقانی می‌فکند که بهیچ‌تر در اردو گمان به برنامه ده هجده‌گانه در چهارده کیلو متر
اجرا می‌شود گروهی فرماندهی همان انصر لاکیتر در در می‌شدند و دوباره برگشته
عده‌ای در نیم راه می‌مانند گروهی در همان اوایل راه از نفس می‌افتادند
منتظر می‌نشستند تا گروهی که به در بین ادامه می‌داد برگردد و با آنرا ملحق می‌شدند
و به اردو گمان بر می‌گشتند. تا آنجا که بیشتر انصریم در بدیم ولی چون هیچ عادت نداشتیم
بعد از وقتی از نفس افتادیم. اما مثل سایرین نفس‌نفس می‌کنیم. بعد از اینکه نفس
تازه کردیم. دوباره در همان مسیر شروع به دویدن کردیم و در راه گروهی که تمام
فاصله با ما انصریم در بین بودند و اینک بر می‌گشتیم. عملی که ما انجام
می‌دادیم. در اردو گمان یک عمل بسیار بود. یعنی کسی بعد از نفس تازه کردن
سعی نمی‌کرد با رهم نیروی بیشتری تلف کرده، تا آن فاصله را بدود، و از اینرو

۲- زقانی برای نذر آن دوره تعلیماتی پس از چند روز با اردو برده می‌شود
۳- پس از دوره تعلیمات سازمان آنجا به فتح می‌پیوندد.

این ماره مورد توجه انستری قرار گرفت. نهایت بعد از آنچه همه سرها اولی برهن
و مشغول خوردن چاقی بودند نفس نفس زمان از راه رسیدیم با ۱۵ یان چنان تا ناهل
زده بودیم تا یکوفته تا در بران رفتن نبودیم. از آن بعد دیگر حجت رفتار افسر با ما
بسیار خوب بود و بر احم با ما زیاد بسیار مهربانی بودیم. دوره تعلیماتی بسر رسید ما زمان ما
با فتح بهم پیوست و هنگام نشستم ما را فرزند رفیق صفائی معتقد بود که ما با او
در اینجا شهید شویم ولی من ابلل استفاداتی که در وضع اردکان و جیب دادم بنشین تمایلی
نشان نمیدادم و میگفتم ما با او اینجا تجارتی کتب کنیم و با ایران برگردیم اگر نه این
مساعده در حال حاضر با او آغاز می کنیم و اگر هم کشته شدیم باقی خدمت از این رو در
تقسیم سزولیت من مسدول اینبار مصاحبت فتح شدیم و اینبار در آن وقت بیچار
تا بسیارمانی راست لعلت علامه مددوی که منظم داشتم. نظم و ترتیب دادم.
رفیق صفائی در عملیات نمرتی فعالیت میکرد و بسیار خوب پیش میرفت در اولین
بخش عملیات نفوذی پنجاب اسرائیل فرما می کردند که چینی را او بپوشد دست.
بسیار هم در مسابقات در میدان از روی طناب بین فدا نشان او ادل شد
از دست با سر عنایت یک سلاح کبری جایزه گرفت و علاوه بر آن فرماندهی
یک جوخه پاه و آذین شد. این سلاح را ایران بار دست بدست گشته
و آخرین بار رفیق فضیلت کلام هنگام سردی آن را بسیار برد.
در دست کمال و منی که آنجا بودیم (از زمستان ۴۷ تا بهار ۴۹)

* شواهد استغفار رفیق صفائی بنبرد بلخ او معتقد بود حتی اگر شهید شود
مانفی ندارد بلکه باید در جریان نهضت فلسطین فداکارانه موضع صفائی
آخاذا کنیم - این عمل و فضیلت بنوا حسن. انعمه الله علیه شخصی نهشته بلکه بنابر مصالح انقلاب
* این عمل و فضیلت بنوا حسن. انعمه الله علیه شخصی نهشته بلکه بنابر مصالح انقلاب
فلسطین صورت گرفته است.

بار فرافیه ناصبه عملی بوده . این انفرادیست فرافیه می او بود .
 در اندک کاری دیگر نیز کرده که بیشتر بود باقیمه نفاست یعنی که در ایران است
 وقت زمانی از آب عذارت در حالیکه در هیچ چیز بیشتر از انفرادی باشد میبوده
 و رفتی بود آن آه صفت یا مثلا ساختن مراد منقحر و و بیب و غیره را به
 آنرا گویی از سوره انعام بر می آید و قوی است و قویست مثل این نوع کار بود
 رخص این آرزوی از نیز ظهور گرفت و خوبی از عهود بر آمد . پس تن اول
 نفوذ در تمام اسرار را اینی است انجام داد به تری بجهت بی نظمی می به
 در انفراد بوده است که محلی ضرایب میبوده . مثلا اقریب میگردید بیشتر از انفراد
 قضا و قدری هستند . حتی در ناصبه من گذاری شده . بی انتم بولت دهنده
 نواهی من گذاری شده . بر روی شده . با این اعتقاد که اگر خدا بخواند
 خدایم مرد . اگر نخواهد نه . با این نواهی قدم میزد استند و بنا بر سر ناپود
 شده نه . علاوه بر آن دشمن هم از موضع ما آنگاه که سبده و بلباب یعنی از
 چش نبردی جان بر سر برده بود .

کف بوسلای که با آنرا بوده . جرح شده بود . او کسی بوده که با جرح و التماس
 خود سر عملیات شرکت داده شده بود . وقتی چاره قریب اسرار پسین بود
 نادر خطی بسوی آنرا بر تاب کرده و بی آید . آسبی بیند برگشته بود . چون
 او را در عملیات شرکت بخدا از بولت پناهی زیاد و این قبیل ایراد را او
 خوب متسک را بسیار بود که عملیات در فشان داشته . خوب هم عمل کرده بود
 ولی سر انجام جرح شده بود .

در یک عمل دیگر هم از کف رفتی با (R.O.B.) که نوری باز و مات
 یک تا یک اسرار را از ناصبه . . . هر هدف قرار داده بود . نامشروعی
 اسرار را ناصبه سر پسین عمل او را بیار آن کرده بود ولی او در حالیکه

نوبت دار با تعدادی که انجام داریم اشاره کنیم بعد از فصلی بود شرح بعضی
از این اشاره نیز خواهیم پرداخت.

در زمستان ۴۷ بعد از ارتباط گیری مجدد با حسن پور را به ۶ رانظم و ترتیب داریم
و سازمان مجدد خود را به تیم های مختلف بر مبنای وظیفه آن که مورد نظر است تقسیم
کردیم.

من باند شوان پور دانش هزاری تیم خود را تشکیل داریم در حال زمستان برنامه های
آزاد تر عملیات و صفاتی داشته توانی و انبار سازی را ترسیم کردیم.
تیم برادر شیبانی با همکاری من پور فاضلی و سید صفائی در انهدت روی سایش
T.O.N.T کار میکرد.

صانع با اسلحه رومی که در رضایه انجام دهنده میکرد. ارتباط گرفته و بخش خود
سلاح فعالی میکرد و تا اوایل پور رومی در حدود ۹ قبضه گری و ۲ قبضه
تفنگ مشعل تهیه کرده بود که همی در منزل بختی پور در لاهین مخفی بود.
علاوه بر آن حسن پور با افراد دیگری که در صنف بعدا اشاره میشود را به گرفته
و در مورد چه باز کرد. بهیست میرا صفت و آنان را بر آمار تشکیل داتی آماده
صیافت دیگر هم در آن شبلی بوده در صنف بعدی آورده.

پور ۴۸ فرامیرسد. مارک زنتان در بازار هم اداس می یابد. نو سیر و پور
باید به بازی بود در این دوره برنامه تیم دره موقفا متوقف میشود.
صانع نیز نمیداند رفتار شمال را ملاقات کند چون او هم با به بازی
بود. از این رو ارتباطات او بعد از آن پور گذاشته میشود.

بخشی از ارتباطات نیز بعد از آن گذاشته میشود (تا سیم)
نو سیر و انور و صانع به بازی میروند ولی علت دستگیری که گروه
مخاطب داشتند هر دو بازداشت شدند چون ارتباطات تکذراتی

کنند (زیرا صدای نیرانه‌زی آجتماعی است و شب آینه نیست) من نیز باید
تولس کبریا میوم تا بر نامه منظمی بنظر شناسایی دهوی دهبوری محمد آباد
مسکن انجام دهم هزینه را برای تالیس یک آنز شگاه شب چرخ می فرام
نمائیم.

کف قبضه برز ۲۲. مبلغ زهرای میبندم در همان دهه در انباری به مسافه ام
بیزان میازیم.

تیم شهر شناسایی عده‌ای از منهدا (تیم پیرداز و بران) پره خوس در
حمله با آدرس منازشان تویم میکنند.

با لانی پورو با تیکه ما به طالعانی از اده می یابیم. من در آن نیرازی - به بعد با این
سه نفر رابطه میگیرم بقرمان لانی پور خوبت ولی نانیپ ضعیفند و برنامه‌ی
پیشروی را اجرا نمی کنند. ارتباط در اورد. با همپایه. توسط عن پور ارام
می یابیم.

رسمی خدمت بیاحی خود را در زمانه تمام می کنند و تهران می آید. چنانچه پیشتر
گفته در وزارت علمی در غرب گنبدن از الزامات آنز تر و پرورش می کنند.
و بعد از مدتی سرگردانی او اضر پانز مرفق می شود. قصد ما از این کار ایجاد
اعانات کجایای بر شناسایی منظم گنبدن غربی است. و بعد از آن
این انسان مورد استفاد است. چنانچه مقرر گرفت. بصورت استیفاء
مواد غذایی و عنصر اطلاعاتی و غیره....

نوشته‌ها نیز در صانع آزاد میوز. ولی با در سر بازی برون. از این روز نظر
تشلیوقی تغییراتی در ترتیب ما را داده نمیدد.
نوشته‌ها نیز در صانع از راه طرح میکنند من با او در هر تالیس میگردانم
اینروز در جانب گروه با او حرف بزیم. لو در هر می بینم با هم سوار

یک روز در حین در پنجره یان را از اده میبندم
او ظاهر نمی از رفتای صدای هم را فکده می شنید من درش میبندم. دفتر زیب
فصلی میبندی ظهره. ولی خوب کتاب میخواند. همیشه در مطالعاتش هم به نیت
میدونی که من مقصد از راه چه استم. (مال از من هم میبندم او در و به ادرش
گفتم. بنواد هم منور دست داشته و غیره کیفیت. تا من گفتم. زور بخا داده از
خبر داده و داداششو در جریان گذاشت. تا من خبرشم اونز هم بخا زاده من
گفته آن که میرتون از دفتر ما خواستگاری کرده. زو داده منم که میدونی
از خدا شونه منو سرگرم کنن تا قبول خودتون حاصل بشم. و باه من نا
شستم. خبر دار شد. رو کلباس در مدای هم ادم خبریروان. حالا هم
با تو حسین دارن خنده ریزه می دیند و میخیزن. اصلا کار ما برت
برق داشته من نفوسه چی شده....

آما رفیق ما همین تراریه استیم. تو بر نظرف میس برده اس. ما را انعام
داده ما چون آخه اس ما که در دوران فعالیت ما نیت بدست می
که نیت پس بر ابا به اس ما را ای می آید.

آخه رضی اس چه ریبی نیا ما میبند داشته باش من اصلا نمی توانم
بگذرد این به ما و به این...
چه ما و جدانی. این در همه چیز بود. بعد از مدتی شنیده بود که بر این می
صدوری کاریه که شده. آینه قتی در سایل آن خبریروان. من دلمه خجالت

میشم که بگم نمی توانم. دفتره بد لوم است....
نه، این بونه است که بسیاری چون آن خوب فکر کنی می بینی در هر روز
لزوری دیدان اقدام کنی نباید این دفتره را بد بخش کنی....
چون این مفایر با اول قی نش و به این که تو ادها میبندی....

تو میزای مبارزه مسلمانی کنی... چون این معاویه با اول امیره دوست اول
 یک دفتر عاریت همزم تو هم گفتی که بود باز چیزی اما آخه اول اول
 این حرفه نیست اول میزاد زودگی کنه بچیدار بچیدار است بهش
 با وضع تو که جور در نیاید. تو فو قش شاه دیگه میونی با او باشی و بعد بری بود
 او وقت تسلیم اول چی میب؟ تو که اس استی او زود دست داری بیا
 او نگبری چون چند ماه دیگه با ششم برآمده بفرش ز بر دست جلادان
 ساهک که چی ب؟ این با که هم و جراحی که تو مینی جور در نیاید
 نه که اشتباه مینی او دفتر خوبه هم چه و تحمل می کنه خودت از وضع
 من کم پس خبرداره به این خبر ارضیه...

آخه چرا باید که بخاطر خودت و اهدیت درد سر خوبی داشته اول دست کنی که اول
 مجبور باشی تحمل کنی... مگر نمی دانی دستش داری... مگر که ساله بچه دار کنی
 مطرح شدی مینی؟

هی دلبستگی زیاد تر نیست. تو حالا از جهت دست آزادی، اما از وقت
 حرارت اناراضی خیال داری... همه اینها ضایع و ضعیف...
 ولی بقیده من زن و بچه باعث نمیکند که آدم نیانزنت کنه. این اصلاً
 مساله ارضیه... شما با نیدی بزرگش می کنین...

نه رفیق تو دست کم میگیری. خیلی کم مساله این چرخ ارضیه این که زن و
 بچه تو تحمل ساهک بدی. سختی کمینه برا خیلی؟ سنت نبوت ولی
 برار تو سختی. تو که بقول خودت نقی بخاطر اینکه یکبار کنه ای او زود دست
 داری. حالا نمیدونی حتی با در نظر گرفتن صلح گروه راه دست و فطقی

استی کنی، فردا چهار مینی؟
 من میدونم حالا که صحبت قانده از نداره، تو ما کردی تو تو احمی کردی

نوشته است که این ساله نزد بابت خودت در وصف شدن بدی.
نه بابا، شایع است صاف بنویسی نشون میدن، درست الان من انظار را
میلنم به دختره گفت رو مخ نشه، ولی میدیدم ام اینم که زن و بچه هیچ تا نگیری
در معاینه بنف و خیمات نذاره ...

درسته حلقه نداشته باشه، اما تو انظاره نرسی، درش هم منقعی است که بر
منبای اول در حال و قرار دادی گروه را از بر پا میداری ... ترا اطلاعاتی که گروه
دری زیاده اگر همین هستی، بیا مدتی از چشم اینم زد تو بنفون کن ...

نه نمیومم، چون گروهی نمی بینم، شایع زیاد حساسیت نشون میدن همین ...
اولت مجبورم تو را از گروه تقسیم کنم ...

تو این حرفه مینویسی ولی بنظر عموم اطلاعات نیست من تقسیم اینم ضرورت هم داره
شایع حق با تو باشه، نمیومم تو رو دل کنیم ولی تو هم بدرد معاینه نمیوری
یه روز بنظر همین مساله با خواهی زد، ما تو رو مجبورم بکنه داریم، اما نسل مرده ای
در خیال ... این دارم به تو از این لحظه نابود شده ای ...

پوز خندی زد ... که تو نمی تونی ...

واقعیت این بوده که مدت کوتاه زود ان بدی او تا نگیری بجا نده بود
ما با رفقا بیست نفریم و سراسر اینم که رو اینم که با بچه دار و مریض
مرز با او راه به چشم عزیزا که باز نداشتن او مثل درد نشان از خود نداشتن بود
که چون تا آنروز نشانهای از خود بجا نداشتیم بودیم نمیخواستیم حالا نیز
چنین ما کنیم یعنی عملی محدودیت اعانات ما باعث شده ما کار با
سوق انظار را برودم، حق رفتی که قرارداد گروه را از بر پا میدار
اعلام است به عملی اما اعان کنش او را نداشتیم، ارتقاء او را به هم صامع

گذشتیم و در وقت رسیدن امید ما را از ارباب بر زمین بودیم. نیا صد روز زیاد صانع از او برای
 خبری بی میگرد. تا بریم تو مایع سال ۴۹ که در آخرین و اعلی ترین خبر با اثر را بر گروه
 وارد آورد. شگفت نیست این تنوع عمل صنف او نبود تا یکی از عوامل بیدار شود و در
 حق آدمی با خضر حیوات او متوازنت محسوب شود. همچنان هم رسد. آئین ما از قبل
 ۴۸ بر بریم صانع در ابلش را بار نقابی که وقت منتظر است و مثل شمشیر است.
 مرکزیت امرانی گروه بر سید من دانسته و صانع تعیین میگرد تا او از فرزندتان
 ۴۹ بجای خود ادا می دهد. و در او از فرزندتان ۴۸ نیز میگویم که علی صغای بی امان
 آمد است. او با ما تا سحر میگرد. صانع نیز در جریان این تمام هست. ولی بزودی
 لبثت رفتن بر بازی او خفا نقش بچونده شدیدی گذارده می شود و از این پر شدیدی
 در مبادت مرکزیت امرانی شرکت میکنند.

ملاقات با رفیق صغایی :
 وقتی رفیق صغایی در جریان کار (انجام شده) قرار گرفت از جمله اوامر صغایی
 که قبل از رفتن انجام داده بود که بعد از شش ماهی از اعی غرب گوران
 بر سید نیم کوه بود. بیدار شمال و امیدوار شد. زیرا بجهت کم تجربه ای و کم سن و
 سالی روی ما در حساب بچندان کرده بود و هرگز امیدوار نبود با ما کاری که ما انجام
 داده بودیم در برود. وقتی رفیق صغایی هنوز زنده بود و من در مورد چه باور نکرد
 نظر میدادم که با وجوده بان بخارج از ایران بروم دوره تقاضی بینم و برگردم زیرا بر
 صغایی تجربه ایات انانیت یک هفته از در حین مترجه شده بودیم که خدایی صغیف
 هستیم و از تجربه و اسائنات صغایی بر نور دار خودم. از این رو من اصرار
 داشتم که بر ادا ما مبارزه با او بخارج بروم و وقتاً نظر میدادم که من از
 ادا ما و مستر و هم در رفیق کوانتری هم در زمان گفته بود که ار
 لغنی من در آن شرایط غیر رسید. البته ناگفته نماند که عده

زیاری از رفقای، در آن شرایط با نذر
 (۱) - مثلاً کسی که ما را با ما بین از جنس آورد جانزد و در نقای دیگری که
 بعد از دستگیری خبری دیگر سر کار کردی خود نیا صد روز و امر میانه در نقش
 مقرر راستند و با صاحب همه این صغایی امیدوار نبود با آنچه او بر نداشت
 او بر نداشت.

گرچه برای که به «موتامه» داده بود یا اتمام عیاش به آمدن تا کس رفتن
 با ما نشان دهند امید نهی است که او در دل داشت. ولی امیدانی هست
 که گاهی در دل می برویم تا نسیم نوید می اندی که در آن که دل مان را
 انباشته است. این امید را می شود آرزو نام داد.
 آرزوئی که بسبب علاقه به عملی شدن نشان دارم. گاه آن رخ را تحقق
 یافته می بندارم. و امید صغایی از این نوع بود که هر چه خبر باعث
 شده بود که بعد از ورودش با ایران تفسیر سرانجام ما را بگذرد؟

وقتی او آمد، ما همچو چهره قیسمه السلام داشتیم که اغلب هم مستعمل و بدرد
 نخورد بود. مقداری از آن را در صحنی نریم بود و چند قبضه هم که از
 گذشته ارث بریده بود ما همه را درون زده و مرتب انبار کردن بودیم.
 صغایی ما حمله کرد که شرایط آماده است. ما نیز آماده ایم و اگر اسائناتی
 فراهم شد شروع خواهیم کرد. ما در همین حال که از زنده دره اسائنات خود
 بر اثر شروع مبارزه استغنا کرده بودیم اما سدی در جل خود می یافتیم.
 سدی که شکلش نیروی زیاری میخواست. و این نیرو را حاضر میکردیم.

(۱) - این قسمتی است که در کتابت اینست.

که در این زمان ضایعی این نیرو را ایجاد کرد. قرار شد بسیار در مورد وسای
 راهبران با ستاداری سلاح بانود بیاید. پول هم مبلغی بانود بود. وسلاح خود را
 پیش ما گذاشت. و اصرار بر آن ما را داشتیم که سلاح خود را بانود ببر
 نپذیرفت. میخواست تعیینی بر او و عده ای خود با پیش ما داشته باشد
 یا از طریق سپاهی بود در قبال ما چیزی که ما کرده بودیم و او هم انتظار آنرا داشت
 این سلاح را در آن من می بینم که عشق از مرز این بار در ستاداری و خطر زیادی داشت
 زیرا که همزمان با میل صوف احوال بود که آب مرا سرد است نزد تن مرا گرفته
 بوده از ناهیه آن که رفیق میخواست گلزد یک جاده و خود داشت که آرام
 آزارش یافت غرق شده در طرفین از پیش بر گذشتن از مرز میخواست
 کمک بگیرد. بهلا هشر از همه این بوده که خود را اقدام کند و سرد در برابر
 دل را که در این دشواری بسیار با یاداری کند ؟

او باز هم از مرز گذشت. آنجا بر فقیه ستاداری جویانات را گفت بود ستاداری اسلحه
 یک مسلسل فرانسوی، یک مسلسل انگلیسی، یک مکتب پاره شده تیر،
 یک قبضه ابر مجلیس، یک قبضه وزور، و یا عدد نارنجک و مواد فروری
 کرده بود. (که نمی را اسکندری لب و در حاشیه طاهوی همراست بود) و
 مقداری چاشنی و فنیتم و یک من لیزان نمونه و قلم و بهر حال یک سری
 از مواد و وسایلی که ما با آنرا آشنا شدیم و من در گذشته گفته بودم
 که با اینها آشنا شدیم. چون بار زیادی نشد است بیاید و در این
 مقدار را لیزان نمونه آورده بود که با اینها ما همه را انبار کردیم
 تا در حرکت دسته که از آنرا استفاده کنیم. که می رسم به برنامه تاریخ

من حرام با ریحی ربانی پروردگاری می نویسد که در اینم شناسایی و انچه از
 دایمی غری است. بر این ماری آرد پس هیچ تجارتی مدخل بود که نسبت
 هفت هزار تومان در آن خریداری میشد و در اختیار تیم شناسایی قرار میدادند.
 از آن ماری که در آن دست افشانی از آرد که بر آن زمین میشد و زمین آن را در آن
 تیم شناسایی قرار میگرفتند.

در این هنگام وقتا بباری بیشتر گرفته و تو جمع شدن بود. چندی تا باز تری
 یاد گرفته بود در هر ساعات طرانی تر شده بود. اما که صورت انفرادی بود
 کیفیت پذیرش آنند با من بود که مکرر بود. بزودم حرمان که مری صورت
 مرتب نداشتند هم فرصت چنین ماری نبود هم امکان آن مثل العیت
 مشخصی در ماری نبود. کتابی بود که دست در دست میدادند.
 اما وقتا بر این مصالحت قبلی خود در اولی ماری که می باشد سلی من
 معتقد شده بود.

ساعی بر سید سامعین حرفی شده بود که در آن علم بود بدین باب
 و خود او در همین دو خانه در کابل داشتیم و یک خانه در لاهیان که تعلق
 به پادشاهی بود. و همین امر امکان تقییس تیم را با داد و من ششم ریحی و پادشاهی بود
 را تقییس داد که بعد سماعی هم با آن میریست. ریحی ماری بود.
 کار ششم آن وقتن نقشه خرابی از الیید کردن نقشه را شنیدگی شناسایی
 و غیره بود. و بیشتر روی نقشه خرابی و شناسایی منظم ماری مکرر
 تا سایر کارها بعد از مدتی ریحی تصدیق گرفته میشد. پس با اشاره
 شد خریداری کردیم.

او اخذ سوال کار ما شناسایی بود که روزی حجم صورت گرفت چون من
 و سماعی داشتیم بودیم و روزی حجم تفصیلا فرجهت ما بود. شناسایی سه ماه

طول کشید. و منطقه ماسال، شاندرین، همدوم سرا، ماسوله
 اما هزاره ابراهیم، سیافزنی، سفید فزنی، شناسایی شد که طی یک
 برنامه طولانی اجرا گردید. چرا که برنامه ها همه یکروزه بود. وقت یکبار با استغلا
 از یک تعطیل چهار روزه از فوئات راه افتادیم. روز دومی اسلام از توابع
 تحت پر هلالش کارخانه خوب بر سر زری بود در دره تدرسه شاهد یک
 امر عجیبی برآه افتاده بود در جاده چوبی جنبگی را با در شرفن و مایل
 میزدند که پیر از مد شدن شکله ظاهر این حرکت به آدره منابع
 جلیبی فروخته شده بود.
 به حال وقتی هو اسلام رسیدیم می بایست برار رفتن به فتحال از جاده اخصالی
 کارخانه خوب بر سر گذاریم که اجازه عبور به ما داده نیکد. ما با استکان
 از نام مشکل آنجا که قبل آباد گرفته بودیم. از آنجا که نیتیم. جاده بسیار
 بد بود ما شش کم بدتر. بالا استیلهی صاف در این جاده تفریح بیب
 استیش حرکت میکردیم اجازه نامه رسمی داشت و مسافر میرد جاده را
 برف پوشانده بود، میرفتیم در حالیکه از اضرام زیاد بر سر در در بودیم
 زیرا که اگر فرد قهصی نبودیم اجازه عبور از جاده را نداشتیم! آنگاه که
 برف زیاد بود، مجبور بودیم در ساعت ما که کنیم تا راه باز شود.
 بالا فرود بردن فتحال رسیدیم و آنجا در تدرسه بر سر گذاریم از قنار برف
 بدتر می رسید، بیب استیش هم می نماند سرد فتره در طرف در تدرسه
 دنبال بولد فزری رفته بود در هر دو جاده باز شد ما بخلیال رسیدیم
 صبح بود یک کبابی نشسته بودیم که پاسداری آمده سراغ رانندگی بیب

را رفت. من ستم.
 از طرف شهر بانی آمدیم و دستور داریم که راننده بیب را توقیف کنیم.
 شب بر باره حال اینها ناچار بخیزد. بعد میرویم. آنه میست. باشد بخورین
 بعد میرویم.
 ما فو نسوی خود را حفظ میرویم. ترار و در دره را نداشتیم. من و رسمی همراه بر بار
 به شهر بانی رفتیم. دست و پا میل را تو میساک رفتیم. در قنار بالای رودخانه با نیت
 اگر برگشتیم که هیچ اگر نه، مساک را تو رودخانه بسیندازیم. که در کبی نباشد
 چون از حمله با تخیر بودیم و اصلاً نمیدانستیم چرا با ما احضار شده باشیم.
 بریم سر بار
 - بریم
 بروی هم چسب، چی شده. معلنه بلین؟
 نه دستور داده ان که راننده بیب دستیر بشه همین!
 قضیه جادویی شده بود. هر صل جاده نبود، فرار هم ممکن نبود. رسیدیم
 کبی داشت تند و تند صحبت میکرد. پاسداری بود که رو من سرد:
 آنا تو منز میتناسی؟
 نه! آشنایی قبلی با هاتون ندارم.
 رو بد هرات گفت:
 دول آتایون، منم ایون روی شناسم هر چی شمنی خصوصی نیتیم
 با هاتون داشته باشم. اما مساله هنر دیگره. او بمن آهمن کرده چرا
 باید از خود من بر سید.
 و ما حاج و حاج مانده بودیم. اما مساله چه بود. ما وقتی در غیاب

(در نیرم او با پاسبان دیگری که هر دو دست کرده بودند از عرض خیابان
 میگذشتند من پیش پای آنها ترس کردم و آن کسی از جابر پیدند!
 و همین او را ناراحت کرده بود، پیش پاسبان را خانی شهر رفت و شکایت
 کرده بود. در شهری که همان سرده نامتین در آن پیدا نمیشد و وقتیکه
 پاسبان را خانی داشت. شهر و حرو یا نخل یا (حرو آباد)
 یا پاسبان را خانی تدبیر کرده بود که تو چه پاسبانی هستی که توی این شهر روز
 روشن در آن آدم بکش و کس مومن بود شوزیر بگیر و از این حوادث
 او هم عصابی شده بود، بد بگو کرده بود در پاسبان دست ناراحت
 شده و حالا در شهر بانی از ما شکایت داشت. او ما ترسیدیم که بیاید

قابل علمه و غیر رسمی نیست.
 ما پاسبان خوشترین کردیم کسی کردیم از شما شکایت بندید. یکی نشد
 ما را پیش رئیس آگاهی بر زده او پرسید که چه اینجاست اسم او را بکنیم؟
 (شکایت چنین طرح شده بود) گفتیم که بابا ما با او بدگشتی نداریم
 و هیچ قصد کشتن او را نداشته ایم.

او هم نه در حق با ما است و طرف دست کرده، او راه او را کرده شکایتش
 را پس بگیرد. چون اگر کسی شکایت ما بعد صریح افتادیم و او شکایتش
 را پس گرفت و ما براه خود رفتیم.

من دست مرا خورده بودم و سر دردم را شکستم هر یک از این نشسته
 بوده بسیار با ما میزدی بر خوردم که نم ماندند بود بسته دره سرزدن شکستم
 و هر روز آنجا هم نجات یافتیم هیچ بگرفتند سیران بر او افتادیم
 که از آنجا راه رفت بر گردیم. دست هم در اردیبل ماندیم.

ماستیان در راه نراب شد بعد از تغییر پس آمدیم گردن جیران و دوباره
برگشتم بر پشت در مسافرتخانه بخشی در گستر شد در همین زمان برنامه را الحظ بود که
این برنامه های ما چه موردی دارد ما با و راه میزنیم بر یک در شاهها با مردم
تاسیر کنیم بعد دست عمل بزنیم که همیشه از اینها را میخیم یعنی چه
انرژی ما را اینجوری هدر میدهد با این بر ستارفت
اتفاقا ما و صنعتی پس آمده که بر ستارفت قطعیم از این قرار بود که او با
گره می تاسیر داشت با اولی که ما که معقد بودیم با این بر ستارفت در صوم
در نشانان را شناسایی کرد از این فرضا در همین یک برنامه با آن رخ رفت بنام
دلیل در دست بالای میساکل و این تجربه خوبی بر آوردند امشب در این بود
که آنرا هم برنامه شخصی ندارند برود و شناسایی و در در میوه در بختی در برود
اقتصادی و کشاورزی می کنند که آنهم در در نظر دور تمام میشود بنام
علاوه در که کسی که سرگروه می شود با آن می بود
منب مثلا حالا شاگردان میزند از همه تحقیقات ما در مورد این روشها که
در حالیکه چنین نیست در مسجد داده ما شناسایی دیدیم این مثلا می
از تحقیقات ما میزنند باشد که تحقیق کنیم پس از نظر فرهنگی این روش
در میان همه یا مثل سازی که بر ما زودر مساهمتش و چگونه آن
در این شکل ساخته شده و غیره از آن سرگردی است که مدتی است
وقت ما را پر کنند در همین شرح شده بوده این طرز بوده در کما
ایرانه نیستی است که آنرا آنقدر تشبیل میکنند که حتی نمی توانند در
دیگر راه حتی از نظر اقتصادی و غیره بررسی کنند حالا آنجا با این
کرده از درستی و قاشی میزنند و این هر تا اینجا وقت گذرانی

و خود گوی زدن مطرح می‌شود، دلیل دیگر نزدیکی است. همی اعتماد بر با طراز
کاربان بیشتر شده بدنه بر پشت

بدین ترتیب در طول زمان برنامه‌های شناسایی خطوط برآمدگی لایه‌های نری
پایان می‌یابد و نقشه‌های تکمیل می‌گردد و چند برنامه جنسی شناسی در همین منطقه
مهر برتری رفیق با همی صورت می‌گیرد.

نیم سئول نیم T.N.A تقریباً به پنج می‌رسد. وقت تکلیف ششتری بوداری
T.N.A ناقص است که بعداً نیم مشیدی در آنرا کامل می‌کنند.
در این مدت حسن پور آنرا چه کاره را ترجمه می‌کنند جسم مار نظری در گروه پایش
است و بیشتر تکلیف به فالتیری عملی است. اصولاً برنامه مار نظری شخصی
وجود ندارد. هر کسی بر اساس علاقی شخصی خود این عمل را انجام می‌دهد.
حسن پور با هاد می‌بندد، غذا و نیری یک برنامه یکوتم است که هفتای در زمانی
نیجکل اجراء می‌کنند.

در بهار ۴۹ هم گونه‌ها قبلاً اشاره شد صفایی بر بار دوم همراه صفایی و تیلاری
اسلمه و هات از منطقه بر می‌گردد. اسلمه و هات در جنوب سیدکازنو خود
تبریزان می‌بندد که بعد سلاخی و هات هم بلبک معنی داز جنوب تبریزان
صل می‌گردد. به همتی را انبار می‌کنیم.

نیم شناسایی در رابطه با برکت رفیق صفایی برنامه ۲ خود را تیسریم می‌کنند
و کمتر می‌دهد. سنگی در رابطه با همی و نیری نیم جدیدی در نواحی
تفصیل می‌دهد تا اصل جدیدی فراگرفته‌اند و بعد همی و نیری است
توصیه انبار می‌کنند و در نظر کار را ادامه می‌دهند.
دانش بهزادی باره نظر از رفقا نیز در سبک برقرار می‌گردد و آنرا در بار
آماره می‌کنند و این در نظر رفقا ایرج صفا علی و علی حدت تقدیمی هستند.

نیم شناسایی با چاشنی و مواد دست ساز از این انبار در ماسی را با نرسیت انجام
می‌دهند.

شهر بهار ۴۹ حرکت دست جنسی

گروه جنسی در ۱۵ شهریور ۴۹ فرماندهی رفیق صفایی حرکت خود را آغاز
می‌کنند برنامه عملیات این سفر از سه ماه پیش در پی شده بود لازمی که برای
این کار لازم بود اغلب در ایران پیدا می‌شد و ما می‌بایست خودمان آنرا
تدارک کنیم. کوله پشتی، کپه، زاپ، کت، برقع، کلاه برزق، کلاه از سوی ایران
در نواحی شمال لازم بود و ما بر طبق تجاربی که از قبیل داشتیم نیز می‌دانستیم
رفیق صفایی از سل ۴۶ برنامه ۶ سیستم تکلیف و نظمی در ارتفاعات شمالی لغو
اجراء کرده بود. او بعنوان کوهنورد این برنامه را همراه اکسپد کوهنوردی
اجراء می‌کرد. در این پرویدان نیم زمانهای شمالی تجهیزات مناسبی را نیازمند
است. رفقا دیگر از این ارتفاعات تجربیاتی داشته‌اند. رفیق جنسی افرادی
فک کوهنورد حرفه‌ای بوده بار ۴ برنامه ۶ چندین روز در ارتفاعات
شمالی اجراء کرده بود و مساله هلاکت عامل مهم دیگر بار می‌باشد پس
دلیل تجهیزاتی که رفقا فراهم کرده بودند، بر عمل باورده نشنی خود، برای
هر نفر در حدود ۳۵ کیلوگرم بود و این بارها اصل کلبانه روزی کلبانه
نود الیست سللی که رفقا با خود بردند قبل از شروع نوشته شده.

ستیزان با آن مراجعه کرد
رفقای گروه جنسی ابتدا از نقش تقریبی می‌گذرد عبارت بودند از
رفیق علی اکبر صفایی، رفیق هاد، بنده ندا، کنزوی، مهدی اسحاقی، همی همی
عباس دانش بهزادی و رفیق کامران بر بیل افرادی
این گروه نقش تقریبی حرکت خود را از مدخل ورودی معار و دست نواحی

آغاز کرده کار در فاصله تقریبی ۲۰ کیلومتر جنوبی چالوس، یک نره شعبانی
 است که بدنه اصلی روزخانه چالوس می پیوندد و انتهای این نره به ارتفاعات
 منطقه، اتم گره میخورد. ارتفاع بوسیده دو اتر بیل گرایه که توسط من و اسکندر قبلاً
 تهیه شده بود ساعت ۸ صبح ۱۵ شهریور از طریق بهاد که در جهت چالوس جهت
 مدخل این نره حرکت کردیم. در مدخل نره در نزدیکی پلی که روزخانه کارود را
 به روزخانه چالوس می پیوندد پیاده شد. از ما پیش پیاده شدیم. ارتفاع کوه ششی نامی
 خود را کوه کزوه، من و رفیق اسکندر هم همراه آنرا به افتادیم قصد ما این بوده
 نسیب عمی از جاده در شیب تا بیداریم قرار می خود را برابر یاد آوری تکرار کنیم بعد
 من و اسکندر برگردیم. من می از لاله ششی را متقاهل میکردم. کوه ششی بسیار
 سنگین بود من در فاصله نیم ساعت تقریباً خسته شده بودم و تعجب میکردم
 که چگونه ارتفاعها اهنند. خشن باری را که در شب جنگل هم ببال افزوده بود. روز
 و هفته با خود حمل کنند با در منطقه کنار روزخانه ششیم. رفیق ضیائی قرار در مدار می
 بعدی را مشخص کرد. ما از تن قاطی را در خط مسیر حرکت برای قرار می از تنجائی شناسایی
 کرده بودیم و حتی ارتفاعی از دست کرده همراه با ارتفاعی که در ما پیش میمانند، بان منطقه
 رفته و آنجا را مشخص کرده بودیم قرار بعدی در نزدیکی دهکده جواهر شست، در شمال
 کلاچای را سر برد. ارتفاع با فاصله نره چالوس را تا این نقطه در مدت ۲۲ روز طی کنند
 یعنی تا ختم کرده روز قرار بعدی تعیین شده بود رفیق ضیائی که در طول زندگی مبارزاتی
 خود بار در دو درخت و ضرب می فراوانی رو برشته بود در چهار نوعی توپدی بود. او که در همان
 بلطفه از سر گذشت و با ایران آمدن بود تا ما بزرگ را شروع کند، ولی غریب خفقان
 بار آن خندان رفت سنگین همه به نسبتی تحمل میکردیم حتی از رفیقائی انگلیز به پیکام
 و مبارزه و جنگی نایب بر راه در توپدی لطف از میکرد. مسئولانی که بر سر راه بود

آزبان زیاد بود که حتی مردانی اینگونه بی گناه تعداد کم نیز خود را نادیده ازین
برون آنرا ننیدیدند و در دست همین دلیل بود که رفیق صفای هفتاد و نه
هم بهر همیشه شرفی کنان گفت: تکرار بعدی در منزل نماند!

این در حقیقت یک شرفی بیشتر نبود اما در هر خود اتفاق لغوی سالیان دراز
تخل غفقا و ششگری می بر جهانم ز بیم اینچنین داشت. من از این شرفی
رفیق نبیلی ناراحت شدم. ظاهر امیدواری زیاد من نسبت این بود که
کنترل از او تجربه پنج ضربه و غفقا داشتیم. ناراحتیم در آن لحظه اید از این
نظر نبود که تحت تاثیر حرف او تکرار گرفته و نوید شده باشیم. بلکه صرفاً
از انجمن ناراحت بودم که این حرف روی بقیه اعضای گروه که همراه او
راه رفتاری را آغاز میگردانند. چه تاثری میتواند بگذارد.
در حالیکه نقش دیگری میسر در گفتیم: تکرار بعدی، در بسیاری از جاها
فدلاً بقیه گروه ایم. نه هیچ جایی دیگر!

و بدینان رضای دسته کوه حرکت خود را آغاز کردند و رفیق اسلند
بر ششم در شهر مادی زیاری بودند می بایست انجام یابیم. بیشتر این ماجرا صرفاً
به تدارک واصل تازه بر رضای دستگیر بود. هنوز واصل رضای کبندی
فراوانی داشت که می بایست تکمیل شد. مثلاً کتبی پر قوه هنوز کاملاً آماده
نیدند. کتبی از رفیق سماعی در خانه ملک خواهد خود آماده کرده بود.
(بندان اینک بر گروه که هنوز آن را نکرده شان (لازم دارد). مایه است
تعداد بیشتری از این نوع را بر رضای که تکرار بود بعداً بسته کرده بودند
فراهم کنیم. و غیر از آن تمام واصل دیگری را نیز که می بایست هر فرد با خود

حل کنند.
مثلاً تمام ما پیش یک راه پستی از جمله خریداری علیه ای آلوده می، برهیل،

خیم کردن، جوتهای آنرا درنگ زدنشان صحت زمین کوه شتی، خروار
پارچه بزرگ شتی، تهیه الگوی برش و بعد دادن آن به سرایچی. این کار را می بود
که هر یک ملی وقت بگیرند. مساله تهیه تزیین بر تو. بر اساس اسناد این بود
من و رفیق اسکندر در خیابان چتر نمی دانستیم، رفیق سرگی طرز برش و درختن
کتر را بطور تفصیلی در اختیار ما گذاشته بود. ولی، عملاً چتر را از آنجا که این
به ترتیب باید اینکار را کردیم. در آنجا بدینحال طرح خیابان مستعمل شدیم نه خیابان
ماشوق. تهیه عاقبت پیدا کردیم. کارهای دیگری هم داشتیم که می بایست انجام

دهیم.
در این موقع رفقای تهیه مواد منفجره بوقعتی بی رسیدن بوزن و همانطور که قبلاً یاد شد
فقط طریقه صدف کردن T.N.T را نمی دانستند.
تیم شهر از رفیق مهدی، ماضلی، و رفیق فراموش نشدنی معینی طراحی کشیدن

شدند.
در آن موقع رفیق صفاری آشنایان هم در تهران بود و قرار بود در بار بار ماندگی
دسته چرکبلی در شهر اقدام فعالیت کنند. تیار می بایستی او به نعلین برگردد
و تقدری اسلحه با خود بیاورد. این کار مشکلات زیادی داشت، اما رفیق
بار و جیم فدائاری و بسیاری که داشت، نه تنها یکبار بلکه بعد نیز بار
این حرکت را تکرار کرد. و مشکلات فراوان را از سر راه برداشت.
روز هفتم مهر فراموشید. یکروز قبل از موعد قرار، ما با او سبلی که آماده کرده
بودیم. از آن ساعات ملاحظا سبب نطقه قرار حرکت کردیم. و چند
ساعت زودتر به محل رسیدیم. مکرر ملاقات ساعت ۱۳ بود. ماضلی
پیارا سر تا سر ۸۵ کیلو متر و تا او را چارش بیش از صد کیلو متر است

این بنا به درازنهای با نیش از طریق از تقاضات و با اطلاع دره شتی می میگردد
تا محل قرار بر سنده این ماضلی نمی نهد. ما تقریباً امید چندانی نداشتم به زفا
رسیده باشند. اما ساعت ۱۳. صد ساعت رفیق را از راه ای درختان
شنیدیم. خوشحالی ما وصف ناپذیر بود. بعد از چند لحظه خود زفا را دیدیم.
شتاق بودیم به بینیم چه کرده اند.

آنرا بعد از ماکتدی از روز شماره در راه خود است ضرب ادامه میدهند بعلت
سنگینی کوه. راه بیابانی برایشان بیدار در گذر می شود. از این رو تقدری از آذوقه
خود را که در حدود ده کیلو می رسد در همان فزاجی درون اینبارگی ذخیره میکنند.
بعد با کوله باری که انبیک سبکتر شده بود. حرکت خود ادامه میدهند. در هفت
اول حرکت، رفیق اسحقی که در کوهنوردی کم تجربه بوده شده آرد چار با ناضی
می رسد. ولی چون بدن انسان خود را با حرارتی سازگار می کند او هم این

از بدنی عادت می کند.
در دستاوردی گیوان و مازنه آن عملاً اسب را بر چار به ملاقات میریزد و آنرا
بجای خود رها می کند تا در غلظت راجی بملامت خوب بچرخد. چنان که در آنجا
هنگامی که بی سراج آنرا می بیند و بر کار میریزد. گاهی بوزن دنبال اسب
خود میگذرد. تا آنرا پیدا کنند.

زفا سخن را به بسیاری به اسب کشی بر آورده بود. که از ما استفاده بود. چون
میدانستند که هر چه در جایش نمی خورد. و هنگامی که زفا شال ته کشیده بودن،
اسب را می کشند. قسمی از آنرا میخورند. بقیه را قورم کرده و با خود میریزد
چند روز بعد او از دست اسب کشی می کشد و میخورد. متوجه می شود که هضم
شده می باشد. چون مستحلی شده است. بزوری می فرزند که علقش با عطر
موارد هضمی بدن است. از این رو فوراً مقدار برنجی را که همراه داشته اند

پنجم و نهم و دهم از چند ساعت از ترکه گرفته و بجهت خوردن مدهند.

آنچه در برنامه ۲۲ روزه اول مدت سه روز در جبهه‌های شرقی در سه هزاره قرار
شده بودند در این سه شبانه روز آنرا اصولاً نخواستند بگذرانند چون بارهنگی قریباً
ادامه داشت و از طرفی جاسطی بر اثر اهت پیدا کرده بودند.

بهر حال بعد از قطع درگیری وسیع سه هزاره در هزاره عبور از قیبت تلمه سومان پس از در
به چهارم دست رس شده بودند. (چهارم دست دهکده ای بیلاقی است که در ۲۵۰
متر از سطح دریا رسفته شده از ستان. همین دهکده چینی اصلی از سنگ رسفته و
فوق عده بسیار کمی در آنجا باقی نمانده ولی در تابستانه عمل رفت و آمد و مریز
درست چو پانزده چو بلور و کسانیت که بر آن فرسج به این نصاب بیلاقی
میانند چنانچه چهارم دست در غرب تلمه سومان در شمال تلمه سیاه که
قرار گرفته نمرگان کسانیت که قصد دارند از مازندران به اشک و دست
توزین سفر کنند.)

عمل قرار ما در یک تلمه قرار داشت تلمه در اصطلاح محلی چگای گویند در این
تلمه‌ی در درونی عمل عبور قرار گرفته باشد. این همان است که تلمه محسوب
عمل قرار ما در سردی تلمه سه ماهه داشت یعنی در مرتفع ترین نقطه سر کتله
که ناصیه جنگلی کاملاً پوشیده از بوز من و رفیق شب قبل
(۱۲ ساعت قبل از موعد مقرر) خود را نیز بر تلمه رسانند همانجا خوابیده
بودیم. قرار ما آن سه نفر بود. به گناه ما خود را بیلاقی تلمه رساندیم آنجا
از جاده ناصیه که هشتم تا دهکده ای که بجوار درخت میزنند ما را بینند.
نزدیکی ظاهر صدای سوتی تو جه ما را جلب کرد. علی صفایی در آن شب برای
را دریم که چو ب در دست نبری ما بیایند. قیافه اول آن قصاب در چشم

بسیار شد بود استوارهای صورتشان بیرون زده بود محلمت و قوتی را سهرت
 بر میداشتند گوشتهای زیادی نشان رنجم بود از این رو سبب بار حرکت سکون
 و انبساط ما بودیم که با ناباوری از قمار انگیزتیم هر چه اذل کثرت با نفیست
 اجراته بود از قمار ساعت مقرر در وعده گاه حاضر شده بود از آن روز را با
 زقما سبر آوردیم تب گنگما از قمار با آردی که از جلوه دست خرداری کرده بود
 نان فطیری پختند و بهم خوردیم آنرا در این دست طرز تهیه نان و گوشت قرص را
 یاد گرفته بودیم در وقتی همدی بینه بگذار چغنی نان تخصصی پیدا کرده بود
 و روی یک شب هفت سفول فغیر میبرد بود رفیق کمالی در فاصله در وقت فغری
 خود را برقرار میکرد من در وقت بنهایی که در شش است نه در این امر ما می
 انجام شده را بهم میدادیم

در طی این ۲۲ روز ما مقدار بیری حدود هجده تنیم کرده بودیم بدین ترتیب که خود را
 دلال کلیت معرفی کرده و کلیت دولتی اداره منابع طبیعی گیلان را سازگار داریم
 و بعد با استقالات کلیت در یک پانچامه عمومی تعداد زیادی پاست و ماغذنا
 دار تهیه کردیم که آرم اداره منابع طبیعی استان گیلان بر آن چاپ شده بود
 زقما هر اداره را هم از طریق کلیت تهیه کرده بودیم

پس از این اقدامات بریده تایید نامه از قمار خطاب به پاسک هدی از اداره
 دلال سیر و زد شده و افراد دسته جنگل با نام ستان نامه دلی به بهر احسان
 بود معرفی کردند و دستمزدها را هم که از هیچ گونه مساعدت خود داری نگنند
 این نامه هم صورت هر اداره بیده و از نظر ظاهر بنامه عمومی دولتی معرفی
 داشت که هم این نامه در عمل اجرا کرده است تقاضای قرار گرفتن ناما
 اعتبار کرده زیرا از قمار از نقاطی به پاسک است عبور نموده بودیم
 شب را در تنوعی که زقما به پا کرده بودیم خبر بودیم و همچنان دست
 جدیدی از وسایل مورد لزوم آماده برشتن شدیم از جمله اشیا و لوازم

مرد در وقت زفا یک طرف مناسب بر این رخ بود. ظرف قبل از آن یک
بیت زلف روغنی بپا بود که در اثر استقاده نادرست در بعضی چند هفته در اوج
و غیر قابل استفاده شده بود. رفیق صفایی پیشنهاد میکرد که تغییر در این بیت
یا خیره به کوه ببریم. به حال عمل قرار میدی همین شد. تلمه «کاکوه» عمل
این کار بود زیرا که افراد تیم در و شیم را بجای قبلاً در این منطقه قاضی

با ششفر کرده بودند.
گفتم که لزومی بر قوی که رفیق همگی در وقت بود هنوز بصورت نامعاً مورد استفاد
قرار میگرفت. کنایه های آتین شان ناقص بوده که قرار بود ما تهیه کنیم ولی
ماندگاری بودیم آنرا تهیه کرده و با خود بیاوریم از این رو رفیق سماکی
با تغییر گفت:

این لاله زریا، همه جا تنبل و بیچاره هستند
و ما فقط خندیدیم و چیز گفتیم. من بخیر کارم زبانی که بر رفیق سماکی دارم
تبی از پیران سر او خوشگلم هم میشد.

زفا در مدت ۲۲ روز اول عمل دریافتیم بودیم که بعدی از محموله که با شش بود
نمیخورد از آنرو تا آنجا که بعد صبح لازم نشی که ضروری را در حال محل ابداع کرده
و فتح نفس رضایت بخش نبود در کار شد در ملاقات بعدی، چند خدمت
پوشین برایشان ببریم رفیق سماکی لیسیت را با افزودن چند چنگول
پوشین پان، تلمیس سرد. بعد از تلمیس قرار میدی از زفا جدا شدیم
و نسبت به صلیب جسمی دل خوشی با این حرکت کردیم در بین راه.

در صفت انقلابی که با... زنده مانده که افراد «میرا» و بزرگندان
شهر افراد «لانو» می گفتند.

عدد از کالشی بر خورد کردیم. آنرا از روزات فصیح جسمی دل خوشی نداستند.
چون مراقب از دستشان گرفته بود. دامپرو در یکی دو چک بر اثر این بدست
ببرست در حال نابود بود. و این درست همان چیز بود که دولت محسوب
هدف دولت ما نیست دادار این وسیع گمانیزد تحت سلطه سر مایه در آن بود.

و با این بدست با این هدف می رسید.
بیر از حرکت ساعت راه بهایی خود را بجاده شماره رساندیم. از کنار باغچه های
که ششم و با شش بود بر لب تهر آن حرکت کردیم. لا ساعت بعد در آن
بودیم.



پلوقته از مرکز قبلی می گذشت. ما و تیم را تهیه کرده بودیم ولی بیت علی مناسبی
نیافته بودیم. چند خدمت جو را بپوشی هم تا سر داده بودند. جو را بپوشی آب
در آن پیدا نیست. ما هم عیار از برورد کردیم بعد نتیجه گرفتیم که خانه بخریم
و بیافندگان زن بدیم تا بر ایمان جو را بیافند قبل از خرد خانه طر شد
من دنبال بیافند زن گفتم. ولی هر چه بیشتر گفتم کمتر یافتیم! بالاخره
در گذر مسیسی، نزد یکی سر بر آقا، در یک کاره انرا که یاد می داشتیم
روستایی اهل شهر فریزی ایوان بود که داشتیم سانی را پیدا کنیم که جو را
با فی بلد بود و دل آنرا افکار داشتند که بافتن ده خدمت جو را با سانه بلبلد
پوشی، نزدیک رهنم وقت بگیرد. و این درست بر ما خیلی زیاد بود. از
اینرو نصف شدیم. بالاخره چند خدمت جو را بپوشی بدیم بافت خوبی بود
تیم کردیم که رنگ ل سفید در نظر اشتنا زفا مناسب بود. از اینرو
داریم آنرا رنگ زردی زرد. این کار همیشه ما بود که همه وسایل
را رنگ استتاری بنر شیم.

موعده قرار رسید در حالیکه ما هنوز تشنه از سفر استغنین را رهنم کرده بودیم. چاره آن بود
 باید به پشت پیر رفتیم. در پشت استغنین راهی را دیدیم. پیر از قسیم را در غذای
 از قیل برنج و خرما، گردو، پنیر، تن گوشتی بدنبال تشنه رفتیم و در بازار
 شیب جراب بافی پیدا کردیم و با او قرار دادیم که ظرف مدت ده ساعت
 تشنه های سرور نیاز ما را با نان نایلون بافته و آماده نماید. در روزهای حرفت
 تشنه صدها تن بگردیم همه اشیا و لذیذ را در بازار پشت نعلین خریدیم.
 بازار پشت در تمام گیلان و مازندران بی نظیر است و در آن همه چیز یافت
 میشود.

صبح روز بعد باید به پشت فکر حرکت میکردیم. شب را در اهیجان منزل بلای پور
 بصر رساندیم و صبح زود با مینی بوس عازم سیاهکل شدیم. از سیاهکل تا دهکده
 شاغوزات باید با مینی بوسهای کهنه تر که در جاده رفت و آمد میکردند

طی میکردیم.
 پیر از پیاده شدن از ماشین، یک کلبه تر راه پیر از گل ولای را که از صا
 عزراغ برنج می بدشت هم بودیم هوا رطوبتی سرد بود و باران با اچمی باران
 خود را بمنزل نیری رساندیم این اولین و آخرین ملاقات من با نیری
 بود جوانی بلند قامت و خوش سیما و بسیار ساده دل و گهربان بود من
 با دیوان او از خود میپریدم آیا برستی او مشکلات مای را که شروع کرده
 است میدانم؟ یا فقط شوره شوق انقلابی، زمینخواه و راه اقدام

بپذیرفتن این راه شده است؟
 صبح روز بعد باید به خود را شروع میکردیم. بارندگی شروع شده بود و آب
 رودخانه دشمن بود که در سر راه ما قرار داشت. ما پیش بالا

پلاک آنده بود. نیری آفتاب بر سر صافخانه را برداشت و نقره زین بهانه شمار
 حرکت کردم. عبور از رودخانه ای که جل نداشت و آنرا بالاسر بالا آمدن بود.
 مستقیم گشت شدن بود. با تجربه ای که در این رود داشتیم عبور از آن را
 گذریم و در حالیکه دستهایمان را بهم زنجیر کرده بودیم با قدری سنگین آسبازیم
 و خودمان را با نوری رودخانه رساندیم.

آرام آرام از شب پیران جل ولای و لغزان جصل بالا میرفتیم. جاده میرشیب
 که هفتانی در پیش رویمان بود. سه ساعت وقت داشتیم که از کوه عبور
 کنیم. در حالیکه شنب و یون را بر سر کشیده بودیم، شروع به بالا رفتن کردیم.
 دو ساعت و نیم بعد از آن که به بالای گشت می بار در سران اخبار از پیش
 زانیا می راکه هر آن بود داخل دیوار پلاستیکی که قبلاً تهیه کرده بودیم
 مبارک دارا که با تمام امید داشتیم که رفقا با این شرایط جوی نامساعد برقع
 سر قرار بر سندان رفیق رهیمی سلام می بینیم رفت. پیران چند لحظه است
 اودا نشینیم که ما را فراموش کرده اند. اگر شب جنوبی پایش روییم و خود را با او
 رسانیم. یک لیوان پلاستیکی بدست داشت ما غدا تا شده است. راه را در طول
 آن بود من دار. رفقا است. جغرافیایی و سافت گروها خود را بر ما متوجه
 کرده بودند. تقاب ما را چون کشیدیم پیران تین است جغرافیایی
 در امتداد همین شدن، در داخل رود اترشوم به پیشروی کردیم. هفتصد متر
 پائینتر، سر پناه پلاستیکی (رودمان را در میم. رفقا، بطریق جالبی با رجهی
 پلاستیکی را هم کرده و در ارتفاع سه متر از سطح زمین یک سر پناه
 با بار ۱۲) تر تهیه کرده بودند و در حالیکه ز سر سر پناه آتش خورگی
 افروخته بودند، مشغول نمک کردن آب سرد و جوی آب میشال بودند.

ما هم باز به سرش و شغل فتنه کردن لباسها عیان شدیم. زرقار است جفت
هم نگریم کرده ما برقع سر و بدن حاضر شویم. و این بار از آن زردی که ما شکست
زده بودیم. بجز هر رفیق بهزادی با نگاه صمیمی و ناباور خود ما را گفتند.

بر خلاف بار اول این بار فرصت زیادی نداشتیم و زرقا چند ساعت بعد
باید حرکت میکردیم. و سایل را تحویل داریم. بر سر تقسیم جرابها اختلاف
که یکی بر فرد میزد. زرقایی که جرابها را سفارش داده بودند آنرا را حق خود میدانستند
و آنرا که قبلاً صورت جراب پیشی را اصلاح کرده و جراب سفارش نداده بودند
حالا که جرابها برایشان پاره شده بود. میخواستند سوسلی از جرابها را دریافت
دارند. به رفیق بهزادی جراب نداده چون تب تب جفت شکست
کردن جرابها بر سر را برزازه بود. و این نوع هر داران که لازم نمی بایست
چیران میشد. و فرد باید عواقب آنرا خود متحمل میکرد. بالاخره جرابها
با رضالت رفیق صفایی تقسیم شد.

کتابها را هم بر رفیق سماکی تحویل داریم از بسیار خوشحال شد چون با سلیمه او هم
جور بود نه حتی بخاطر رفتی که در این مورد خبر ج داده بودیم. ما را کسی هم تشویق
نکرد!

زرقا رسته که مرتباً سفارشات تازه تر میدادند. این بار سفارش قطع
پارچههایی را میدادند که در ردیف زیبای آنرا درخته شده باشد.
ما هم بعد از آن مثل از آن استفاده کنند هم موقع بر پا کردن درگاه بر سر
تبرانشند و وصل کردن آنرا بهم سرپناه خوبی درست کنند. من با این
پیشنهادی گفت کردم و شیدا ابتدایی وصل پارچه که خوردن
ایمان کرده بودند شدیم. و ضمناً یادآور شدیم که زیب فلزی در جای
مرطوب جفت زنگ میزند و غیر قابل استفاده میگردد. و آنرا گفتند زیب

نایبونی بخریم. بهر حال تزلزل شد ما این کار را انجام دهیم. فغانا زین چندتا
از کوله پشتی ما بر رویه و خراب شده بود. چند زین تو هم این بار می بایست
بهراه بیاوریم. رفیق انفرادی کوله پشتیش پاره شده بود و شتر بهر کوله پشتی
آنرا میداد ولی رفیق صفایی مخالفت کرد. بر آن شخصین با یک ماهی دوری
برایشان برده بودیم که در صورت مناسب بودن، تعدادی را ماسی شود و دوری

عویت انبار کردن بعد برایشان بخریم. رفیق صفایی از وضع شهر
گزارشاتی خواست که گزارشات دستم داده را هم داد. ره صید و تقابلهای
از تحلی سنتی ما اولیم بودیم خوب بود ولی هنوز اختلاف نظرهایی وجود داشت
مثلاً رفیق بهزادی پیشنهاد میکرد که در برنامه دستم جفت مطالعه کنیم تا من شود.
آنجا در حدود ده کیلو کتاب با ما خود داشتند. فتنش اثر تقابلی رفیق مانور.
خطرات چه گوارا در کوهها، خطرات بلندی، چه باید کرد. در باره تضاد
در باره سیر الیم، مسائل تقسیم، انقدر بد را نبله ب و چند کتاب دیگر
رفیق صفایی معتقد بود که هنوز بر وقع مطالعه فلان زمین و باره رفتی با مثل زنی
در کوه و جفت خوب تو صمیم شدیم. برنامه مطالعه ای بگذاریم. فعلاً همه نیویا باره
صرف تناسبی شود. ولی رفیق دانتر بهزادی قانع نشدند و در رفیق صفایی
مانند راهبردت دستوری عمل کرده بود. یکبار هم بر سر تعیین مسیر حرکت بین
سماکی و صفایی اختلاف نظر بروز کرده بود. که صفایی با خشونت سماکی
را او را از کرده بود در سیر که خود سر تعیین کرده بود حرکت کنند.
رفقای گروه جفت از عهدهت و مسواقی رفیق صفایی اطلاع میدادند.

۱- وقتی چیز قرار است به پشت عمل شود با وزنه سنجیدگی شود

از انبر و تجارب او اعم در حد تجارب خود دیده استند. در حالیکه رفیق صفایی
 از سال ۱۳۳۵ بعد مرتب در هندوئی و منطقه شناسی کرده بود. در اولین بار
 تخصص داشت. از انبر و افکار نظر او در دست تر بودند و بعد از او از فرمانده
 گروه بود. پیش از آنکه با او امر است. بخبر هر حرف که از این میر حرکت
 و غیره فقط در جلسات استعدایانه، در قاصدق داشتند از ماری
 او و دیگر استعدا کنند. این موضوع را من از انبران نامنین گروه با همی
 در میان گذاشتم. او از آن وقت که خود را قبل از انبر و دیگر کرده و مانع
 شده ام. فتنه برینقی که از طرف گروه انبران فرمان استجاب شده.
 اقدام میدارم و از این پس هر چه در این امر از او می آید
 رفتار کرده را خیلی کمتر و بزرگتر از آنچه بود تصور کنید. مثلا آقای
 میگردن کس دیگری غیر صفایی هم میتواند رئیس و فرمانده گروه شود و یا
 دیگر هم هستند که لعلت و خالیف دیگر بر این استجاب شده اند.
 رفتار رفیق صفایی بسیار خف و خشن بود و بدترین خطایی را
 نمی بخشید و تا بحال استیفات را نداست. مثلا در مورد نادران جواب
 بر رفیق بهاری خیلی با خشونت رفتار کرد البته روز بعد جواب خود را
 را با داده و خود را با جواب پاره پاره میانی اوام میداد.

در این ملاقات رفیق صفایی از پیشرفت بحث با گروه دیگران در حال
 سرد مطالب مربوطه آنچه از تباط با گروه دیگران در اوام میباید
 در بخش مربوطه که در خواهد شد. چنانچه در مانی است یار
 شده که مایل به پیش از حرکت است. چنانچه با گروه دیگران در تباط
 بر هر چه کرده بودیم (من با او گفتیم که مثل سابق هفته ای دو بار

رفیق اگه زاده را ملاقات میکنم بی حضور گفتند ابتدا نسیان به نسیج برسد
ما حضور در این مورد که مبارزه را چگونه باید شروع کرد بحث میکردیم.

بالاخره با رفیق ضمنی تکرار ملاقات بعدی را به پانزده روز بعد پس از وضع
سفید رود در دست جصل صورت گرفت از هم جدا شدیم. دو باره به

اشکال برخورد کردیم. ششم روز نسیان کرده بود آب رودخانه بالا آمد بود
هر ترتیب بود از نقطه ای که رودخانه عرض تر می شد در حالیکه دستهای آن را بهم

قلاب کرده و بر جاق نشت در ستانیاں یا علی می گفتیم از رودخانه عبور کردیم.
صفت سبک بودن کوله پشتی؟ میان کاروان در حال تر بود. چون هر چه در آن

منگین تر شد آب مگنل تر مترازم از جا برکنند. در این حرکت با
باید تشنه با جا بجا شود و بسیار محکم و با جدایت بلف رودخانه که بدلیل
شده که بیشترین سستی کردن بقیت غولم نور در آن شب تمام میشود

« جریا و ابدا دست جصل به گروه رفیق اگه زاده »

دست جصل در حضور وقت زیادی نگذرد و هرگز گروهی و جصل بی کسی نماند
تعمیرت وقت افراد از طریق دستیری بی کسی در نسیج عضو می شد

و آنهم پس از آنکه از غم ارتساج گروهی ن با سایر دستجات وطن می شد
این اجتناب از عضویت در جاصل است امنیت صورت گرفت. بر این

بوده پس از حرکت دست جصل اجتناب از دست زده شده نسیج و حتی در صورت
لزوم با گروهها سیاسی که آگاهی نداشتند تا نسیج بر میخورد. در او امره اصول

۳۸ رفیق عباس مفتاحی از اعضای مرکزی گروه اگه زاده، بانصر
سفی نسیجی ارتساج گرفته و چون او را عنصر نسیجی شخصی عداد

با او هر سرد بید نیز جز در بعضی از اختیاری صفای گلیه است بهنایی از قبل
 حکما سینه در ساری معلوم بود. با عباس که در آن موقع محصل مکه ششم بود در اوج اوج توانایی
 داشت. عباس در آن موقع نیک جوان اندوایی فدهمی بود. و شکر و شوق زیادی
 از خود بر آن وقت نشان میداد. از این رو صفای در گذشتن تباری با داده
 بود و کلاً با خصوصیات عباس آشنا داشت. عباس به سبب پیشینگی با عباس
 مسلمی نه داده بود. و این بر ما بسیار جالب توجه بوده که گروه دیگری نیز همزمان
 با ما بیکر مبارزه مسلمانی افتاده است. از طرف دیگر عباس هم فردی شگفتی شده ای
 بود پس از مجاز محصل مکه شد. طابق قراری عباس با صفای ملاقاتی بلند.
 این ملاقات در اوایل شهر در ۴۹ دست داد و عباس بنامی از طرف گروه
 اهدزاده اعلام داشت که ما معتقدیم استراتژی خوب هر یک همیشه به
 عقیده ما مبارزه اول با در شهر اوج بگیرد و پس از آن با آقا و سید است
 جبهه محکم شهر، حرکت است و تمام آغاز شود. و بنا بر این در عین حال
 باید دست به سازمان دهی ما شهر زرد و مار کرده را با نیده مکرر نمود.
 بر عکس گروه جنگل معتقد بوده که ما مسلمانی را ابتدا اخفصت تبلیغی دارد از
 این رو آغاز جنگ کرده شهر باقی تقدم زمانی در شهر بطوریکه زینت زهی آماده
 شود بهتر است اثر تبلیغی را ایجاد کند. استراتژی دست محصل همان استراتژی
 قدیمی گروه بوده یعنی همان داده شده بود. این نتیجه را بوده در قضا
 در سال ۴۶ بان مسلم بود و در طبق آن تیمار شهر کرده را با و بان داده
 بود و در البته تقدم زمانی در شهر بر است که می دو ماه پیش بنی مسدود.
 و دلیل انتشار این بوده افکار عمومی آماده بر خورد با آغاز جنگ در شهر
 بود. در قضا گروه اهدزاده معتقد با آغاز کار در شهر بودند آن زمان

با آقا و بجز به جنگ هم بریزل بشنود خود را اسرار می یافتند و از طرفی نسبت آنچه هم پیشینگی
 از چگونگی حرکت دادن و زمان دهی یک دسته چرمی در کوه گذاشته و این کار را در آن
 با استراتژی گروهی موجود غیر علی میدانستند این یکی از بهترین انگیزه آن بوده
 آغاز مبارزه چرمی در جنگل را نمی میکردند.
 بر عکس گروه ارتق اهدزاده سازماندهی حتمی است. تفرار در شهر از آنجا که دانست
 خطی مناسبی در شهر فراهم کرده بود از آنجا که آغاز جنبش شهر را در خود میدیدند.
 باین ترتیب و انتیفات و امکانات ماری، تا اثر مناسب خود را بر اندک گروه
 باقی میدادند و پیشینگی دست در گمانی را بوجود میآورد. بهر حال صفای با اخفصت
 اینی به عباس افکار داشت که می خواهد به تبلیغ باز گردد. چون او در حرکت آغاز
 حرکت مناسبی در جنگل غیر است. عباس را ملاقات کند از این رو قراری بر این
 گذاشت. فردی بر سر قرار من میآید به بعد تفهیم ارتق مسود اهدزاده است
 باین ترتیب من در ارتق اهدزاده یک رشته مباحثات طولانی بر سر استراتژی
 و تالیف مبارزاتی که در پیش داشتیم آغاز کردم این مباحثات بدون افه نتیجه
 دست به ماه ادامه یافت. اصول نظریات ما تیر از زیر بود.
 جنبش شهر با وجود داشته باشد و حتی حرکت عملی خود را قبل از دوره آغاز
 کنند.
 پیوند جنبشهای شهر و در بنفع هر دو جنبش است زیرا که نفع امان زهی
 در شهر قرار نگیرد و خواهد رفت و یک پنجاه گاه مطمئن خواهد داشت.
 افراد که از خدمات مالی، بهداشتی، تدارکاتی، انسانی و فنی شهر برخوردار خواهند
 شد با ما شهری قوای دشمن تجزیه شده امان میآید و در ضمیمه آنها حق داشته
 که برابر دشمن وجود نخواهد داشت.

تجربه و تجربه تاثير تبليغي عمليات تداوم در هر گروه بيايد زيادتر از گروه ماركوسيك
 جدير است. همچنين شهر پهنتر يعني مادر بچه و گسترش خودانيت و هفتاد يك
 پاگاه كوچك ماني با وجود داشته باشد.

با ملا خطم حين افكاد بود كه گروه ما پيش از آغاز مبارزه تمام در شهر وكوه را
 ميبار. ولي گروه احمدزاده تعدادت ميوزرير از طرفي ما هنوز اقداري كامل گروه
 رفيع احمدزاده نداشتيم و از ايدار ضعيفتر از آنچه كه بودي پنداشتيم. ما اطلاعاتي
 از بز نام اعلی خود بر قافله ميوزر غيداريم و بعنوان آرزو كنگر صداقت گروه رفيع
 احمدزاده در ملاقات «ما كوه» با جمعايي قرار گذاشتيم پيش از گروه
 ميوزر بگيم. پيش از ما اين بوده كه ما پيش از گروه خود را بزرگتر نديد تا در ستاي
 كه در آينده در جنگل بجلت در واحد آمد شركت كنند البته گفته بوديم
 كه اين كار براهبت صفايي از فلك اين مربوط مي شود. و هنوز حركت اعلی
 آغاز نشده است در حال كه رفاقت ما را خود را شروع كرده بوزر ولي در راهي
 كه وحدت نظر ايجاد شده بود، اكمال وحدت اعلی و از غام ساز ماني
 ممكن نبود.

«ملاقات در رفاقت امامزاده ابراهيم»

با نترده بزرگتر رفيع ما ضلعي با فاق رفيع رهبي عازم امامزاده ابراهيم شده
 من لبت مشغله و گرفتاري زياد نميدانستم بروم. ضمناً رفيع ما ضلعي
 در عمليات ارتباطي كير شركت مي حبت تا در آينده مشروليت اين
 بخش را بعهده گيرد. زيرا تكرر بود بين از مدتي منظم بده بروم. در رفاقت
 جهزي امامزاده، در نقطه اعلی از قبل رفاقت ما همي تكرر داشته بودم

طهارت سوم صورت گرفت. در این ملاقات رفقای عالی رتبه بوده
در یافت نمودند و همچنین میگو آذوقه با نخ کخیل داده شد. و رفق
صنایع از عزت رفق صنایع به نظایر آگاه شد.

رفقای نمودند در این ناهیه انبار آذوقه ایجاد کنند. مجلس انبار در خط
سه سیه گری تعیین کردند ترتیب کار را با بار رفق رهیمی که در همین منطقه
در حرکت زمین خانه داشت. دادند. رفق رهیمی بسیار پر حرکت و شایسته بود
بطوریکه سر یک برکت آهن و یک آوسیل بیجان گرایه کرده و آذوقه لارا
و از هم رفته بود. چند روز بعد در آستانه دره سیه گری. همی ملاقاتی آنها
را تحویل گروه جنگی داده بود. رفق پیران برقرار کردن انبار جدید بجهت
نمودت غرب اقامه میدادند.

دولت جدید آذوقه ما مارونی بچشم منور چون رفقان سرسبز ما مارونی
لذت استر نیزه بود. در شراب و میوه و نوعی برنج لیت با پهل
از بازار رهیمی برایشان تهیه شده بود که بسیار در میز بود و از این باب
رفیق رهیمی مورد انتقاد شد و قتل گرفت.

رفقا چند فرسخ دورتر از منطقه قلم روزخان مجدداً توقف کردند زیرا
آذوقه شان تمام شده بود. در همین حال نمودند در آبادی ناظر شوند. رفق
سای و بنده خدا را کنترل رهیمی در فون رسان و سفارشات جدیدی دادند.
و او با سفارشات تهیه کرده و تحویل داده بود. لیت مخصوص برای قرار
بعیدی. در اختیار رفق رهیمی گذاشته شده بود که می بایست تهیه کردند.
قرار بعدی در مالکولم در چهار گردنه خجیل گذاشته شد. در جریان
آمانت در قلم روزخان رفق به درستی تقسیم شده بودند. و در پایان

و چه نذر بالا مانده بود. بدینچه نذری خفصام بر زرد باب چون خبر گرفته بودند
 از در خانه آمدی یا نذر را بشمار کرده بودند ز قبا بیا نذران شده و شب را با کوله
 پستی و مجال آماره خوابیده بودند. ولی روز بعد ز قبا را سلم رو عده ماه دیده بودند
 معلوم شده بود و نذر نبردن تا با ما بی عشقه بوده اند که در حال نذر می از خرابی
 تلمه معروف ملکه روز خان مستر فرماندهی کو قول شاه مشغول آتش فزیر خاکی
 بوده اند. بر حال نرقای کرده که بسوی سیاه گاه غریب که در داخل بستی از
 دره ی نذری دره اصلی با سر لمر داشت حرکت کرده بودند.

پانزده آبان روز ملاقات ما بود. چهارم شب در خانه رهیمی ماندیم بیست تجارتی مال
 عدلت کهنه بردن نیمی در دست کرده بودیم خوردیم آفتاب ۶۰۰۶۰۶
 آنرا سبک ساختیم بزرگیم. حال دیگر آنرا بیست در اختیار نداشتیم. و مجبور بودیم از ما نذری
 معمولی برای رفتن سر زرد استفاده کنیم. در رهیمی با منی و لمر که روزی در با خاصله فون
 تا ما را راهی کشید بر راه افتادیم. مجبور بودیم باد و سبک بر روی دریا با هم غیر مسکون
 جنبگی از ما نذری بیاید شویم. و این قطعا جلب توجه میکرد از این روزی وقت اما نذر
 را در آن نذری ششگر کردیم. و در ابتدای سر زردی و این بود که میفرماییم با آن
 اما نذر به بوم و از آن نذر در دستمانی که مسافر ما این بود در باره اما نذر
 اطلاعات زیادی بدست آوردیم! غمنا این گفتگو شناخت بیشتر از وضع
 منطقه با امیدار و ما را بر دستشمال هم نذر دیگر دریافت.

در داخل دره پیاده شدیم. این دره را از قبل شناسناختیم. در سفر قبلی که باب
 کامیران با این نذری آمده بودیم. راننده دائم النحر کامیران لبر عرق خورد
 را در زیر شنوی روز خانه ای که در این دره جاری بود نذران کرده بود
 و موصیله از آنجایی نذشتیم. پیاده شده و لبری خورد را برداشت چکلت

نذران کردن لبر این بود که آنروز مصادف با عاشورا بود و از غمخوار است لبری
 عرقش را با آبادی ببرد. آدم عجیبی بود احوالی صل میقتند او نذر راننده است که
 جرات بندید در جاده ماسوله کامیران برادر الحق چنین بود. چون او مانند یک
 بند باز ما در جاده است. بهمانند از نذران هر چه بود کامیران چندان بسته نذر با
 صورت و بدون پیر و پیش کردن یا ذره از اعراف کامیران رانندگی میکرد و
 هم دست برد. خودش صلیقت: نذر در حالت شنندگی معتد نام چنین دقیق
 رانندگی کنیم.

پیر از پیاده شدن از نذری بپروان نذر کردیم که در مقدار جاده اما نذر حرکت میکنیم
 ولی وقتی حد از نذره مینی بپروان نذر چند هیچ نذر شد. ما هم در داخل دره
 محل تکرار از نظر نذران شده بودیم.

باران با ارمی مبارک. لباسهای من مرطوب بود. ز قفصام سر زرد نذران شدیم
 گمران می شدیم. ولی ننگا که حد است رفتن و نذر نذری اعد و امان کردیم
 ز قبا نذر سبب نذری از گاه خود را بر یا کرده بودند. آنرا هم کم ز نذران
 جنبل در سبک نذر از نظر مینی تو راننده بودند و چهره جوانان ما را در نذری
 شده بود. بوگنده در کثافت و عرقشان، و ما را ما شکر را را میآورد!

ولی غمنا شنیدل این بووش حد پیشرفت بز نام بودل کثرت عمیقی با ا
 می بخشید. این نذران آن بود که ز قفصام روز کم کم سبب حرکت کوچی
 تبدیل شویم. اختلاف نظر و مقدار زیاد را عیش یافته بود. ز قفصام ما را
 با وضاع تو جیم شده بودند. و این امر در ماه وقت گرفته بودیم آنرا
 با وضاع تو جیم نذر و موقیعت نذر در میان کرده و جنبل در کثافت
 خطاهای اشتباهات از لیه دیگر بچشم نمیخورد و رفیق صفائی شایستگی خود

را در راهنایی کرده عملی در آن داده بود. در مصاحبه علمی علاوه بر آنچه در امتحان علمی نسبت با او است
 میگردید. در این روز من یک هدیه علمی و همتی ندیدم افراد درسته همتی نسبت به دیگر
 بودم. پیر از تدریس لوازم من رفق و تحویل آذوقه مسئول برادر غذائی با رفیق صفائی
 گوشه ای رفیق و همتی عملی گزاشت را مبادله کردم. روزی از رفقای سال ۴۶
 از زنده آن آزاد شده بودند که با علقش را غنیمت استیم ولی بهره ای از آن نداشتند بود در
 رفیق صفائی این خبر را بفعل نیک گرفت. اصلاً هر یک در علم غم در کارهای بسیار
 روزی از ای امید نیز یک یک پیدا میشوند. آزادی دور رفیق قدیمی و در یار
 دیرینه، فکر و دل آنرا در دست بردوش آنان میبازد ادا میداد. برای یک
 مبارزه قدیمی لذت نفس خوشی کفایت است. رفیق صفائی ضعیفی خوشحال بود
 و از آن که گرفتن با آن صحبت میکرد او امیدوار بوده آنرا بزودی گروه بپوشند
 مفهوم خوشحال بودم. اما خوشحالی من با نوعی بی اعتمادی آمیخته بود. در حالیکه جزای
 نمیکردم این بی اعتمادی خود را بر آنرا کشید. شاید در نتیجه آنم او را نیز دیده کرده، در شهر
 را از او بگیرم. شاید در شهر مارع بطور عادی پیش میرفت. البته مارع و
 تلاش در جهت تدارک داشته جنسی شکر نیز بود. باید یک جیب دیگر بخرید
 مدتی بود با اسکندر نام مارا از آنرا در آنرا یک جیب مناسب زیور و
 کرده بودم. ولی هنوز جیب مرز نظر را گیر نیامده بودم. اما امید استیم که بالفرض

پیدا می کنیم
 رفیق صفائی باز هم از گنجینه بی شرفت حب با گروه رفیق احمدزاده پرسید
 و با او گفتیم که هنوز تداوم حاصل نشده است در تقاضای سابق معتقدیم
 آغاز عملیات در شهر هستند. ولی نقطه نظرهای دو طرف بر وجه دیگر بیشتر
 شده است رفیق صفائی اصرار داشت که بهر نحو معتقد استیم رفقای ما مانع
 کنیم نقطه ضعف این بود که ما نمیخواهیم قبل از تداوم آنرا وجود گروه

۱۴۵
جصل با ذرات همت کنیم، و چون او توافقی را بدردنا کشانیده بود، چون یکی از طلال
تسوت رفیق احمدزاده عدم انگنات و آگاهی کرده بر سر همتی - مکر کردن تا غایب
عملیات در مناطق روستائی و جصل بود، و در صورت رسیدن از عملی بودن این تغییر مطمئن شده
و در جریان تجارب با همکار میگردیدند، نهیلی زودتر آگاهی خود را بر همکارهای اعلام نمودند
چند ساعتی بهتر باز فغانبردیم. قرار بود بر ساعت لا بعد از ظهر آفرین منی بوس
ماسوله سبزه با کلوان رفیقان حرکت می کنند. اشتغال کرده و خوردن را سبزه
بر سر نیم از ماسوله تا فون در حدود لا فرسخ راه است.

ساعت شش میخوابیم چون بیداریم که صدای چند رگه از میان ما شده وی که
همه جا را فرا گرفته بود بگوئیم رسید. در انتظار میمانان تا غوازه نسبت به وی حاضر
آنرا از باره اس که زیر اردگان وجود داشت گذشت و رفته بودند. بهین دلیل
حرکت ما بنا بر افتاد.

ما ساعت ۸ روز رفته جا شدیم. قرار بعدی در جاده اسلام فخلل بود رفته
می بایست که گردنه حوا آباد یک برج سنگی در کنار جاده درست میکردند و ما
صدقه با الا تر از سنگی می اندیم. تا رفته خود را آفتابی کنند. پس از این
قرار جدا شدیم و همت با این حرکت کردیم. بعد از آفرین می نیویس ماسوله
که نه که فغان که از جاده هر چه میخوردیم با این یک مد از دور شنیده میشد.
ما با هر چه زودتر خود را کنار جاده میرسانیم با شتاب میرویم تا آنجا
فاصله ما حدود سه کیلومتر بود. در حالیکه میرا هم بوی می میدیدیم. در بر یک
آب سنگی گیر کردیم. در حالیکه خودمان را آب فرغ و برگردی جصل فغان آب
آب میخوردیم پس از آنکه تا حرکت ما با این زخم و زبلی شد نزد ما تا بیابان
آب رسانیدیم و با سرعت در بر روز فغان شروع بدو در آن سردیم. ولی چه سود؟

مینی بود پس از رسیدن ما رفتن بود...

حالت می باریت خفت فرسوخ راه را پیاده تا فومن برویم. باران تند می بارید
بهر حال ما چاره از دستمان بر نداشتیم. گشتند کسان از شب بجاده باغین می آمدیم.
ومن داستان و خاطراتی از کوهنوردی خودم به رفیق رهیمی تعریف میکردم. ساعت
یازده شب به ماکلوان رسیدیم. چون آنکه آنجا توقف کنیم دست فومن بران افتادیم
ساعت ۱۲ شب با تباری رسیدیم در آنجا یک دانست گشته یا نیتیم که راننده اش
در یکی از منازل مشغول میگردید بود. او را صدا کرده و بیرون آمدن بر سر کرایه قرار
شد ما را به فومن برساند. ساعت یک شب به فومن رسیدیم و شب در خانها
رفیق رهیمی به جمع رسانیدیم و من جمعیت تهران حرکت کردم.

«قرار بگیری در جاده جنبی اسلام - خلیج»

قبل از یک ماهه اختصاصی سفینی کبارخانه چوب بری شاه امرک طرفت
کرده ام حالاً از جانب وزارت راه همان جاده باریک و بسیار بدی که یکبار
ما سابقاً در طول آن که صرف گیر کرده بودیم. تعمیر شده و اصلاح شده بود
اما هنوز افتتاح نشده و عبور و مرور از آن ممنوع بود. آنرا ما شنیدیم می میتوانستند
بلندتر که اجازه نامه رسمی داشته باشند. مادر سفر قبلی نیز با استفسار از نام مسئول
کارخانه و کسی که اجازه دارد عبور و مرور از جاده بود توالت بودیم از آن بلندیم.
این بار باریک دانست دانستند که اسکندر رانندگی را بپذیرد دانست
و یک فولس که من آنرا میخوانم بر او (مستادم) جلیقی طرز خوردن را بپس
رسانیدیم و با استفسار از همان نام قبلی بودن اشکال از جاده گذشتیم
که این بار گذشتن از آن بجهت تعمیر جاده حاضر هم بودیم ساعت چهار در نظر

بجمل قرار رسیدیم. بهر حال جاده در حرکت اول ندیم اما عموماً رفته خنجر زنی
بودند. دستت بعد بر ششم بر جگن می گذارد جاده چیده شده بود. بعد قریباً آت
انیدیم. زقا همگی از نراری از ریت در قتی بیرون آمدند. بهر جهت باران را خلیج
کرده و در شب شرقی جاده از نظر ناخوابیدیم. قرار شد دو نفر کنار ماشین
بمانند و دو نفر با روتومی که در فاصله ده کیلومتر برقرار شده بود برویم من بهر آن زقا
بار و گاه ~~بسیار~~ رفیقیم و اسکندر و عمو رفیق اربع صلیحی میمانند.
در این ملاقات رفیق دین اربع صلیحی بدست جنصل می بودت. آنست که در ما
دینیم از آغاز حرکت ریش جنصل میلذمت. این اولین عضویم گروه محسوب شد.
رفیق صلیحی رفیق ایبار جدی و صادق بود که در سطح رفیق دانتر نراری صفری
شده بود.

آنروز قسمتی از قرار بار را در انباری که رفیق بنده خدا حاضر کرد ذخیره کردیم.
در حدود چهل کیلو بخرنج، کنگر و عمل انبار شد. بهر از انتشار انبارک و علامت
گذاری بر این چنین قید آن در حالیکه جوارفته رفته تارک می شد. بهت
جاده حرکت کردیم. همه جانکات بود در نزد جاده بر کوی خشک با شتری بود
که زیر پوششهای زقا قمرچ قمرچ میگردند و چلنی گاوهای محلی که بر لبه تریک
فرود میآید. در آتش سر سوز و پر شلوه و زرف جنصل زا بهم نیز در من
بار رفیق نراری مشغول گفتند بودیم و رفیق صفائی مرتب در صیاد که
صیبت را بذاریم بر او بود. بهر سفر راه میآید تا ما شنیدیم زیاد مشغول نشود.
در آن شب نگاه من بسیار بود و آفتس عجیبی در خوردی یافتیم خوردمان
را تا در نهایت هر کای می یافتیم و گویی جیم نیروی مادر نبود ما را از ایام
کار و یاری باز در کرد. دو ماه و نیم فاصله بر طبق نقشه بجایید عمرتی ترین

اشکال را چه شود. اعتماد نفس عجبی با نخبیده بود. رفیق الحقی از تجربیات
این دو ماه و نیم ترفیع نگردد. او و تقاضای دست یافته بود و با خوشحالی
آزاد بر ما شرح میداد

در درین شرایط نیز آدم باید امیدوار باشد. چون شرایط بدتر گردانمی میشوند
بالافره عرض میشود. این مالذک را از تجربیات عملی خود در دو ماه و نیم گذشته
بیست آورده بود

مگر ما ندانیم که شبانه روز در آغاز عرصتمان زیر باران مازیم و راه میرویم اندام
ولی روز چهارم سرانجام راهمان را پیدا کردیم. و با باری رسیدیم و غذای سیری خوریم
و همچنین در راه با سایر مشکلات را در نیز او چنین نتیجه را با تجربه دریافته
بود. از اینرو ایمان داشت که پس از هر راه دشواری بهر و نترسگی وجود
دارد که مسافر ضعیف بتواند در آن بیاید و برز خفا خوشتر میگذارد.
از اینرو هیچگاه نبارید و سرد شد. زیرا که پس از تحمل دشواری لذت آسان
نمی آید مگر پس از آنکه این حرفها بر آنکه در شرایط رفقا سیر نموده اند.
مفهوم چندانی نداشته باشند. ولی بر این که از ترفیع شایسته تواسرهای
رفقای گروه مجتهد بودیم. این املات بجزبی مفهوم بودند.

رفقا دیگر بر این مجتهدین شده بودند. ولی هنوز میفرستند تا مجرب دیگری
را بیاموزند. دشواریهای بیشتری را تجربه کنند. آنال هنوز تقدیم آنروز
ندیده بودند! او بسیل حالت رست حرکت کردند. ساعت ۱۲ شب
بند و پیوسته رسیدیم. بر تقاضای این اصلاح کردند و تقاضای رسید و آنقدر
خوردند و خوردند. در مدت دو ماه نیم سیر کرده بودند از اینرو
با ولع بسیار در سواد آندری راه خرم بودیم بلبیده.

رفیق احمقی نیم کسب آب نبات خرمی در حالیکه بدرنگان تعارف کسب لبخنی
میگفت: بگویند بودم منتظر خردان این شیر مزاج بودم.

پس از خوردن تمام از پودر سبب رخت حرکت کردم ساعت ۲ بعد از نیم شب بود
من فوکس را میزدم. و با او ای صبح رفیق احمقی در سراسر میدانم که بخواند.

ایران وطن من!
از ضلع تو نیست با که در همه سرفلیک کشیدن نفروست!
صدای بارش در سنگان زنجیری شنیده میشود!

ایران وطن من!
بغیر که چگونه گفتار از دست
در کشته را می زور خیزت،
به ستم دلم از خون شغولند!
بغیر چگونه آب زلال چشمه است را گنبداب یا کسمه در بره این فتنه اند،

ولی ایران! ایران من!
سنگند میخیزم. سکوت ثبت را با آوای گلوله،
صدای ثبت را با سرخی گلوله
و سر در ثبت را با داغی گلوله

پاسخ گویم

ز قفا سرود لا ارفیقان را با صدای بلند میخواندند و در فضا خرابی جاده
آوای اصدای پیروزی میراندند. و من در رخت و سادها ما نشین میزدم. ولی

صفت عادت همیشه از این شری منبری بزرگندارم و آنرا نیز سیرا
 ساعت در بند که نیم شب بود که به وقت رسیدیم در بند میدان وقت برقا
 صافی را دایر یافتند و همچنین مجامعتند من دانستند در بیرون داخل آن وصل
 بافتن نشستم که بستی در پشت و انت در هم پییده شده بود و در داخل
 کتی از آنجا سبلی قرار داشت در پاسبان شکر با آرامی از جمله جام که نشسته
 من در فوق استند در همان راهم کردم آنجا برگشته و انت آمدند
 یکی از آنجا پرده عقب و انت را کنار زد هوا تاریک بود در داخل و انت
 دیدم من دانستند در دست سلاهی در دست منفرم وضع نوری
 بود رفقا همگی وقت در آنجا بودند ما گرد نوری پیش میآمد با توجه به علم
 آگاهی رفقا که بیتنی که به اللیل در آنجا ما بعدا بار می آمد
 یکی از پاسانها یکی از کلمه پستی در آنجا رسید دستی بان زد که کلمه پستی
 حیالیاتی بود از تب زمین آلود منومی و یک کلمه بزرگتی نشستم میاید پاسبان
 باری آن آلود میاید بزرگتی با لجه رشتی و با خنده بر نفس گفت بخواب
 در خواب است او هر دو در شد در نفسی راضی شدیم تندرستی هیچ بود
 که کتب چلا در حرکت کردم ساعت صفت هیچ در هیچ کلمه پستی داده چارل
 تزان در کنار جاده استاده و نال و پییری را منفرم بودم خوردم در همین لحظه
 کتب و انت آخر بزرگتی و حیرت از آنجا که کنارمان گذشت آبی از وقت
 از آنجا که باران نوبی را از دست داده بود از آنجا راضی کرد ولی رفیق
 ضایی ما قنات نذر داد که
 برنامه و وظیفه ما انت هر دو میاید در هر کجاست که هر وقت زده بود نادان
 عراقی اتکالی در صحبت گفتن در آن منطقه غلامرضای ناسن سبند ما حرا
 ماجرا و یا نه بوده است رفیق استلار پذیرفت و ما جرای پاسبان ما انت

هر که خردان و چانه به جاده لا دست نظیر ما زنیتم در حال و حتی تک ما انت
 با پیاده کردم یک نفر شیر بزرگ بر این چنین برنج و یک نفر کوب بر اصل
 روغن شکر بودیم که رفقا آنرا را در کله در آنجا جا سازی کردند اسکندر بلا نام
 سمت بدان حرکت کرد تا بر تزاری که داشت بر سه ولی من ساعتی دیگر
 نیز با رفقا ماندم و در این طرح تکرار ملاقات بعد از آنجا جدا شدیم
 طایر سفر با اطلاع رفیق ضای رساند که رفقا آگاهی خود را با اجزای طر جوی
 ما اعلام کرده اند و حالا باید در سطح گروه این طرح بر می شود و مورد قبول
 سایرین نیز قرار گیرد رفیق ضایی حاضر نشان کرد که حرکت ما زیاد طولانی
 شده و همین سینه را عامل ضرر باشد زیرا طبق قرار قبلی ما باید
 در همین زمان دست بکشیم در حالیکه در برنامه عملیات و وقت روشن نبودن
 وضع کارها شهر اوضاع شخصی پیدا کرده بود او را به شکلیاتی دعوت کردم
 و در آن داد که نبود و رفتی جدایی را بر تقویت دست ضعیف خواهم فرستاد
 تکرار بعدی در جشن کنار جاده حرار در جهت کلمه پستی آمل آیین شد این بار
 رفیق مدت قندی میبره پیوست

نیمه اول اذ در مختص

صفت قرار قبلی بسیار در نظر رفقا در جاده حرار شروع بر آیهائی کنند
 و ما به با ما من در حال عبور هستیم آنرا را در کله بوار نشان کنیم این بار رفیق
 حدت قندی می با ما بود چند ساعت زودتر از موعد قرار ما خود را بجل
 بودیم رفیق قندی لباس و کت را با ما سوزی کرده عوض کرد و پو تیز با
 را پوشید این رفیق و جابرا هم پارد بود از این جهت که به بیانی بر اثر

که مشعل بود تا در برابر انوار کلام ذرات تاب می آورد؟!
 ساعت تقریباً حرکتی را شروع کردم. رفیق بزرگی و رفیق همگی در حالیم
 چیده بشوینان را درست داشته و علواً بوده شب قبل بر تنه‌های آن را در آن
 زده و لباسهای آن داشته اند در حال قدری در آن آواز را بر آوردم. بستی
 حرارتش بود که از آن با غریزه‌ای می‌شد و میر کما که در آن لازم در آن
 است که قرار که در سه کیلومتر دهانه ورودی صحن بود سلسله بود حرارت بود
 حرکت کردم.

هوای روتباری بود. و ما در حالیکه سعی میکردیم صدای آن شنیده نشود از کنار یک
 معدن گچ و چینه‌ها در مسافتی با ارضی می‌گذشتیم. سه ربع بعد بعد از آن راهگاه
 مرفقی و نقای گزیده مشعل را در چند متر خود یافتیم. پس از خالی کردن بار
 گفتند نشستم. چهره رفیق صفا بی‌تازه اصلاح شده بود. در پرتره بعد از
 رقصان آتش برق می‌زد. در این موقع صدای از تاریکی رفیق بنده خدا بود
 گران در پهلوی من بر شنی نوازه می‌شد او سلفیت: رفیق ایرج صالمی در برابر
 آوردن چیزی با طراف رفته بود هنوز زبرگشته است. در حالیکه با او اندک
 برکنده باش رفیق صفا بی‌چند تن از درختان را بر جیتو او فرستاد. منطقه
 مشعلی و هفتانی بود شاید رفیق صالمی از همزه استغوه کرده باشد؟ شاید
 با عیوانی بر خود کرده باشد. و شاید از راه ماسم کرده باشد...
 ساعتی بعد از مقابله با دست خالی برگشته رفیق صالمی بی تجربه ترین فرد است
 که در دو دقیقه از سینه‌اش به تنه مشعل می‌زند
 رفیق صفا خدا گمانی و نابودری، در حالیکه بر مشعل بود چنین اظهار نظر می
 کند با تو ای گفت، و رفیق تازه ما را در مقابل دره‌های راه خاتمه

بسر آمدن و با استفاده از ترمیمی جاده هرگز خود را از مجرای این فرسوده
 هیندیش آورد. نگ همار ملاقات بار و پیش آینه از هم سو بروی رفیق منبند
 دوست شد. رفیق کوچه انعام و صالحین زیر سنگینی این گداهان گشتن با ما
 سرخ شده بود. هیچکس حرفی نمیزدین فرسوده او را بعد از یک واقعه اقبالی در زم
 بروی میگردد و تاثیر نتایج ناشی از آنرا روی حرکت رسته جنگل از زیبایی میزدیم
 اگر این فرسودگی واقعت داشته شد. از این پس با دربار از زیاری او بودیم
 شد و اعتبار عمل از دست خواهیم داد. زیرا اثر این فرسوده تحقق یافت
 با قبال قوی رفیق صالحی در شهر دستگیر شد و با توجه به بی تجربگی او همه چیز
 برایش روشن می شد. همان آرام و صمیم رفیق صفاپی با تعداد کمی از ما
 او خطاب بر رفیق منبند خدا گفت: رفیق صالحی، رفیق صادق و سب اقبالی با ما
 خصلت هرگز بود. در طول یک هفته که با او بودیم، ذره اضعف و سستی در او ندیدیم
 او تا آنجا پیش را با ندرت اظهار می کرد. حتی اضافه بر وظایف خود، مضامین
 گوناگونی در بر تو فرسوده می کرد. با وجود خشکی شمره یک تازه ما را از ده پیامی هوارده
 او بدت در سر مردان پارچه را یاد داشت می کرد. هر حال رفیق صفاپی از من در همین
 حوالی است و هرگز از ما سزوه نمیگزیرد. من بهین گفته خود ایمان دارم.
 ساعت ۱۲ نزدیک میشد. تاریکی غلبه و میانندی دره را فرا گرفته بود. بگرانی
 ناشی از کم شدن رفیق صالحی خواب از چشم همه برود. رفیق صفاپی
 بزفا پیشتر کرده بخوابید و فرار در شنای روزی بچشم او آمد دهند. گویب نه
 همین شده و ما چند ساعتی خوابیدیم. قرار بود که بیدار شویم و رفیق
 صفاپی را ساعت چهار با باد بیدار کند تا قرار در ایوان را بیداریم.

و چنین شد تا ساعت شش صبح بیان را برآوردن از آنجا ناپدید شدن
رفیق و تقه ای در صحت گروه ایجاد کند گمان بودم. با این اندیشه بر رفیق
صفاتی گفتم:

این حادثه هیچ چیز را تغییر ندهد و در نهایت ادامه میدهد!
رفیق منغابی با آتش و قاطعیت ظاهر شد گفت:
بد ما بجزت خود ادامه خواهیم داد. رفیق این تازه اول کار است باید منتظر اشتباهات
زادانی باشیم.

تین از آنجا حرامش نمودن از مدخل دره خود را بجایه رساندم بتاریخ بر بار اضافی
تا که باید توسط رفیق صالحی حل میشد با خود بهایش آورده بودم. آنرا از زیر یک
پل مخفی کردم و خود را در حاشیه جاده سمت آمل برای افتادم. اسلحه را باید ساعت
هفت منقطع کرده من در حال حرکت بودم برسد. لحظه بعد فولکس خودی رفت
براندگی اسلحه را به هیچ جاره ظاهر نشد. سوار شد که در آن توقف کوتاه روی پل
و بر آنتن سبک حادی لازم است توان حرکت کردیم. در تهران من با رفیق
انتم رفیق صالحی راه را گم کرده و اهیبار خود را بفرمانید. است به سر قرار می
تابستی که با او انتم میرفتیم ولی او هرگز نیامد!

در این هنگام (پانزدهم ۴۹) رفیق صفاری همراه رفیق تیری (میر تقی زینی) به
درساغوزلات ساحل معلم روستایی بود و نیز نام داشت) بر آمل در آن ایام
باز در غیر از منزل گذشته و نقلی رفتند.
دست سراق آنان را تا آنجا جابجایی و دستگیر کرده بود. چون آنان را در صبح
خود یک قطبهای از آن امری داشتند که بر صحت یابی بهره برده بودند
و ما از در میان گریز توان بپنج بچه تو من فریم بودیم.

آنجا آمدند و شکستیم کرده بودند تا بهوت و شایسته خود اقرار کنند. رفیق صفاری بوقی
قرار قبلی با بر حوت خود را مطابق همان اسم و عنوانی که در جبهه الفتح داشت بیان
میکرد. و چنین هم کرده بود ولی سراق او اطمینان نکرده و در جبهه ی حقیقت تازه ای بودند
گفتند که زیاد با سراق که میزان کردن از سقف بافتاب و غیره جزو کتونیهای
بود که بر رفیق داده بودند. بهر حال پس از مدتی رفیق حوت خود را افشا می کند
و آنرا سوجه واقعت میگذرد. و پس از مدتی ز زانی کردن در قصر الفتح آزارشان
میداد و زنا امان رفتن بعضی آدمی میبندد. این امان با صدها پاسپورت شدنی
که از طرف دفتر جبهه الفتح برای آن صادر شده بود آمد.
باید که سینه ت مال از رفیق زنا تا میبندد بودم. باز گشته و سلاخی جبهه ی
با خود آورده. خبر برگشتن آنرا در ملاقاتی که تین از قطع ارتباط بر صحت
روی داد. در قرار ملاقات کنار دریاچه عبور آباد به شهر برضاد ایدم.

عبودیت و عظیم آذر ۴۹ - ملاقاتی در حوالی ساری
قرار این بود که ما در جاده ای حرکت کنیم و رفاها بماند همین موضع خود را با اطلاع
دهند. در تهران (ازم) در میان رفاها خراشیم کردیم از جمله آنرا چند قطعه نفت نیز
بود روز موعود با او است اسلحه دست ساری حرکت کردیم. قرار با بر ساعت بود
از نظر اجرا شد. ولی حدود ساعت یکصد از ظهر در نزدیکی جابل تصادفی رخ
داد. باران شدت بسیار بود و زمین کاملاً لغزنده بود. اسلحه رفیق عادت
حیثی با سرعت زیاد پیش میرفت. در همین موقع یک کامیون که میخواست
آدمیس دیگر سبقت بگیرد ظاهر شد. اسلحه فرمان را بر آب منفرد کرده
ترس زد و انحراف فرمان بخاطر لغزندگی جاده باعث شد که وانست ایستد

استند در آفتاب فرمان را بر است و چپ میچرخاند و او است و حق است که در این
 میزند بالا فرزند بر خود با یک ده چهره سوار روستایی معنی زنانه در ندارد
 فرزند او تاد و ما همراه با چندی و لاری که با خود داشتیم در اطاق و انت در هم
 غرقیدیم. و انت سر و ته شده بود در چرخش بر چهار استند بود در رو است
 را باز کردیم و بیرون آمدیم. زنان روستایی و مشتزده با منبر نشینند. کوفی مردگانی
 را می بینند که از در خارج میگذشتند و هم بر آنی بشباعت بچنان صحنه اس

نبرد!

ما را از ترمیل بیرون آمدیم و در آنجا روستایی معده گرفتیم. ظاهر آنجا بر سر دی خورده
 بود او را بلافاصله با ما شنیدی میدیدی که در جاده حرکت میکردند. با بل فرستاده
 من در حالیکه قرار میدی را با ما شنیدی معنی مرد را بر صحنه سازی پس روستاییان
 شد و آنچه فرستادیم که در آنجا رفتی دانستی ننیداد. حال مردم را نظری اندازد.
 مردم گفتند که بخاطر بعد از آنکه در آنجا بودیم که در آنجا آمدیم و با بل بر سازه
 حالا از کام با ما فراموشی با این بهانه لوزی از ما شنیدی چه شده هم مردم چهار نفر
 در کوه نشینی رختن و از ما شنیدی طرح شد. زیرا میدانستیم که تر اندازد و اینک سر میزنند
 و من با هر چه زودتر رختن را ترک گفتیم. ما شنیدی که ایضا رسیدیم و من سوار شدم
 در همین حال جیب تر اندازدی علم بیل عاده بر زمین بود. در با بل بیست را برای
 معصود توان گرفتیم بی است و قمار حاضر کنیم که در آزادی استند و اندام کنند.
 و من بعد دوباره در آنجا بودم. این بار در حضور تو من پول همراه داشتم که در صورت لزوم
 استند را نقد کنی آری از ما شنیدی
 در راه را آنجا استند را با سر ترا شنیدی و شنیدی! بر او حذر تو من حذر صد کرد
 و در نزد آنجا آمدن زده اینک سر زده بود. روستایی معده که مرد جوان تنگدلی بود

استخوان کسانه اسر بر برانسته بود و با مسانی رفعت نمودار روز بعد که از آنجا
 اسفند که در جریان قرار گرفته بود بر اسر بر باطو در ستان که با او داشت. کمی از
 اصلی آمل را برداشت که فحاشت اسفند را بنام او اسفند بر روز بعد با جماعت
 از زنان آمل داشت. در حالیکه نقشه کاملی از پاکه و ناگذار مرسل و زن آن آمل
 تهیه کرده بود و ماجرا بیان یافت. ولی قرار است با ما با رفقای گزوه جنس برای
 اولین بار اجرات. طبق قرار قبلی بر سر قرار اضطراری رفیق سعیدی از جنس
 باطن آمد. در شهر سراج ما آمد و از ما جدا مطلع شد. قرار بعدی در کنار دریای
 عباس آباد در نیمه اول در ماه بود زستان فرارسید بود. جانهای که هفتانی
 از صرف پرشیده بودند سرمانی که در آن چشم بر افس بودیم تا در حتماً بان
 دست و پنجه نرم کنیم. فراموشید.

رفیق سعیدی با اطلاع داد که چگونه سه روز تمام، زوایای زره جنس را در جستجوی
 رفیق صالحی زیر در و سردخانه و در بهترین اشرف از او نیافتند و آنگاه که در
 یافتنش ناامید شد، باز پس از آن که در آن روز در هر از بخت نزد ادا هم داده اند
 این اولین حادثه برار شده جنس بود که کمی بزنامه را در گون میگرد.
 در آن روز که کم کم روی میزد فرو قصابه در شوریه رفتار از نظر روانی و جسمی
 مستحکمتر میافت. پس از این حادثه اتفاقاً شدت بیشتر ایصال
 گروه و مسائل را جدیتر بگیرند.
 حادثه دیگر نیز در این نامصله اتفاق افتاد که با آنکه سر آغاز عادت
 فهم دیگری بود. اما آنرا ساده گرفتیم. این حادثه درگیری عن پور
 بود. از نقش کشیدنی شخصی زانست و در خانه اسر هم هیچ نوع مدرنی موجود

نموده بر علیه او مرد استخوان مکرر کرد. ما میدانیم که او در دوران دانشمندی
خود روابط وسیعی داشت از این رو دستگیری او را بحاجت همین روابط ناشده
فرزادان او گذاشتیم که میدانیم چندان شرم نخواهد بود! در حالیکه جریانات
دیگر در حال رفع دارن بودند و ما غافل بودیم.

ما دستگیری من چو را جدی نگرفتیم و گرنه میبایست طرح هند اعطای وسیعی را
پیکار میکردیم

و این مقاله و انگیزه های واقعی ما در جدی گرفتن مقاله قابل بررسی است
چرا ما در این نیز است واقف را جدی بگیریم و با هر گونه دشمنی نسبت به خطرناک
بودن او ضایع در ذهن خود مبارزه میکردیم؟ واقفیت اینست که اجرای طرح
اینست گسترده برنامه های را بهم میریخت. ما حتی در وضع موجود هم کبریا نترزی
و اطمینان داشتیم با اجرای خیال اطمینان از نترسیدن بسیار ضعیف تر شد.
رقیای علمی با نگاه فالتی ما بودند مایه بایست آمان را غنای میکردیم. در حالیکه
بر رخنه کردن آنرا تجربه قبلی از اقصای شهرمان بسیار کم بود. و ما را مانع
زیاری بودیم. تا حدی که قادر بود برنامه های از پیش تنظیم شده را متوقف
نمایند و حالیکه از روی دیگر توقف در برنامه امکان نبود.

بدینال بود که ما در برابر دشمنی سالها را که موجب اختلال در اجرای برنامه
شد. آنهم در سطحی گسترده نفی کردیم!
در همین روزها رفیق صفاری از سفر به عمر فلان بازگشت که آه و داد برای
مبارزه بسیار از زنده بود که عبارت است از
سه مسلسل she دشتی، چهار تفنگ چرخه تیر (پاراشوت)

بیخ کیدو را در منطقه قوی، بهیست عدد نارنجک تدافعی، یک توپ فسیله نظامی،
دولت عدد پاشنی الکتریکی و فسیله های آنست میخواستیم داشته بودیم اما بهیست قابل
ملاحظه تقویت کنیم

« نتیجه اول دیماه در عباس آباد بیشتر »

بهران وقت سر می آمدند رهبری، با منی بهر عازم بهیست شدیم. با من نقلیه قبلی را در اختیار
نبرد. ما همین اسلحه را هنوز توقیف بودیم. هیچ تجارتی هم از آنروخته بودیم.

زندان فراموشید در باران ختم میبارید. اهلای روزن سلا از حرکت ممنوع ماست
عباس آباد تعجب میکردند. چه کسی غیر از مولا بودی در این فصل بهر سر در داخل
فصل نمیدود. ولی ما اینها را اندیم بهیست و مناظر طبیعی علاوه بر زیاری داریم و در این
برداری از مناظر بسیار بسیار است که با بالایی سفیدشان روی دریا چه تا دخی عباس آباد
میدانند تا با ما آمده ایم! دهکده را سوی عباس آباد ترک کردیم. گل و لای در لاک
میکردند که حرف از «شیرازی» و گل و لای همین بیان، بی نظری بیخ کیدو شد.

حرف از گامی می اندازیم و با چوب پوشیده از گل و لای همین غنای باب میکردیم
سامی لیدر بنابر دریا چه عباس آباد رسیدیم. دریا چه پوست تقریبی یک هکتار در
وسط فصل با مسافتی درمانند از در وسط روزخانه و برج کنار آن از مسافتی
شعبه است که گریانتر گنگ و دی برون است از همین روی اینجا عباس آباد سفید
در وسط و یک برج قدیمی در کنار آن منظره بسیار دلپذیر بود آوردن بود. فصل
بر آنرا نگاه با هیبت اجرای و تیره لرزه. سه ساعت زود تر رسیدیم در آن کوه باغ
پیر از غذا و آشپزی بود که رفقا خواسته بودند آنرا در زیر درختان صید مغزی و صید
مغز کرده درونی بگردش برداشتیم. ساعت یک بعد از ظهر در حالیکه برف و بارانی از

بهم میارند. چند موجود نیز در این در سیب آورده شده است که بیان میاید
 تا پیش همه رشتق انفرادی در حالت شل بشی زمین دار. سر کشده و صد مرتبه تر اندیش
 که سوراخ مثل پیدا بود با کمی از سیب که بیان میاید. همچنین برقی که از ارتفاعات
 باره بود در نقش آن بود. با لگ زقاسر نحاسی ما فیتیم و آن نیز بزرگی انفر فیتیم در غیر
 با مغز ق تلخ و شیرین بر زقاسر بهره آورده بودیم. در ششوی رشتق عن لور باز گشت رشتق صغار
 زقاسر گروه اگه زاده نیز در آن کامل خود را با نیزه ها یا ابزار داشتند. بدین سلیقه در طرف
 اصلی بود. از این رو وجود یک دسته چرمی در مناطق روستایی در این مورد نقش بزرگی
 و از نظر روانی نیز اثرات غیر محسوس بر ذهن وارد کرده. و بار دیگر امیدهای مردم را بدل باز
 گرداند. محبت داشته و آسای کند همه اینها در آثار ما را تا سینه ما می بود. بلکه
 بسیار هم زیاد محبوب میشد. در اثر این آسای شدن مردم از اثرات غیر محسوس آسای در
 همه احوال گذارند. با راه شید و نمزه آنرا بدینج بر داشت
 جز به رشتق زقاسر گروه اگه زاده به فضا شنی چسبندگی پیدا میدهد و از اثرات سیداد
 ولی به علت تاخیر زیاد در مارت رشتق صفایی در مورد رشتق شل سابق نبود و بای احوال
 چرمی می که در ششوی مکتوب است. ششوی است.
 زقاسر گروه اگه زاده خود را با ششوی در مارت رشتق چسبندگی آماده میگرداند ولی گروه
 هنوز با یک تشکیلات منظم منبهم سیاسی نظامی فاصله زیادی داشت از این رو
 خود را به این داشته و درنی زمان لازم بود تا افراد یکدیگر را به یکدیگر بدست چسبند و در نظر
 سیدادین گروه دوازده بر ششوی آموخته شود. که البته این امر ششوی گروه
 چسبندگی بسیار از زقاسر آماده میباشند و باید بسیار از آن قابل بود. و این صنف
 نامی از سیدادین نیز در مکتوب عمومی بوده بر ششوی نصفه اما لا حکم و ای سیدادین
 بر اصفه بعد در حوالی مکتوبان قرار میدی از این ششوی در این مکتوب رشتق نیز میاید
 که در پی سیدادین رشتق نیز میاید جوان تو چسبندگی و سیدادین نیز میاید و از این نیز میاید

در خارج شهر برای آوردن اسلحه با آنکه از هرگز تجربه ما را تسلیماتی در زیر زنی عملیات
و سوره بی اطلاع بود با شرفی تا آنکه سینه یک آندابی را زمین با آن اشکات در برود
و سوره فندانه قره آریا نیز بیرون آمده بود.

پیر از پیش دنیق من تراره میگویند از تنگای میگردن و رفتن رسمی از رفا جدا شدیم
شهر حرکت کردیم. در کنار جاده پوینتیمان را با شرفی شهر عرض کرده و باقیامه یک
آدم بولی را از سینی بر سر شده (نقطه دور شد).

«دهم دوم دیماه در مکه ماه»

در روز این حفته جبهوی من واسلندریه ششم رسید و بالاخره یک آرمیل صیب
کا کده ای مناسب پیدا کردم قیمتش هجده هزار تومان بود. جیب را خردیم و خود
را آماده سفر بیدی کردیم.

روز شنبه در مکه ماه ششم در مکه جنبل در نقطه ای که از پیش تعیین شده
بود در نظر از رفا ایا نشیم. بعینه در اردو ماگی نباصله یک فرسخ از امانه که در اتراق
کرده بود در برابر او لکن با رفق اسحقی بعد از آن عفری ارتباط گیرنده با این آند
بود معلوم این ماه بعد از رفق بنده حده سماعی که زنگنه بود روز و آند از رسید.

در این برنامه رفا، رسمی، بجایی پور، اعصاب رسته ارتباطی را تعیین میدادند.
همگی برار جیب شده و در جاره خرابی که بستر یک رودخانه خشک و بی آب بود
سب در حرکت کردیم. جیب ما هکدا ما مانند یک کشتی که اسیر اراج
شده باشد. روی سنگهای بزرگ رودخانه بالا و پایین میرفت. در رفا
بفاق فلزی خود کشیدیم. عقب جیب پیر از دست ملی بود که برای رفا
ببردم از این رفا روی بار با نشت هر سال به باق خنلی شرفی بود.

تاریکی شب هم جا گرفته بود. هنوز بیای که نرسین بودیم که سبب از ما افتاد و هم
 پیاده شدیم ظاهر آن اتصال در شبه برق آتومبیل پیدا شده بود و برق بموتور نرسیده
 بعد از نوبت انبوه تنفالی که احاطه مان کرده بود زین صدهای فریبدهانه رنق بوی پر
 میا نیت به می گشت: در دل این شب تاریکی در وسط جیب بالا است این مائین از
 ما افتاد و جود خود را چگونه توصیف نبراهیم کرد.

من در حالیکه هیچ روشنی نوری از راه ابلاهی سیمی حرکت میدادم در تاریکی مطلق آن شب
 زشتی و تبیل چیز می شنیدم که نور روشن هم بافتش مشعل بود. معلوم بود که برق
 آتومبیل اتصال دارد. چون ما گهنگاه وقت تا سیر حرکت هیچ روشنی چراغی را
 روشن نشدند و سوختند که برق جریان یافته است. بدو اصل پس از یکبار باره
 بسته کردن لب افتدات دور در ضمن بی حساب با سیمی برق مائین وصل شد
 و در آن شب روشن کنیم بقادر حالیکه من چشم یک معائنات تخصص و بالاتر از هم
 یک فاجعی! که دانسته بود در دل آن شب تاریکی از گرفتاری بجاتان
 دهد. منظر نشیند مائین اسروته کرده و آماده حرکت شدند. بر فوق راهی به
 رانندگی را بجهت داشت یاد آوری کردیم که با در دو چپ حرکت کند تا حرکت
 مائین از دور طلب توجه کنند و پس از این تدبیر لازم از هم جدا شدیم. تا
 صدهای جیب را می شنیدیم که خود را در هیچ جهت ستروردی خشک بچند شنیدیم
 امیدوار بودیم که تیرا نند حاصل خود را بجایه اصلی برسانند چون در آن فترت
 خرابی مائین سارا نبرد و سیر حرکت نیز از تنه با یک مائین گلی آنرا بوس
 کرده و بنزد سترین نبرد. من همراهی رنق اسحقی رنق بنده خداه
 رنق تانه وارد نیری در حالیکه حرکت ۲۵ کیلو بار برده پس گرفته بودیم بهت

یک یال نرعی از خط المرایی اصلی که بره افتادیم. پس از مدتی که در سه دره حرکت
 کردیم با آبی خود را بر روی یال رستیم. بالا آمدیم. صدای زوزه مورتو مائین در دست
 بگوش می رسید. آرزو میکردیم صدای مائین رقتا باشد. چون حرقه رنق مورتو مائین
 انسان رسیدن رقتا بجایه اصلی بیشتر شد.

در ساعت بعد پس از یک دهه همایی جانانه در یک شب چهل درجه بآبی که
 رقتا طبق قرار با بر سر از آن. اگر گاه خود را بر سر کرده باشند. رسیدیم در بالای آب
 از دروازه نبرد. رنق مائین خدا با قوت مائین در معرفت و سترت با لجه مائین
 که بسیار لرزانند ادا شدند. گفت: با هر چیزی با شنیدیم هر آنستند؟! در دست با
 صحنه چنین باشند. یکی در حالیکه با آنوقت نال میداد. خبر چند بوته که در میان علفها
 و شاخه حرکت زبیده بود از خبر دیگری در می شنید!

بجست. حتی ادا می کردیم بعد رقتا بر بالای آبی که صد متر بالاتر از آب
 مائین بود یا نیتیم. ظاهر آن رنق بنده خدا آنطور می شنید. یک چرخ رنق
 است. هنگام مائین آمدن علوفت گذاری کرده بود تا راه بازگشت مائین نماندند
 رنق دانتر نزاری، بیسیرانه انتظار ما را می کشید. در رنق مائین به لنگر آوری در رنق
 تکیه داده بود با طرف ستر می کشید. رسیدن ما را با نمانندگی گرم استقبال کرد.
 در نارا آنتر نرگی که برافروخته بودند و بعد از آن قسمی ستر خود را بر روی
 زمین گشتند. همگام در حال چو نیدن بودند. رنق سیمی در حال وصل شدن
 شداریش خود بود. رنق صفایی در چار نشت و با احتیاج نقت ۶ را باز
 کردن و مطالعه میزد. اگر میخواست بی احتیاج باشد نقت ۶ را باز میزد
 ابزار مائین را از دست میداد. رنق حرکت قدیمی که هنوز بنده می در دست

نور گرفته بود، ناشیانه چو با ارمی شکست و در آن نورب می انداخت و بدو
 و رفیق دیرینه اش ارجح صالحی اندیشیده معلوم نبود چه بر سرش آمده است
 رفیق انفرادی هم در حالیکه من حتمی رفته شرف را در حبیب فرو کرده و دندانهایش از زور
 سر ما بهم میخوردند ما را با ذوق نگاه میکرد. در زمینه معایه چهره اش چشمانش درخشش
 مانند دروه را در برق میزد. او عاشق افعالش بود. یا بهرات بگوئیم رفیقان من
 از دیگران عشق بیوزره، زیرا که آنکه او را می شناسند خوب میدانند که او چگونه، چه
 خلق عشق بیوزره حتی گاهی یک سینه آنگاه هم خوب فیتند.

رفیق صفا بی بارون ما، در حالیکه نفسم را با رفت و زلزله اش تا میگرد و در باب است
 محض هر نابینایی که سینه اش بی آنکه تنهایی بخیر دهد، از بار بیرون دهد.
 بارون چهره رفیق صفا بی باره ارجح و باشا است در سینه مان انسانم بیاد شبی
 که در سال قبل و چهار سال پیش محبت فلسفی در باره ماهیت اشاء نسبت
 چوید باج و تضاد روحی اشیا، در خیال من سخن زاده چهارصد دستگاه راه می رفتیم و
 در آن شب بعدی آن امور میگردیم بیاد روزی که سال ۴۵ در آن ساعات « در آن
 در آن شب بودم و ما جز آنجا بود که مشغول هستم چو رفیقان بود، میگویم که بار
 بعد سلمان به برداشت و او در حالیکه قیافه نامصنوعی بخود گرفته بود صفت رفیق
 صفت اینطور که ما را هم نکلید من اصلاً نمیترسم از این حرفها بشنوم.

البته رفیق صفا بی همان موقع هم در جریون کار زیر زمین گزیده خیزی فعالیت
 میکرد و ما را با حتم جان مایک ما جنبی بود. در رفیق نجی طرف در گم کردن پیش
 ما چنین برهنی میگرفت. در گم کردنی که لازم شرایه خفقان مالکیت در گم
 پلیسی بود. چهره رفیق در آن روز غلبی گشته و مطمئن تر از پیش دیده گم چه

از حیوان ابتدای آشنایی و شناخت هم. مطمئن بچهره ار که بخاطر میادیم چهره است
 درسته جوی کف آتش نشسته و برنج و گندمی را که از پس مانده فله در دستهای نگه داری
 شده بود با ولع میخوردیم. بعد از غذا، چای در کاتیلین ظرفی زیر قهقهه آتشی
 توزیع شد و تقادیک قهقهه چای دم کشیده در درگیر قهقهه آب میوشانده از
 این قهقهه همه چهار دوزدگی زمین بودند. بهار که همه لاشینی MADE IN U.S.A
 روی آن نوشته شده بود. این قهقهه را از میدان گرفت که در سایل کف آتشی در آن
 فروتن میبرد. فریاد می کردیم. من در حالیکه از غریبت و شب نشینی رفقا
 بیدار شدم و مان بودم بفرمانه شروع بهجت از جیب ما که آمدیم که اضیاء فریاد
 بودیم. در آنست که هیات بستری میادیم که با چشم غره رفیق هفتای مراسم
 شدیم. رفیق هفتای ما من تشریف که شکر سکرت که دارم اطلاعات غیر لازم
 در اختیار رفقا میگذارم. او باگه نافذ خود من تشریف میاد که :

«دیو وقت چپکس نباه غیر را که باو ارتباط شخصی ندارد بداند. این یک اصل
 هند اطلاعاتی چو کپی است» «ولی من همه چیز را گفته بودم. وقت زنگ
 صبح مربوطه مانده بود که گفته بودم و این بار برای مجلس استباه خودم از ام
 دارم: زنگ آبی تمیز دارد با آن شب در حالیکه رفقا خوابیده بودند و رفیق
 نگهبان بیاداری مشغول بود من و رفیق هفتای در داخل چهار دروز بر در کت می
 ماندیم. زنگ ۶ را بررسی می کردیم. رفیق معتقد بوده که باید در در کت می عملیات
 نزدی دستیار بازی در حفته آئینه، گرز را زد. ملوله که بیدار گم بودند و نمی بایست
 آنرا اسیر زمین می کردند ولی در جهان شکیب و تمرین با اسلحه و حداقل تهریم
 شدن با سلاح که گفتند از سلاح در عمل استفاده کرد بقول کرده اسلحه در دست
 کسی که نسبتاً از آنرا بکار برد بر مراتب از یک چ بدستی کمتر است. اگر چه بکار بردن

چو برستی هم خودی است که به آنرا گرفت
 قرار در مجامع خود با سلسله و تکرار به تکرار درین تکلیف است این
 ارتقا پس از بررسی کامل احوالات شخصی گردید
 علی قرار بعدی در زمان جوانی تعیین گردید. رفیق صفا بی افزای هدایت که تا
 مدت بود دیگر برای شرفی که در این اوقات و احوال و خواهم بعد در
 حرکت است شرق یعنی در اردن بر اهل میزند است از زمان منی خارج است
 بعیت بعد با نقطه اعراب خواهم کرده از پیش بر آغاز عدلیت تعیین کرده ام
 رفیق و نیری و که خود اهل اهلان بوده و بعد اهل را از دست و اطاعت
 مفیدی در اختیار داشته است. که وقت در تنظیم شد که در آنجا
 رسمی - نیری و معلوم و باطلی تکلیف. طرح عدلیت رخصت شده است. و در قضا
 خود را آماده نخستین جمله مسلمانی می کنند. این عدلیت قبل از سیرتین غنم را
 انجام خواهد گرفت و ما اعضای بعدی را بر اساس از جمله در زمانی را بر سر تحمل گرفته
 و با تملیح آنرا در سلسله صادره شد. از پایه بعد بعد بعد است شرق
 خواهم رفت در زمانه آن حرکات خود ادامه خواهم داد. پس افزوده ما امری
 ظاهر عدلیت رسمی انجام دهم. چند ماه بعد در جاردگیری ضربی فرود
 خواهم آورد. گروه ما با مالیت تحریری که به دست آورده. با تکیه با شمارهای
 آزه قم و برخی غنم علی، حرکت خود ادامه خواهد داد. و در تمام منطقه
 گسترده و ما در آن پیام تبلیغ مسلمانی به کمال اقبال ایران و اعلی بود
 خلق خواهد ساختند. خلقی که با عمل مستقیم پس از عرف تحت تاثیر قرار خواهد
 گرفت. و رفتار ما در روابطی که با خلق منطقه و عدلیت که در وقت ضربی
 زدن به شمال خلق انجام خواهم داد. بتدریج اعتماد احوالی را جلب کرده و

عظیم بی اعتماد برای اولی که در شرف رو قید دهقانی است، خواهم تو است در نصف
 جا بگیری و هم. و البته این عدلیت هماهنگ با فعالیت تو یعنی در وقت آن در شرف
 و مناطق دره یاری ای، شهرهای و بسیاری تاثیر سیاسی شخصی بجای خواهد گذاشت.
 که در مجموع برای شروع و ادامه ما را با نیری اندکی که داریم. ما را از فعالیت خبر خواهد
 بود. و بعد مبارزه را که آغاز کرده که شد آنرا تعیین خواهد کرد.
 من در حالیکه گفته رفیق صفا بی را که بر اساس خط مشی ما بیان میکند می پذیریم
 از اینم نتوانستیم دست جصل را همان شکلی که قبل از ما ب سیدیم با نظرات ما را
 تقویت کنیم. بسیار بهتران و ناراحت بودم. از طرفی نیز فعالیت نیز تا سر برود
 این بر از پنج ماه، آن سیاسی و حرکت درست بجل نزلان. با توانش رسیده است
 جصل در تضاد بود و نوعی اوجید یا سر خودگی در افراد وجود میدارد که نشسته از
 آن ادامه بقا، منفصل در گونه جصل یعنی بر دست از آن عدلیت با این عمل خود
 بنزیم. ما را از خبره از مراجع سازد.
 برنامه رفیق صفا بی برنامه خوبی بود، عده رفتار جمله بعد بعد کاملاً کافی بود.
 و چه با آن نظرات تازه از گروه می پیوستند. مسلح کردن و آرزو سر دادن آنان
 بازدهتی وقت بگیرت. از اینرو پس از جمله و صادره سلاطین خیلی بهتر شد
 خاصه تازه اصلاح کرد. و چنان با توجه به همه خوب متفرضین پس از جمله
 موفقیت آفرید و جذب تجارب اولین در نیری. سیرا ششم رسیده بند و جدیدی
 درست کرد. و سازماندهی نوینی در گونه انجام دهم. پس از بررسی نقش او تنظیم
 برنامه آرزو شد تقاضای جمع روز بعد به همراه رفیق بنده خدا، است دست برادر
 شدیم. چند صد نفر تا نیر رفیق را تنظیم کرده بودم که در راه را برام شخص نزد

و من بنویس لب پائین حرکت کردم ساعتی بعد در جاده نکلند دست این عمل در حرکت
 بودم در سیر شرفتم بجوانی شائزده سله بر خوردم که اسب را هیزم بار کرده بود خسته
 و گنگان راه می سپرد باو نزدیک شدم در سهیت را باز کردم بر سید از بی بیام و
 من در پائین گفتم که سبھی دانش یک دهنده سیده می چشمم و هم اندک بر درواز
 نمانده ام میروم بد حال با او طرح دهمی و بخت که از وضع خویش بیام نمن می گفت
 او گفت : من سر پرستی مادر ، خواهران در برادر که حکیم را بعد دارم کنی از خواهران
 بهمانش در حال کور شدن است . ولی چون پولی ندارم ماری نمیدانم بلینم . مادرم
 هم که ما را افتاده است در گنبد نادر نیک آوری نیت . منم هر روز طلبا با اسب مجتهد
 میروم با جهیم آوری چه پولی خشک بنر من رخصت شده ، بار هیزمی دست
 کردار بنونده می آورم من و اسب هر روز پیش از طلبا قارر با نیت بنشینم .
 لودره اسب را بعد از یک واحد اقتصاد می در نظر میگرفت و آنچه از اسب با افترا
 یاد میکرد که گویی بر اسب اقدام و از اسب بر است بنیت از خود مائل است .
 زیرا این اسب او بود که پنجاه من هیزم گفت را از دونه تا محل فروش میبرد است
 عمل کند و طلبه او تنها باز کردن در است بنیدی چیز را بود .
 او گفت هر بار هیزم هم که حرکت تو مان بزودتر می رسد که در مانس بر انچه
 اسب کم بشود . ~~و طلبه هر چه~~ چون اسب بدون خوردن جو و علق
 کافی قادر با جبر این برنامه شکل رحمتانی نیت جو و علق هم که هر روز

۱- برین خوب از جانب درستانیان ، در نظر دارم تا بهی می نده بسیر او با
 بهرات شرح کارخانه شتر شاه - اسب نیک را که در صفیات قبل بیان
 اشاره شد پیدا کردیم .

گزارش می شود. خلاصه خاداه چنانچه روزی حد اکثر پنج تومان روزگار
 معذرا از خود یعنی نفر ۱۲۵ ریال - یعنی پول دو تاه نصفی نان سنگب برگی
 که انسان در روزی قوت اشخاص به نان خالی داشته باشد. از وضع خود نیز بسیار
 دلگیر و ناراضی بود. بجز هر خاطر برایش ندعی یا هر در اعماق کفایت خوانده شد.
 امب در بیست پیش ما حرکت می کرد و ما بدنبال او روزه می سپردیم. ماه امب نمودند
 زیر بار ۵۰ من خسته شد و از آن فرغ شد و هر بار من فکر میکردم که
 این بار دیگر نفس بزمین نخواهد شد. ولی هر بار با نوبت قدر کنند و مستجابی
 جوان و نامید عادل خود را بازمی یافت و بجز آن ادامه میدهد. نسیب
 و مستجابی جوان. بر این است خسته نفس یک عامل بر سر روانی را بازی می کرد
 و در آن وقت را بین او باز می کرد از بیستم اقتصادی انسان - امب ما را
 هماهنگ و نسیم بغایت بی تیر خود ادامه میدهد. تا دو تاه نصفی نان خالی
 را بر این مرتبه افراد خاداه فراهم آورد.

از مطلقیت در بر بسته آورده ام و می خواهم بفرماید
 با و لغتم در شهر هم وضع بهتر از اینجاست. ماهی ده حاصله می شود و خوش تازه
 یافته برد گفت یا سبزی آقا! علی پسر شهید اکبر با ارسال رفت شهر که باید
 شعوری استفاده ام شد. و حالا در ماهی با نقد تومان بگیرد تازه بتدریج
 حقوقش هم زیاده می شود. بنظر جوان و قوی و سالم چشم. هم مرا قبول می کند
 میدانی داداش در گذر شهر بانی از ما به چشمی هم نیست. همیشه
 اشتراک است. ماهی هم و زرش می بینند. غذا مرتبه ما می برد.
 ماهیانه ... تومان هم پول نقد می دهند که از رکاب ما به نفعی هم

تست است. در چه میوه‌های بهتر از این
 قلمب نوشته شده است. برکت لفظ در نظم مجسم شده است. این روشی است که برای
 ششول بدست آوردی هر فصلی خواستی آید. بر روی آن نامه مثل خود
 اول از نظم ابجد و سیم و زیم دست فکانه و فرود او در غذا می‌دهد و آنگاه بوی آنان
 ناگهان آتش می‌کند. قدرت از دنیا بی که سرمان باری بر این است
 است. قدرت از آن فرج انسانی که بر خلق وجود آورده اند که در آن
 در مقابل روشنی جوان و مثال او اختیار انتخاب می‌شود از یک راه باقی نماند
 و آن صورت در قوای انسانی زیم ناشی است، و در بوی طبعه مثل
 خویش است. بر روی برادر و ظاهر چشمی خود است. بخاطر سیر کردن

ششم
 با و لغت داد این است که از آن که ما نیست در حقیقت
 میری ولی اقرار آزادی. و در باب خودت عتی. چرا میوه‌های تو سیر است
 را قبول کنی. در آن صورت از تو بجز آن یک برده و یک آلت است بی راه
 و یک سینه استغاله خواهد کرد. هر کاری بگیرند باید بکنی. هر جا بگیرند بی
 چون و چرا با بر بوی هر چه را بگویند تو در آن با و بزمی و بد شیریب بنده
 و برده آنرا باشی. ولی حالا آزادی از هر گونه فغان برون از بالادست و
 مافوق و غیره
 آیا من با چه می‌نمزم در آن چه در آن است؟ منس سخن گفتن از آزادی در راه
 فعلی اقتصادی باشد و شوق و تنهایی در آن است و بخاطر بگیری او
 از دنیا بی که میخواستند در آن بنده خود را مانع میکردند؟ نه!

انسانی که با همه توانش را بکار برد تا بتواند وقت ششم خود را بگیرد. دیگر آزاد
 نیست. او را هیچ راهی نیست. نه او برده است. او با آزادی در آن هنگام است
 بندگی و با آن دست یابد که بتدریج نیازهای اولیه خود را برطرف کند و او را
 بر این سیر کردن ششم خود داشته باشد.

او اینک یعنی کمالات مزاجی در آن سیر کردن آن سیر کردن که می‌تواند
 بر این سیر کردن و با سیر کردن بسیار کوچک بود. بر این سیر کردن
 اقتصادی ششمی آزادی معنوی داشت. او با یاد از هر عبادات
 صلواتش با دشمن طبقاتش بسیار به برضامت و با این سیر کردن ششم او
 راه می‌رود و خود داشت.

در نزدیکی نمانده از او جا شدیم و در آن خود ششم را هم برده خود من خود
 را بجای هر کاری رسانیدیم. و بتواند بگذرد.

« در دنیا خوران گریبان »

نقطه دیدار بعدی در جاده ای که سمت زیارت می‌رود زمین شده بود. رفقا ما می
 در همین راه از تنه گیری شرکت داشتند آنرا با هیچ بوی نقطه حرکت
 کرده اول می‌نمود در سیر بنفقه رسیده بود. در دنیا با آن گریبان بطور گمانی
 با رفیق همگی و رفیق الحقی بود و می‌نمودند که شوق خورده بود. سیر از خود
 معلوم می‌شود که رفقا از طرف یک گروه و حتی خود از ارتقا است گریبان
 که مستقیماً شهرت نمانده است. و قصد دارند از همان سیر مرصحت کنند.
 بهر حال شمی را همی در گریبان به هم رسانند. روز بعد در رفیق از آن همان
 گروه عازم محل قرار می‌شود و هنگام قرار می‌شود زرقای دیگر لازم در آنجا بی

و از طریق مجاری نهر خوران به «وزیارت» که در حقیقت مستر در خانه است
 بلاصل دره جل نمایند. و در آنجا ملاقات با رفیق صنایعی ای که پذیرد
 زقار در یک هفته اخیر خود را با ارتفاعات بلند رسانیده بود و تمام عملیات
 تیراندازی را تمین نمایند. میزان الحراره ای که همراه داشته در این موقع بهیت
 درجه زیر صفر است و سیاه است. به حال آنکه در جنوب از زمین سرمای به
 جمع رسانیده و روز بعد با امتزاج از ارتفاع صیر خود به منطقه معتدلی رسیدن بود
 رفیق صنایعی بزنامه از این ماه را بار دیگر تالیف می کند. و دست سرق حرمت
 خود را ادامه میدهد. رفیق رهی آفرین اطلاعات جمع آوری شده از اوضاع
 شهر را در محفل از قبیل نقشه دقتی، خیابان بندی شهر، پیاده کردن ای که از اهل
 روی نقشه موضع دقتی با گناه از راه غیر فواصل آمارگیری از تعداد و نحوه رفند آمد
 مینی بوسها در پیاده کردن که ز قنایست در ارتفاعات اطراف آن موضع
 گفته در اختیار رفیق صنایعی تکرار کرد. چون طبق برنامه مینی از این مینی بوسها
 گسار آمد سر در استاده تکرار گرفت. در همان روز مینی رفیق شبه از سباجی بارو
 رفیق از رسته مجلس در شهر گسار آن تعداد را از تپا به تکرار کرده بزبان ای با تفسیر
 نقشه از تپا آمدی رفتند. با مینی در عماره گسار آن تپا رسید پس روی کرده
 زمین بدواهی را میان در حدود ۵۰ کیلومتر گسار آن مین دهد و ای
 «لند» و «قراناج» که در سوی جاده از درختان شبنمی پوشیده شده بود
 میزان میل قرار مینی کرده. ز قنای با است در دست دو هفته خود را با این
 منطقه می رسانند. پیش از همه آدل در زم این ماه میزان سوی ملاقات
 زمین کرده. خوب پیش از این تکرار اصلی و خوب همه میزان نظر

اضافی تبیین شده. مسافتی بر وجه منتهی کنار مجاده علومت من زقنار کنگار
 مجاده کنگار شاه پسند بود. نامیت نقطه انتاب شده این بوده که
 در این نقطه بیک ایستاده میرسد. از اینو چون عبور کند آبادی را در حدی
 مستغیا از روی کرده که حتمانی نیز استند زقنار خود را بر این عبور از یک آبادی
 جنبی مجاده انسانانه برسانند. آنرا پسند کنگار خیزم منشن در صورت بود که با
 توجه به ساعت طاعات حاصل نفسیابی می آید. در این تکرار ارتباطی با
 زقنات نام رسالت که آن نقطه منقطع به شکل منتقل می شود در این تکرار
 استغیا به این نقطه نامیده می آید. با این رنق زهروری از گروه کنگار در هم برای
 میرفتن بسته جنبی آباد می شود. ما خود را آماده عملیات یعنی که در پیش
 ما چشم میگرد. سوارهای محل شده توسط رنق ضاری می بارت بسته
 چنگل میرسد. ضمناً بزبان میرفتن رنق زهروری را با سایر نامهای این
 تفسیق می آید. رنق زهروری از جمله انزاری از گروه کنگار بوده که با شروع
 بار در وقتان مختلف بود. علت آنهم این بود که او با توجه به سواران
 زمانش تجدیدی روزی در حرکت در وقتان روزی در مناطق جنگی داشت
 ضمناً شکاری و شیراز ماهری بود او بر اساس تجارتش حرکت داشته چرمی
 و چسب را بسیار مشکل و نامیدی غیر ممکن می پنداشت ضمناً از حرکت بسته
 چسب نیز مطلع شده بود و نمی سوزد. با این در یک دسته تازه ما را بار می بردند.
 از اینرو و جدا نیند. تو ضیاتی در زمینه آمادگی قبلی با و داده شده بود
 کمی بنیادی میگرد. رنق زهروری رنق که نظری بود. شروع بجدی همراه با

تألیف علی بیج اجم در خوردنست. رفق زهروری مدتها در ریه های
 سندی علی کرده بود آشنایی بیعی با سائل نقطه داشت کتاب تحمل
 ساری او در وقت بیداری از او اقبالی است که در مناطق اطراف آن
 شهر میگذرد.
 رفق زهروری بیرون عملیات صادره با نوبت دنگ که توسط گروه انگذاره
 ساریان داده شده بود (در این اوضاع ما) عملی نشانی شده و بخت پی-
 گیر بیس قرار گرفته بود از پس از چند بار بر خورد دیگر بر ما شن با افراد
 ضعیف شده بود. و تا زمان پرتاب بدست جنس حین در اشتغال کامل میسر بود.
 رفق زهروری با رفق صغای که در مقام عزتشان جنس ساری بود در دست
 قندی بودند و بعد که خوب شناختند همین صفت رفق صغای با مناضی
 که از خصوصیات صفت رفق زهروری سراغ داشتند به سر نرفته بود که او
 قبل از عملیات بدست داده میبود.
 در تاریخ صفت دوم دیماه قرار شد رفق زهروری با تحمل دار شود تا او را
 شمال ببریم. طبق طرح تنظیم شده و با صفت رفق زهروری در منزل رفق
 لای پور واقع در اهلیان دوره منتظر شد تا در دست جنس از گریه
 منطقه اهلیان منتقل شود. آنگاه عملیات به شکل و از نشانیات
 جزئی آن حرکت میگردید در تاریخ ۲۹ دیماه از ساری همه آمادگی
 در عملیات حمل و نقل بودند و با صفت استند و صفت مزه و زکس
 و آن رفق صغای همگی سوار شده و آماده انتظام بودند
 در تاریخ صفت دوم دیماه من اتوبوس رفق صغای را به آن موقع

نامش را به خطات کتاب افسی نمیدانم تحمل گرفتیم. مدارک ما شن کامل بود
 و در صورتیکه بیادگاه بعضی راه بر خورد میگردیم متوجه شدیم که در راه
 از آن تمام در آن روز کنیم که اتوبوس در دست او بر ما شن با ما شن گرفته ایم. چون
 اینک از نام صغای ما شن اطلاع داشتیم با شن و این یک اقدام ضد اطلاعات
 بود که خبری هم نداشت
 رفق زهروری شب قبل از ۲۹ دیماه توسط رفق صغای منزل او رفته بود این
 دو نفر را شناختند و در آن شب در حالی که در راه بودند رفق صغای اتوبوس را حمل نمیشد
 شده آورد و آنرا من میبرد. آشنایی با رفق صغای در اثر رفتن احمد زهروری
 را خشنم شرم و با شنک پیش از چند ساعت در آن وقت از ما شن با او نبودم
 محبتی در برین ای صفت خودم او اصالت میگردم. رفق زهروری چهار بار
 داشت آدم بسیار میار بود. و صفتی در میان خلق نشسته بود. در این راه
 گمراهی خود را از اینکه گمراهی صفت جنس و امکان در وقت آن ابراز میداشت
 من با توجه صغای خود را در اتمام مردم رفق صغای اولین بار با کاسی خود
 میگردیدند و من به سائل بریده حرکت در حمل و دره که بسیار بار بار شناسان
 چهار بار بیشتر میزدند و او داشتند. او از ساری آمده و حاضر شد رفق
 زهروری خود را از رفق صغای در دست جنس بی خبر بود.
 رفق زهروری را در اهلیان با رفق صغای به تحمل بار و در ساری از شناسی
 با رفق صغای در رفق صغای در دست است به اتوبوس رفت که در آن
 بر راه انتظام. اسلحه و جهات حرکت صغای که کس و آن جسدی را شناسان

در یک بلیز نشینی که تعداد آن در فونکس هاگن توسط رفیق سیف بجای مانده بود،
 برو کرد نشینی در ای حاوی اسلحه و مهمات کشیده بودیم. در قبضه مسلط she
 مهمات کافی همراه با سه قبضه پاراشوت چهارده تیر و مقدار کمی مواد منفجره و
 چاشنی و قشبه و ده نارنجک دفاعی و مسابلی بود که بایه ضمن این دیدار برداشتم
 جنرال تحویل داده می شود اسلحه در جلو، من در وسط و رفیق رهیمی در پشت سر
 از غیر دارت و عده ما حرکت کردیم. عصری ام همین بگرددان رسیدیم.
 صبح و چهار ساعت وقت داشتیم و فونکس را در یکی از بارگنگها گذران
 بارگ کرده و سه تایی با هم عازم منطقه شاه پسند شدیم. تا منطقه قرار را
 بگیریم بررسی کنیم. پس از بررسی نقطه قرار و تعیین عوامل نامساعد در منطقه از قبل
 علیه جنیم شنیدیم و بررسی حرکت ما شنید در جاده بگنبد تا بوسه رفتیم.
 شب در مسافرخانه ای به جمع رساندیم. روز بعد مجدداً منطقه را بررسی کردیم
 و مگرمان باز رفتیم تا ما شنید را آماده اجراء برنامه کنیم. ساعت ۳:۳۰-۴
 دقیقه موعده قرار ما بود ما خود را سه ساعت تعیین شده بجهل رساندیم. یکی
 از برج منتهی کنار جاده خبر نبود. نیم ساعت بعد هم خبر نشد. دیگر
 توقف بیورد بود صبحت گرمان حرکت کردیم و منتظر قرار رسیدن روز بعد
 شدیم. این بار صیپ روانت را از بارگنگ گذارشته با فونکس
 بجاده ای تقریبی کنار شهر رفتیم. چون شب جبهه بود وضع ما کاملاً
 عاری بنظر می رسید شب را تا صبح در آن جیل خوابیدیم. من یک قبضه
 کلت از نشی زیر پهن لبه بودیم. رفیق رهیمی با آن جبهه که چشمت یک

پادشاهت همپرده نیر بکیر بسته بود. و نارنجی در حسیب قرار داده بود. من اطمینان
 داشتم که کیر همین میعاد رفیق رهیمی از آن کسائی بود که در زنگ نمیکرد و وجه
 تعرضی عالی داشت. اسلندر، ستر تراشیده است که خامره چپه شدن وقت
 رازنده میکرد. و با ما در من شخصی که پوشیده بود. بی نهایت تفرمان بیبری
 فینم «رازده فرد بنیشت» نمود رفیق رهیمی مرتب از یاد آوری این امر خنده انگ
 میکردت. روز بعد را با او تا عصر میگذرانیدم، قرار شد بعد از آن که در شش روز چپه
 بندر شاه بروم که کنار دریا محبوب میشد. تا حمله بندر شاه که در گمان من
 از نیکی است و منم بندر و ما میترانیم بوی وقت خود را آنجا تلف کنیم. آرام
 و بی خیال بی آنکه استخبارها را را داشته باشیم بیت بندر شاه براه اندازیم
 میره تمان را از بندر من انتخاب کردیم. که با محل و حوض منطقه معتبره شناختیم.
 هر از جا جاده خاکئی بندر گز - بندر شاه، به شهر است و در بندر شاه وارد شدیم.
 و بلند اسکله رفتیم. جزیره آشوراده هم چون دوازده خانی در دل دریای خاکئی در
 دل دریای مازنه آن بولزات حاصل کشیده شده بود. که تماشائی بندر. ۵
 شهر اسکله بر حاشیه در هم شکسته، با قباای کثیری تدعی و فرسوده است
 و پیر زمانه که در میان آنخته باره که بر آن خود را نه ساخته بودند به سکوت بید دریا
 میانه نیست و با آرایش بی انتهای که در آنرا افغان گسترده بود. فضای دگر و لال
 آوری میافت آرام. و بنیال روز بر تانبر آفتاب آن روز زمانی. دست را
 باز کرده و نفسی می کشیدیم و باب ترددی شدیم چند ما در اداره صنایع ملی
 در چهار سال مشغول پاک کردن و دروغن ماری بر زده ای که تا حال بوزده

ملاحت آن آدم را بر سر می گذاشت. سر باز تا ترک بوزد، کمی با آن لایب
 زدم. لزا وضع و احوال پرسیدم آن را بر سر جویری می گذاشتند مرغابی و صید ماهی
 در آنجا با گنجی بر ما داشتند بوزد. پس از آن گشت زدن بسیار و کس باز گشتیم در
 این موقع یک دانت آهو نظرمان را جلب کرد که به میان می آمد. ظاهر آن یک
 آرمیل و لنگی بود که سرشین داشت. در میان سرفشیان یک باستان را غنای
 نظرمان را جلب میکرد. دانت آهو جلو یا ما ترز کرد. انفراد آن پیاده شده
 باستان سرخ را نند و اگر رفت. من خود را معرفی کردم. بمن آنکه زیبای با پرستی
 ما که من دانت باغین می دیم تا در صورت لزوم را خسته بر آنم از سلام استفاده
 کنم.

باستان پرسید: ماغین مال کس؟

گفتم: متعلق بکسی از دهستان منست.

گفت باه با ما با دره شهرمان بیایید.

من با خود گفتم لاجرم ما را با غنای آنجا می فرستند. آن موقع خود را نندگی ما با
 در شهر بندر شاه که این بود کمی خیالم را گشت شد. ولی ناگاه ما فریاد می دادند از زمین
 دانت که وی صندلی عقب و هس خرم شده بود. مراجع گفتم او گفت این بلوز
 پیشی که در عقب ماغین در هم شده مال منست. این ماغین همان ماغین ماغست.
 این مرد میان سال که حج بزرگی یک ما بسیار رحمت میکرد در احوال ما لیت ماغین
 را داشت. فوراً چشم میزد که در احوال ماغین است. اینها ما در آن ساد است و مستند و منظور
 آنچه از من ما را صرف کنند داستان سرتق ماغین و احوال ما لیت آنرا مطرح
 می کنند. شوی ای که از گذشته خبر ماغین را داشتیم. هر حال بر خلاف خواسته

باستان که میخواست عقیده ماغین را صیقل بدهد، عقیده را با دنداریم. در درک را
 از آن کردیم. و اینها من مجبور بودم اسم و شخصات رفیق صفت صفتی را یاد بگیرم
 چون ادعا کرده می کرد که کسی که حتی نامش را نمیدانستم سخنر می نمود. در حالیکه
 ما اقرار می کردیم که با ما درین نشان میدادیم اسم و شخصات رفیق صفت را از آنجا
 و نام صفت دلیل صفتی «با اقرار می کنیم که من خودم ماغین را از روی صفت صفتی و
 قدیمی خودم فهمیدم نام صفت هرگز کرده ام و هرگونه ادعای شما بی دلیل است
 ما در ده جویان جنس از مردی که ادعای مالیت می نمودیم را میگرد. همان بلوزی که
 ما از او بر کرده ای عمری اسلام و جهات کشیده بودیم. که شکت اقدام. چون
 چون او در میان صحبت ما از علی ما میبرد. او گفت هرگز در وقت با علی بودم و
 شیران رفته بودیم من این بلوز را به علی دادم. او این حرفها را خطاب به مردمین
 سال او را میگوید که در طی صفت ماغین است. و احوال عالی که میداد رحمت
 ادعای ما ثابت میکرد. ولی ما هنوز با او در آن نیست. ما بدون آنکه از بلوز
 رفیق صفت احوالی داشته باشیم تصادفاً با او میل او که بر اسمش را بلوز
 آنجا با نظر متناقض شده بود بشخصه او که عیش رفته بودیم بندر شاه زار به
 رفیق صفت بود ما نمیدانستیم. اینهم یکی از خواهر امانات صفت احوالی
 بود!!

ماجرای این تکرار بود که در روز قبل دانی صفت که نسبت شرف شرفی بسیار
 بسیار در احوال ما بود و در دهستان ماغین داشت. در آنجا بود و میفرستند
 ماغین صفت را به مسافرت بپندرشه امانت بگیرد. ولی چون بلوزی

برنامه شبی سیف با بیت داین اوزغ آتق میش ادر اختیار مایند است بهر آنکه
 اینهمه ترنما با این غرامت و باو بتیگرگاه میرده شود. با این امانا تحمل دارد و
 بدانش گفته بود که سه روز بعد حاضر میشود. و دانی سیف با ما این دیگری بندش
 آمد بود. و درست در لحظاتی که فکر میکرد آتق سیف در یک تیرگما، آوان در
 حال تفریح است، با گفتنی فراوان آنرا همراه با سه سرش نشان سر در بندش
 یافته بود.

و ایضا اینهمه تفاوت ضرورت که در انیس برآید است؟ سیف با
 برانامه دانی سیف تفریحی شتاب کرد، و ناگه روی او را جلب ما به راه
 خود آورد. بود. این قضایا وقتی نوشته شد که ما همراه با دانی سیف در فلک
 نشسته بودی ادراره شهر باقی در حرکت بودیم. میان من و دانی سیف او میرفت
 سطح بالا! بود. وی اسکندر با آن دست و پا رفت. خوش ما گری و با آن سر رسید
 بی شباهت نبرد آن نبود. در راه من میگوشیدم با آنقدر نظرای در منتظر آن
 و ترفیفات آن تازی که سابق دوستی در برنده با رفیق ناصر سیف، دانی
 ادرانجود ما خوشین سازم. ولی دانی بدین سراز این بود. او حتی تصور
 را هم نمیکرد که ناصر تا اینقدر ناسرود باشد که ما این را با آنهمه سابق آشنایی
 در آن روز پیش ما ندیده وی در اختیار دست نشاندگان نه این برای او تالی

حفظ نمود
 من با نارا حتی افراط میداشتم که باره در موشنگ، خود کار به ناصر امانت
 دارم حال آنکه یکبار آتق سیف مستلی او را ترفیق کردم باید اینهمه در سر
 تحمل کنم و بدین سبب سراز وضع یک بند من بوزن و استقامت با عبادت تو نیز

در دستش آمانه افکاره و ملائقی میگردد. ولی تا که باز میری من در مقابل بدستی
 آماناتی مفاده بود. مخصوصه است که استغفار گناه در دستش میرود و باطن با بری
 خود افکاره نظر عامی میگردد که در کار خراب است.
 با افکاره بطور شرفانی بندر شاه رسیدیم. در ایام آن شب بیوسه که میگذشت. ملازم در عقب
 فوکنس در راه با ما دستبرد و به تیغ را میزدیم. هر لحظه ممکن بود حادثه رخ من بر ما آمد
 تیغ امیدمان این بود که بر سینه من افتد آن حال میسر شد و نامم از خبر آن امر ترسیدیم
 در شهرهای من در من رفی حوت و اقیان و افتادیم فقط استغفار بود که با نام
 خود را عبد الله الصاری معرفی کرد. البته من تا که بر روی من در راه منی کم چون تصدیق
 دانستی که آقا با اولاد میگردد. و در اینجا در ایام شهرهای حج عسقلانی وجود داشت
 شش ماهی که در حج مسلح نبود. و این امر شریف تا که استغفار میاید
 میگردد که در دست شهرهای را بهبود داشت. و معلوم بود که مدتی بود که در دست
 داشت است. در حالیکه دست همزده و حال در عرض اتاقی را می نمودار با باز جری
 میگردد. طرز برخورد و صحبت نمودن با اراکین تا شریف تکرار دارد بود و انتم ما در
 با شرف بیشتر چونان دست نمی آمد. دانی سلف نرسیده بود و اینچنین طرح میگردد
 که سلف ما شرف را بقدرگاه اول برده تا تغییر شود و اینگونه که من و والی تغییر و حسن من
 یک است که می تغییر مانان از آن در اصل مشترک بر اینصاف شخصی استفاده میکنند
 در آن اجازه صاحب ما شرف آنرا بر آید. هر چه در من و من و اعزاز از فرغ من
 نبود چون در اینصورت ما در حساب نمی آید بلکه فقط انفراری بودیم که در امانت
 خیانت کرده بودیم و این بر منوع اعطت خدای داشت.
 من با حال من در دستش آمانه بر من شهرهای منم که با هر چه بود در ترس آن من
 کرده و با نام سلف تا که میسریم. از خود راه چیدگی جریان را جو یا شوم. بهترین

گاه اعیان او متبرعت باشد اما حق با این پیشتر و قاطع نزدانی است تا مع
 نند و بر این گزین شاست نیز رضایت ندارد. از این رو به طایفه رفتیم. شاست
 نزدیک ماند و هیچ بود. لا سبب. شاست بعد از بارشای گزین و مجلس باقی
 نماند بود. کافی بود که آنروز بعد از شای عادت شایس که حضور در رفت
 باشد. آذوق بود که تا بعد میار میاید هم رفعا گزین و مجلس سرگردان میاید
 و هم هیچ بر از درگیری مسلمانان مردم نبرد به چه صورتی در آید
 اسکندر و منق در همی در اماره شهر بانی بود. همانجا با ایما. اشاره طرح عیادت خرمی
 و امیر بخشند. اسکندر و همی سلج به وقت و ناز شب بود ولی رفیق صداتی نتراد. به طرای
 همراه شدت و این رفیق از رفیق همی بدست رفیق و همی بدست بطرف
 ناز شب را اسکندر میباشند. از این رو آن وقت از طرح سره. با ایما. اشاره
 زبانی من العلی آرا بهم عالی میکنند در این حال رفیق و همی بیایان اطلاع
 میداد که مستراح رفتن دارد و بعد در وقت در مستراح ناز شب انزول میکنند چنانکه
 بازگشت مثل آرا با اسکندر. خبر میدهند. این بار وقت اسکندر است که استیلاج
 دارد مستراح بود. اجهم در فاصله ناز شب و امی یا بد خود را با آن مسلح میکنند
 و این باز با هر آن مقدمه درگیری خود همی است که طرح دست و خا رفته میاید
 و همی بر آن تسلط گیری با تهران بی نتیجه است. خط آزاد به ناز شب
 داده میشود. بالاخره ساعتی بعد در حاله صبحی نشسته و رفیق سفید به چهار تا
 آن پنج جبهه در خانه ما هم بود و رفتن میاید
 دانی از پشت تلفن فریاد میزند ناصر جان تویی و چل از آنچه بجزش ارم
 دهد من که خود را از قتل آماده کرده ام گویی از دست ما میریایم
 تمام ترس من از این بوده که دانی چل از هر چیز نام مرا ببرد و از ناصر

بخواهد که این خود را می شناسی یا نه؟ در روشن است که در اب سف منق بود
 با گ. تا بعد بیدار می آید. من گویی را بدست گرفته و پس در ستانای گفتم
 ناصر جان سلیم. عجب ناسیجی طری. ما الان با فوکس تو در بندر شاه حسینیم
 و از ام تو بغیران در دجله ما اگر منت از باغ تو منیع بد که ما می حسینیم بد نزد
 نصف در جریان ما جراته شتم سف که تقصیر او در یافتن بود بدایش نگاه
 ما است کی تو شوم. و یاد آوری کردیم هر چه بود در تر از ما عذر خواهی کرده است بقتل
 را این بگیرند و گاه. ورق برگشت. در کمر ما صورت همانان بسیار بسیار گرامی در
 آمده بودیم. تا ما نایدان سف که منتظر نتیجه ما جرات بود در مارا چون گفتم در کمر گزینند.
 و ما را با هر بار ناچار بنزل خود دعوت میگردند. ما سلو از دعوات و از شهر بانی
 شدیم. و در آنجا در صفا از نتیجه ما جرات با همی غنیم. شاست هر گز نتواند ولی
 و پس شهرعی که گویا بعد از مدتی ما را بیدار کرده و میخواهد به ما دانی از آن بگذرد
 افراطی است و بر از صورت طلب میباشند بر روی و گاه در حاله در آن
 بالا و ما هم میرفتیم و در تهران از رفیق سران تر نفس بگر زده بود. ما جرات
 با تمام خبر نیاتش با ما را با گفتمی دیدیم میگرد
 در روز جمعه در آن صبح ما میرا رسید. چل و نوا تر پس از آن نگاه
 هر از تنظیم صورت طلب و مضای شکی. شکاری در میان از راه است او را
 سف که عربک بطرفی میباشند حیران شو قاعم را بکنند. بنفازه کمی از آن
 رفتیم. هر از صرف چل و شیرینی و عذرواهی از قبول دعوت خود را ناچار
 دولت ما دره داشتیم. از بندر شاه خارج شدیم. در حاله که هر که آمد و ما را
 وزن کم کرده بودیم. در اینجا بود که نام من برای دور رفیق اسکندر و صمدی صارتی -
 قرار در روشن شد. تا آنوقت مجلس خبر رفیق منبانی از حوت من تأخیر نمیداد.

ولی در آن نیز تا من حتی در باغیانی شهرانی بنده شاه هم مرود بود. در این
پس بعد از چندین سال کار منقی با حضرت علی ای بابت بصیرت یک
کار منقی و عرفانی در آیم و اتفاقاً سرود علی ای آن هم فراموش بود در این جهت
بیا این نوع نگارانی بنود.

ساعت ۳۰ دقیقه خود را پس سرود و من هم بروج سنگی کن جلوه با چشم
بیزد بر فضا در همان حال بود. علامت منظر را در این سه بوق بیت سر هم
و منقطع رفتا خود را از شاه در مقابل بیرون کشیده. پیش از همه رفتی رنگ خود
و با بدانت اسکندر رسانیده انجوری گویانی که از چهره اش پیدا شود در
که در پیشی اسرار و بیت دانست از امانت. نیز از راه رفقا می بینی در حالیکه
حرفی چه پیشی از هب از گل بیت دانستند. در این راه با دانست
کردند. انزاد را قسم کردم و نیز با هیچ سه نفر با دانست و عین با
فولک جهان حضرت نترسند نه.

- ۱- رفتی علی صفاق ۲- رفتی جیم سرگی ۳- رفتی چهار رفتی ۴- رفتی
- علی محمد قندی ۵- رفتی جلیل انزادی ۶- رفتی عباس دانز انزادی
- ۷- رفتی نیوی که پیش را هرگز یاد نترسیم ۸- رفتی های دیده خدا
- نگوای علت تا فرشان با در رفتی قندی بود که آنرا بجز در راه بود
- از عیب از بهایشان که خند رفتی جمعی از این امر در خود و انتقاد بود
- او پیشتر شنید که رفتی قندی با او نه بصیرت کادری دستم چرمی گوه
- بکلم تبدیل یک کادری در مبارزه بگرفت کند من جمله
- و آباد یاد آوری میروم که میاید و سرعت حرکت گزاه با او بصیرت

منیدی که در ششم، همراه با بدست کت و شلوار زما خود برود و ششم بیرون آید.
ما در آن خواب بیدار کردیم. گفتیم میزبان ما می باشد که با کت بروم. و منتظره برخواست
و پرسید: میزبان منی به عراق بروی؟ گفتیم: عراق نه، کت با کت بروم. اما شش و نه
و این هم آخرین دور را با ما در برد!

وقتی صفایه آمد، گفتند در آن وقت و آن وقت پس در جای نظیر بود و در آن
سنگ را در پارکینگی بزرگ کرده بودیم. پلی را بساز او فرستادیم تا از دور ما خبرش
کند. شب هنگام علی به نینل این کار رفت و در آن وقت
زیر در خانه سفید را بر سر کرده بود که پلی در آن جای ما افتاد. گفتند
کت مراد را در خانه شده بود ولی خانه را فانی یافته بود و اگر می بود بر سر
در گریه شد.

حال می بایه نزل تمام آباد را هر چه زودتر غنیمت میگردم. شب را به هم رسانیدم. امروز
بهدیه آید همان ده اتاقه اجاره کردم و مسلمان را تا آنجا انتقال داریم و تقریباً
نزل را بطور کامل غنیمت میگردم. شبی چرخ نیما می باشد که در آن وقت
گفته بودم. گفتیم بعد از آن خرم بودیم. بهر آن بودیم.

هفته بعد از آن که خرم بودیم. برای آن روشن نبود. وقتا شدیدی، ناضبی
یعنی عراق هم سرتر از آن می بود. با اسفند به در خانه یعنی زینم جوانی در راه
باز بر دو باخ شریف با گفت که هر چه میسازمان امنیت فوق عینی را در شکر

کرده است.
بهرت از حوالی شکر آن در شدم. طاعن آفتاب نصر از آن بود که ما قصد سفر
را می کردیم. رفتار شکر و حکم و شکر شده بود. در تهران فوق فوق آمدند و فوق

صنای و من مانده بودم. مدد خانان که تازو اجاره کرده بودم، محمد میرا دیدم
رفتند باغ را تقطیم میکردم.

روز جمعه ختم بهن و با استیلا برتر از رفتای دسته جنگل بروم. من برار با حال باد
میواصل کونف بود. من واسکنده بودم از نظر همه است است حرمت کردیم رفتی
و من سترار بر است حاضر شد. با سرعت خود را به رسانیدم.

حوا بیچاره گرفتند و آلود بود در چهاره پیش از جهت قهر و برودت و ایندی ویم.
به خاطر شبانالی میفرود خود را به خانه رفتی و منی رسانیدم. اسکنده نسبت تران

آمانه حرمت طر. نسبت سینه میج ارفاقه لود که از طرف احوالی خانانده شود
من نخدمت کسی در ایاز که زلی صدای میج حسابی کار می شنیدیم. منی بر سینه
چه کسی را میخواستی؟ گفتیم: با آنا را میخواستی ما را در آن.

در این حال صدای نوزاد کسی از حسابی کار می شنیدیم که سفیت: کار میماند دلوا
تفیه برام روشن شد. برست لطف آه میل و ایم. از منطقه در بیدم. پس
رفتی و منی هم دستگیر شده بود. ما تکی بود در لایه جان بودم است خانه رفتی

بهانی پر رفتیم. چنانچه خانه نشین بودند و این نشان میداد که کسی در خانه
نفت هر رفتی بوی پر هم دستگیر شده بود.

حالا ما شکره از سه همان را بعضی از دست داده بودیم و شبیه لهری خمره شکستی خود را بطور
بی اختیار یاد خودت نبری، مدغم شاخه زلات لایه جان افتادم. این
رفتی در جریان آمانت دسته جنگل در حالی دهنده من آمانتش بر کرده
زند بلوکی او در حضور خطر بود. تا حال از دستگیری همش نفران خبر شد بودیم.
رفتی ناضلی، رفتی شیدی، رفتی حنی عراقی، رفتی ناصر ایل صفایی،

دینی بر همین و رفیق
در مورد کشمیری از قاضی و بانی پورم
مشکوک درم

علت اصلی دشمنی با چه خود؟

ماجرای از یک جهانی شروع شد که عاری مدارک جعلی مانند چند نفره آبروسل سرود
و مدارک مربوط به این فن مراد منفره و اثباتی از این قبیل بود.
این جهان ابتدا در خانه رفیق من پدید آمد اما بعد از آنکه از برتری احتمالی
چین و مان با شد، آنرا بدستی میبرد که در دهر میخازد. و آن وقت از کجاست
جهان بی خبر بود، تصور میگردید که این فرد خبر با من پور با من دیگر است
میایی و یا نیمه میایی مذکور است و واقفم از است
در ماه ۴۹ در جریان یک تقاضای دانشجویی که از دانشجویان دانشدینی
گرفتار میبود این دانشجویی انحصاری دولت نزدیک همان فردی بود که جهان
منور بین او بود. پس از او در هر قدرش را میفراهد. و او گوید با در خانه خود
چند نفره داشته و ضمناً چون اغلب مواقع منزل همان در تقسیم وقت آمده
تصور اینهمه خانه او مأمور عاری است و هیچ در دست مشکوک نیست
نمیدهد، بجای آمدن منزل خود او در منزل همان در تقسیم میدهد پس برای
بازرسی با بخار گشته و جهان را تقسیم کند. و در این انچه نظریه منسفی باشد
سرخ نشی بیست میآورد. در هر چند ساعت معلوم میگردید که جهان منسفی
به من بیست و او بلافاصله بفران یک منفره فعلی با زیر زمین دشمن میبود

تحت شدیدترین شکنجه قرار میگیرد
در مکتب مادر کشمیری او را با خاطر در این دانشنامه با صاحب در دانشنامه
بجای بآن میآورد. و بیخیال و غافل از چگونگی واقفیت ما با این همچون دیگر کوفی
در روابط و عرفان زمان میآورد. در مکتب او نقش خاصی در گره داشت. او تقریباً
از حسرت تا که انفرادی گمراه با خبر بود. و وقت من و اسفند در وضع انفرادی
بر این شد غفلت. زیرا اینطور یک در مکتب گذشت آنگاه و عضو گیری افراد
بیشتر از جانب من پور صورت گرفته بود. زیرا او در وضعی مقاله ای
رفقای بسیار از گروه ای پیدا کرده بود. زیرا در این مکتب از دست آن گروه
و انچه در مکتب فعلی تبلیغ کرده بود که خودی از آنجا لباس می گرفته
بود. و در دست دیگر از چشم میای او بود. تا بر این رفیق من پور نزدیک
تقصیر منصف استی گمراه بود. و ما این امر را بارها بارها مورد توجه قرار داده بودیم.
و حتی بعد از آنکه من گفته بود که ما علیه غم خود روشی قرار نشدیم هیچ منسفی
باور داده بودیم زیرا انچه میگویم از هیچ وجه دشمنی بود.
در مورد جهان عاری مدارک هم رفیق اسکندر مارغی قدر داده بود که جهان را
از منزل خارج کنیم و این من بود که این من را اهدای گرفتیم. این تقصیر
بر خود فعال نمیگردد. چون تصور چنین اتفاقی را نمیگردد. بهر حال عاری
به نوع میباید و رفیق من پور دشمنی شده بود.
همانطور که یاد شد، رفیق من پور از دانشجویان فعال و سابق دانشده
پلی تکنیک بود و دشمنی او در اصل دشمنی نزدیکترین رفقای منسفی
شده. غافل از این بود که این تقصیر هر از دشمنی او رفیق مباح

و در سینه او نیز همان رنگ تیره شده است. تبلاً در مورد این عنصر فاسق به انقلاب
 همت شد. که او چگونه در سال ۴۷ با ادعای صداقت و ایمان انزلی
 در فعالتهای گرجی شرکت کرده بود. ولی پس از آنکه مدتی در صنف نیز حاضر
 شده. او ابتدا بفرصت صالح شخص افتاد. در شرایطی که هنوز خیانت خود را
 مخفی میکرد. بعد از نظر گرفتن قرارداد و صلح کرده از دواج کرده با او فرو
 گشاده. با عمل فراریده قرار شد او سابق بیماری را قبل مجروح شدن بمیزد
 دوره اعلی خود را نشان داده خیانت خود را آشکار ساخت. و با صنف
 در بدنی خود را نشان کرد. و همین صنف او نشان ضربه خطمی شد. البته ما بخوبی
 آگاهییم که در برکتی گفته را مجرد یک عامل انداختن و از تحمل سایر
 جنبه های عامل نیست چشم پوشی کردن خاصیت. اما گاهی ممکن است
 یک عامل نقش تعیین کننده داشته باشد این نیز انکار کردنی نیست. با هم
 از نظر در سینه هم که عوامل خارجی با اعتبار توانایی های داخلی پدید آید
 تا اثر تعیین کننده بر جا بگذارد. ما در این نوشته با تحلیل همه جانبه صنفها
 خوش نبراهند ایم. حقیقت است که صنف عنصر فاسق در مورد آیدل ضربه مجروح
 شهر ما نقش تعیین کننده کرد.

قرار این بوده است که در مجروحان سینه بود. ولی جهت اینه قدیمی در صنف مدعا
 که بین من بود. صانع نوشته را ننهد و خود را دست. اگر کسی که از خطمی شده
 که نفر دیگر در صنف خطم قرار بگیرند. بنا بر این در شرایطی که نوشته را ننهد صنف
 خود را آشکار کرده و در دست خود داری نمید. ما فقیه هستیم او نفر دیگر را مخفی کنیم

چون با ناصبه ذمیر و انور با تمام صفتی که اینک در او شناخته بودیم در شیرین و
اطلاعات خود را در اختیار پیش قرار میداد و میگویند که دار.

نقش و شمیر و انور در این ماجرا یک نقش باز دارد و منبغ سخن بود. از انور و مادر او
در من و داشتیم راه اول اینند ذمیر و انور مرد تصفیه انقلابی قرار گرفتند.

و در غیر این مورد که تا شروع عملیات دست جنگل از منفی کردن رفتار و درای کنیم
چون پس از آغاز عملیات رفتند از آنجا از جانب من پور درگیری تا آخر

نمانست. به علت سه نظری که از فعالیت گروه خود بخود بدست من و انقاد
البتة آن موقع مال را ذمیر و انور از خارج شده بودیم و خمر عمده ای تهیه و مان نمیکرد

اطلاعات ذمیر و انور نیز بسیار محدود بود و فقط میتوانست خبر فعالیت گروهی
را در جنگل با اطلاع دشمن برساند و این سر فرود می بود که دشمن قبلاً از آن با خبر

شده بود.

بنا بر افتادن رافق با گروه آنگذاده و به حسب اقتضای حاکم زنی در گروه
دخول با همگروهی در نتیجه تاخیر در آغاز عملیات پیش بینی شده گروه جنگل عاملی

بود که بنوش و انور اصلی را در درون من ضربت گروه را میداد. در حالیکه اگر ما
در پایان حرکت به سمت غرب دستم جنگل در ماه آخر با نیزه یا ماه

اول زمستان عملیات با آنطور که رفق صناعی آماده کرده بود شروع میکنند
هرگز ضربت ناشی از حادثه چندان فرود نمی آید زیرا این بزرگترین عوامل صنف

درونی و ناشی از بیادری که در کس نیست بود میراث است نفا؛ ضربات باشد
و اگر ارتفاعات یاد شده نیز رخ نمیدارند تا افتات که می تواند بود از راه

ضربت با خوردن ما تا آنجا می تجربه بودیم. این بی خبری در همه سطوح و همه جا باشد بود تا تمام

خواهی سرد بود از دهان کهن شان با هر نفس بخار غلیظی بر میآید. رفق
 فرهودی را با نشاء و مشاوری دانیش بر استقبال کرد. او در ضمن مدت کوتاه
 بعد از آن معادن فرمانده کرده و فرمانده علی البدل انتخاب شده بود. و یکی از
 مسلمانان نیز با سیرده شده بود. با این امر و تا مسامی در آن روز بزرگی اثر افش کرده
 بود. زیرا خود را برای دریافت مسلمانان میفرستادند و رفق مسامی
 از اول مسلمانان اهل کرده بود. از در مسلمانان که بود رسیدن بود. یکی در اختیار
 رفق مسامی قرار داشت و دیگری بر رفق فرهودی سیرده شده بود.

ز قاصد بود در رفق تازه داری که از تبرید است. پنج ماهه ما بجز در امریت
 نیاور شدل علی البدل باشد. ولی رفق مسامی بخاطر سواستی که از ما کمتر
 در حیدر قابلیت علمی و نظامی رفق فرهودی داشت، این سوادیت
 را با سیرده بود.
 من گزراش از وضع را با گزراش بر رفق مسامی دارم و اظهار کنم که با حرم من و

اسکنند باقی ماندم با
 رفق مسامی اطمینان داد که اوضاع دیگر گزراش در وضع سابق بر تو اهدا شد. او
 که سال نشتر این داشت بود با اعتماد بنفس بجایی نرسید. من
 آنرا خود را آماده حمله کرده بودم. من سلسله ای را که آورده بودم تحمل
 دارم. رفق مسامی در برنامه تغییر کنی! دارم در خلق نقشه شبی آنرا بیارند
 برکت نیز از انبار کردن سلاحها، از منطقه خارج میگردند. دست مرق
 میزنند و با استمال از انبارهای موجوده آن آنچه در دست میزنند خود را اهدا
 کنید در در کبر در ولی رفق مسامی اینک ساله تأثیرات منطقه ای علیه
 ما در مقابل تأثیرات سلسله ای عمل جبریک کرده بودند و چه ترار میداد. او

بود که بر آن عمل با هر دو در هر منطقه باقی مانده و دست بیکدیورده شناسایی تا اینکه
 فرد... نیز از نگاه شناسایی تا اینکه از منطقه خارج شد. در این مورد نیز اثرات
 بعدی و اجزای بیکدیورده آموزش مجدد منطقه میبایست بازگشت و عملیات را
 ادامه داد تا منطقه هر چه بیشتر تحت تاثیر عملیات مسلمانان بماند. بدین ترتیب
 در آفرینش و خلق روحی صفای نیز مانده چیزی را مطرح ساخته بود و در نتیجه
 تاثیرات منطقه ای بود. طریقی که بر خلاف برنامه قبلی ماورد
 ما نیز اینهم در نتیجه چیزی توفیق داشته باشیم که در سایر منطقه پیام او عمل مسلمانان
 باشد و این خوف بداد هم میسر است تمام منطقه را بجا یک منطقه محدود
 ملتیار بر نه کند، و تاثیرات سیاسی و تبلیغی شگرف بر جا بگذارد. همین آنگاه
 آری به نوبت در نتیجه جنگ را بعد از آن اقلیل میدارد. من در مقابل طرح روحی صفای
 افکار نظری مردم، بنظر میسریداد در این مورد بسیار حاصل است. از این جهت
 اشاره ای طرح قبلی کردم اینست که این طرح عملی است و ما قادر با اجرای
 آن هستیم از هم چنین گفت در این زمان سوال سوره هستی اگر یک گروه حال از انزاد
 دشمن تعقیب ما بپردازد و باز هم کاری از پیش نخواهد برد. و منق صفای
 در از بیایی نفس الهی دشمن صفای چیزی را نپذیرد و ترسیدند از این جهت
 که بعد از گروه حال از انزاد میبایست در مقابل دست جنس عملیات جستجو
 اقدام خواهد کرد. در این مورد با توجه به شرایطی که پیشرفت بوده است آنها را
 بعد از آن خواهند کرد. این عمل استبداد تا اینکه یک روز با بیایی نفس از نفس الهی
 دشمن بود. که بعد از آنکه دست و پایش به پیش از آن برداشته شد
 در آن موقع نفس الهی دشمن از انزاد نیز بود. ولی بهر حال خروج از منطقه هرگز

عکس العمل بسیار شده با نیز با نوری با خالی دادن چرخ می خفتی میگردد.
 مانع است زیادتی بر این جهت نیز منتهی فوی را اندام استیم. از این رو در قله ای
 بعدی راه طی آنرا می بایست نجات بدید را بگردن تحمل میداریم. بجز در آن
 کتب تاریک در ارتفاعات کلا جای در ارتفاعات افسر، قرار میدی در این جهت
 مریزی
 ضمناً فضای بایست حرکت نیزی را هم نجات میدارند او در سطح غیر مستقیم بود.
 رفیق صناعی ۱۹ این را بر عملیات انتخاب کرده بود تا آن روز زمانی بایست
 انبار می نمایی بر افتخار سلاطین صادره است می کنند و ضمناً شناسایی
 خود را موی بر نام حرکت مینی در سالی راه کوفت، انجام میدارند در حرکت
 بهر جهت هم نمی از زرقاب شاغزلات بود در رفیق نیزی را با خود میارند چون
 عصر نزد هم عملیات ابرامید.

« طرح عملیات جمله بیاسگاه »

در ساعت چهار بعد از ظهر زمانی بایست مینی بوی را که بر نامه حرکتش را حفظ
 بود و استوقف کرده، در این بیاسگاه کردن مسافران و توزیع اطلاعاتی در مینی
 بین این ارجح بود مینی جنبش مسلح، برانندگی رفیق فروردی که تقدیمی در جنگلی
 داشت. بایست می چکل حرکت میگردد. (دو نفر از رفقار جلیل و قندی می) با او
 در نزدیکی بیاسگاه منابع طبیعی که در مدخل دروردی می چکل از جاده کوفت
 قرار داشت. موقعی میگیرند تا حرکت عکس العمل اقبالی ناموافق باز
 محاف با عدوان افسر میگردد. سایرین هم همراه مینی در این میبایست

نزدیکی بیاسگاه میفرستند رفیق فروردی در مابین با شیاغه در کوهرا فرماندهی
 رفیق صناعی، بیاسگاه ژاندر مری هم میگردد. بر این تصمیم اندازد. اقبال
 با یک در سلاطین صادره کردن ضمن آنکه اطلاعاتی در آن قرار میفرست
 میزند، با مینی به هر که طریق جاده کوفت بر از برادر کردن در رفیق حافظ بیاسگاه
 منابع طبیعی در جاده کوفت از نظر این رفیق
 این عملیات می بایست در شرایطی که شرایطی و آمادگی نمی در کف است
 چون اینک در مسائلی برای آنان روشن شده بود ولی در کف هم در جنبه
 و غافلگیر شد. با آنکه در آنک خوبی بر آورده بود که دولت بود یک بسته
 چرخ می در راهی می چکل میگردد. عکس العمل جدیدی نشان نداد زیرا که حاج رواج
 مانده بود و قصد رسید احم میگرد. مسطوطه طوق و وجه جانب امر در طول بیت مسل
 گذاشته. این نیاوری دارد او بود آورده بود.

من این قرار می لازم بگذارم باز گشتم. اسکندر آغا منتظران بود ناموزن بود
 که به برخی را تحمل ز قمار دارم و در مایی با و است بایست می چکل - احوال بیست
 توان حرکت کردم. در نزدیکی شاغزلات، مدخل می چکل می کند و یک
 پشور که بر این مابعد آن سداست بر روز، اقبال بود. ولی چون مابین با و است
 بود در جنبه ای با نگردد. در صورتیکه ما مابعدی می بینیم بزرگ. با مینی
 (ز آنجا در شیم). حال آنکه می دانیم که رفق با او از جاده ای خود را ب چکل
 بر میزند که در مابین مینی در آن نامطلوبی وجود دارد. این امری بود
 که رفق از آن خبر بودند و در مابین هم از دست ما خفته بودند.

جمع جمله از زمین این روز برود زار آید. روز که می بایست مدد کندت مید
 و تاریخ زمین مبارک است خلق ما آغازی گفت.
 جمع آن روز رفیق خدا بند خدا بر آید و این رفیق حریف نیری پس از
 فرود از درگاه جلی خود را به هکده ش غزوات () میبانه.
 رفیق نیری چند روز قبل دستگیر شده بود و در اندر راه در حالی دهکده شکرگانی
 برده که احتمالاً بهر آن او میباند.

رفیق بند خدا و رفیق بنزل رفیق نیر بر سر در سفید که او رفیق باطل بنامه
 رفت و میگرد انصاف را که از در آن قبل آنجا نهد ای میبند و میبازد دوری
 بر او دشمن باشد. بیرون آورد ولی در همین زمین از اندر راه فراموش کرد و در یک
 درگیری نابرابر رفیق را دستگیر میباند. ملافاصله رفیق با هیجان منتقل شود
 و در آنجا بر دربانان حرف و شکنجه را میگرد. کمر از انگشتان او را می کشند. تا از او
 اعتراف بگیرند ولی او قهرمانانه چندانگشت دیگرش را بافت. در آن روزی غیر
 میکنند و خدایت و زبونی دشمن را بیفکند و این روزی بیفکند بر نفس بند
 رفیق دستگیر است که نشتر بازگشت رفیق رفیق بند خدا بوده بود.
 دستگیری او میبند و این نشتر است که حتماً شروع بعمل فراموش است.
 و قاتل سادات مبارک را بچاره سرازیر میبند. سینی بوس را که از قبل
 مناسبی کرده بود از دست گرفت کرده و در آن نفس الهی میبند و میان بر تپانان
 برانندگی رفیق فرهودی است با این حرمت میبند. افراد دست ای
 بزباندهی رفیق صفا می دارد باگ. شده و پس از ششم گویان آن

زمین پاک شده مگر از قبل شناسایی کرده بودند، اشغال می کنند. و سرانجام رفیق نرزی ای
 را بگیرد ولی توجه داشته باشید که او محض فتاری با اهلان منتقل شده است.
 در این هنگام عدالت با سگه و کتبی از اهلان منتقل عمل که بر او بودند با ما در این
 زمانه که چیزی در پاسگاه بوده، قصد تعاقب می نماید که با شکیبای رفیق صفایی
 در جاز پاره می آیند. من این تبراندازی گویا در دست رفیق نرزی اهدایت
 نمایم ولی زخم در کتبی برقیه از در آنجا پس از چهار روز، تقصیر ۱۸۸۱ و بر نو و چند نفر
 مسلسل و موات تمام موجودی سلول صحرایی پاسگاه آنجا را بار می بردن کرده، و برگشت
 در می آیند. در روز شنبه نرزی در کتبی خاموش می شود. و مردم شهر شاهد مردان مسلح
 به دست هستند که مینی و بر را اهل می دهند. و بر آنچه این سوال پیش می آید،
 که اینان هستند؟

بدین استقلالانی که در اجرائی صورت گرفته، اطلاعیه در شهر کتبی می شود ولی
 در سایر از برای افداختن مائین در هیچ جاده جنگلی کتبی از نظر اهلان ناید
 میزند. آنرا می رود تا آنکه نبرد جنگلی را در حقیقت کتبی می بینند!

فیر علیه بیاید و مانند توب در منطقه می کشید. و تا فعالیتها را تحت اشاع خود قرار
 میدهد. فرمانده ترانزاند در لاهیجان می داند که حتی برای تقویت جبهه شمالی میسرود
 عازم کرمان می شود. مرکز بلافاصله در جریان قرار میگیرد. در روز دوم ترانزاند فرماندهی
 دشمن در یکه خنق تعیین می شود. هدف ترانزاند از این گلهان با آنکه در منطقه سرازیر
 میشود نیروهای گلهی که مرکز منطقه اعزام می شود و در یکه خنق و لاهیجان موقعا حکومت
 نظامی اعلام می شود. پیش از آنکه حلی توسط نظامی عازم منطقه می شود سپید او می ترانزاند
 ترانزاند از نیروی شخصی ریاست ستاد عملیاتی را به یکه خنق میبرد. چهار لام قضای خاش
 برار شاه ضرر در بر نظارت عملیات می حاصل می شود. در تمام منطقه گلهان و
 مازندران اعلام آمادگی با مرکز نظامی داده می شود. شروع در جریان و تب فریب خود
 جهت از حرا از آن جریب سلی است که در منطقه رفته مرده اند. حتی سانی ادعا می کند
 که این عده کثیر را دیده اند.

در باد خالی شبیهی کنترل و بازرسی مرتباً موم را بازرسی و کنترل می کند و این
 شایعات را که این میزنند. به حال طرح محاصره منطقه توسط ستاد پیاده می شود
 حلقه محاصره دایره است که از آستانه، دیلمان، نوسل و میاهکل میگذرد یک گردان
 سرباز از پارگان تعیین بر این دایره است که عازم عمارت لولورول دره جهت
 آباد می شود. حلی که پیشتر دشمن مرتب در پیروزان می کشید حلی که پیشتر در نوسل پارگان
 ساخته از سیستمی نماز برای دشمن، آخرین اقدامات را در اختیار واحد
 میگذارد و می داند که در دسترس حلی خبر نیست. در هفته به بنیاد میسرود
 دشمن با آنکه اقدام در جبهه جریب سلی است.

رفتار بدون اطلاع از بیخ غیر منظم و گسترده دکن مشغول شناسایی تاکتیکی و
 حریف از منطقه هستند. دست رفیق نیز جریب جریب کرده است. علاوه بر همین
 اخبار شده اند ولی عالی رفیق نیز روز بروز بهتر می شود. رفیق نیز در منطقه
 یکه یک سپاه ترانزاند دارد که سردار همینان است. رفتار با این فکری هستند
 رفیق نیز با اینجانب سپاه ترانزاند ضرر می برد. در آنجا بگذرد تا عاوا را در آنجا
 پیش از آمدن منطقه. نزد استناد از اخبار بیخ ماکره را از برای میسازد ولی مل
 این اخبار توسط حریف نیز تحت و حشیانه ترین شکلته است. آب
 در دشمن منطقه ماکره را می شود و امکان کرده است. در روز از آغاز درگیری گلهان
 رفتار در دست نفی می شود. رفیق جنایی همراه رفیق انفرادی و رفیق نیز می نمود
 یافتن سپاه ترانزاند رفیق نیز با این می آید و قضای باقی مانده می رفیق
 فرجودی در ارتفاعات باقی میمانند و در نظر می شود بر سر دشمن آذوقه به ماکره
 میزند. دست بالا از بیخ تقریباً می شود.

رفیق فرجودی، رفیق قدیمی، رفیق بزرگی، رفیق محقی، رفیق ابرگی در
 این روزها و اوان و قوی می بود. رفقای دسترسه نیز در رفیق خندان
 و قضای بر اینها ارتباط می کنند و در قضایان که از جریب امر با حمت
 حیدر پاک و ضربه اشکند است تا غیر تبلیغات دشمن قرار گرفته در حال است.
 رفتار مشغول خوردن ناهار بود در آنجا حیدر است و رفتار نیز از برای قضایان
 شده و آمار استند از اینجه عاوا در قضایان آب است بند همی از کندن
 اسلحه خود دراری می کنند. و می داند با حمت تا مثال کتدی در قضایان

تا آنکه بجزوی آنان توجه نکرده و دست و پایش را می بندد و همین در ستانان
 بعد که با حقیقت دست چسبیل با برایشان در آن بند را عمل خود بسیار افزاید و ششانی میگردند
 دست بیخ نغزی هم که جهت برداشتن آذوقه به کاکوه مراجعه میکنند در حالیکه اینها
 حاضر شده است از طرف باقر در ضمن آوردن میوه و جنگ و گریز و چل و حرکت
 ساعت ادا می یابد و این از ششصد نژاد در ضمن از پای در می آیند. حلقه
 حاضر با نغمه مت ترای گوی در آن حلقه حاضره انگشت تری می کنند، عرصه بزرگ قحالی
 که در میان هزاران نژاد احاطه شده از دست می شود. دلاوری بیش از حد و قمار
 غفلی در برابر دشمن ایماز کرده است.

با افزوده در این و این روز رفیق سماجی در رفیق انجمن در حالیکه ضامن نازک بوش
 دانند و از جهت تسلیم از سنگرگاه خود بیرون می آیند. با مردان دشمن آنان
 و حاضر می کنند و بر سرشان می نیند و جنگ و انقار نازک بوش در چهره تهرمان را
 حمله دهد آن از نژاد آن دشمن بهایرتاب می کنند.
 سه رفیق دیگر با استناره از این جریان از حلقه حاضر خارج می شود و یکی بر سنگی
 نشینی و دیگری و چل و حرکت ساعت نبرد او که تکیه بیش از ششصد نژاد
 در آن تمام شده. دیگر رفیق در آن آنان باقی نمانده است. زرقا عیال و بیرون
 بر بستر گل دالی جنگلای ارتفاع است علی از بر زمین می افتند و این فرستی است
 بیرون دشمن که بیکر میان آنان را با اشتباه از نژاد احاطه کرده و امیر سزاد.

« لاوهغه به »

عن واکسند که تمام ماحولها غیر بودم وقتی سرود طرز قرار میدی ببری آنجا رسید
 شدیم تا جایی طرز قبلی باره قرار قبایط بگیریم منطقه کاملاً اتقانی شده بود ولی
 چون در غیر این بیابان رسیدیم بودیم که از آنجا ما را سه سه بود. یعنی بوسیله
 سوارش بودیم از اهیجان میگذاشت همه جا همب از دالوری هزاران هر که بود
 که در که عتقانه نبرد میگردد. مزاج میباشند که بیمارستانی اهیجان درست
 از هر دوین سنگ انباشته شده است. گفتند که منی در این بزرگ و عالی اندری
 ماحول میگذاشت ما شاهد فعالیت درست و آدم که نظری از آنجا درام.
 تراند که با همی با GC صلح برآورد. و این غیب و در شرفش ما را اندران
 مکرر. هر حال که در منطقه قرار میدی رسانیم ولی در نهایتاً بنده غصه بعد غصه
 عدم سر قرار ایگان رفتیم ولی که در منطقه نشسته تا آنکه روزی به چشم اسفند
 چهل و نه که اعدام کرده همی آنان از طریق جوار و با غیر شدیم.
 اینک ما با گروه همی نظری باقی مانده بود در یک خانه که در آنجا بودیم همین گروه همی
 نظری در همدام نمودار این پیدا میبوده فرموده خاش و منس دارسی استی داده
 مالم اعدام رفتار اعضاء گروه خود شخصاً در مراسم اعدام آنان شرکت کرده
 بود بیشتر سبزی ایجان رسانده. و حکم در آنجا اندر ب ادرا
 اعدام کردند.

« عکس العمل اهلای منطقه »

فنا همی اهلای بر تابی ، باعث شد که رضی لودر زمانیان و اهلای دهجیان
 بدارن همکارى نمایند . راهبانان فلو در وقت دشمن در آلوده حتى بعضی
 بر اشتهار و اهلای بر تیره نه ، راهبای دشمن را بجهت بگیرفتند ، البته مشعل قبل
 از آن که خود و ماهیت علیا تر را در هضم دهد ، بدارن و لودر بیچاره و درود
 هضمایده اهلای محل شویم از شجاعت و رشاد بسیار از سوسن خود درو بر سر
 این مامرا (اهلبان) بید عمل بیک منطقه ، کوشش خیز و انقلابی تبدیل شده هم الترن
 صدق جوان بید هضمی و اهلای در نه انبای در علم بر سر نه منطقه شده است

گنزل تر اندازی و سواد است .
 در ابتدای نگیندی رفقا اهلای که همی بید در اهلایان را سرشرا اهناس میافند ،
 از طرف اهلای آغا ، بیچاره همکاران بدارن ، مورد لعن دشمن و ملامت قرار
 گرفتند و اهلای شهر از شروع اهناس آنان خود را می بگیرد و در زمان ماده
 دل هم از خطای خود شریک نه ، اندر دو استند و افکار شامی بگیرد .
 و نگاه این نهم که تلخی نامی بدانند گشتنی همگنی را در دل در شانل بر-

های نهاد که است ؟
 از امیر بایسهر منور در دست نشاند ، هر شاه که خلق را در باره منور نه
 را امین خیزن قرار می دهد . درینصفت آنروزه به خلق در برابر دشمن
 بر خیزد .